



تالخیص مجموعہ

تقسیم

بہ کوشش : کلیم رضوانے نسب

سرشناسه: رضوانی نسب، کاظم، ۱۳۵۵ -
عنوان و نام پدیدآور: تلخیص ره توشه/به کوشش کاظم رضوانی؛ تهیه و تنظیم اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس
رضوی؛ به سفارش معاونت تبلیغات و ارتباطات آستان قدس رضوی.

مشخصات نشر: مشهد: انتشارات قدس رضوی، ۱۳۹۱

مشخصات ظاهری: ۱۸۴ ص، ۱۴*۲۱.

شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۹۹-۰۰۷۳-۰

وضعیت فهرست نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: علی بن موسی (ع)، امام هشتم، ۲۰۳-۱۴۸ق.

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. اداره تولیدات فرهنگی

شناسه افزوده: آستان قدس رضوی. معاونت تبلیغات و ارتباطات اسلامی

شناسه افزوده: موسسه انتشاراتی قدس رضوی

رده بندی کنگره: BP۴۷/۶۵ت ۸ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی: ۹۵۷/۲۹۷

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۵۰۵۰۷



تلخیص مجموعه ره توشه

تهیه و تدوین: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

به کوشش: کاظم رضوانی نسب

طراح گرافیک: محمود بازدار

ناشر: انتشارات قدس رضوی

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۲

شمارگان: ۳۰۰۰

چاپ: مؤسسه فرهنگی قدس

شابک: ۹۷۸-۶۰-۲۹۹-۰۰۷۳-۰

نشانی تهیه کننده: مشهد، حرم مطهر، صحن جامع رضوی، ضلع غربی، اداره تولیدات فرهنگی

تلفن: ۰۵۱۱-۲۰۰۲۵۶۷

صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۷۳۵

حق چاپ محفوظ است.

فهرست

۱۱	مقدمه.....
۱۳	حکایت آفتاب
۱۴	پیش گفتار.....
۱۵	فهرست تاریخچه‌ی زندگانی حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۱۵	مادر بزرگوار و فرزندان حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۱۶	ولادت با سعادت شمس‌الشموس، علی بن موسی الرضا <small>علیه السلام</small>
۱۷	چرا حضرت رضا <small>علیه السلام</small> را رضا نامیدند؟.....
۱۷	دوران کودکی و جوانی حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۱۸	مرجعیت دینی حضرت رضا <small>علیه السلام</small> در جوانی.....
۱۸	عظمت والای حضرت رضا <small>علیه السلام</small> در پیشگاه الهی.....
۱۹	فرزند سرزمین غربت.....
۱۹	سیره‌ی عبادی حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۲۰	برنامه‌ی عبادی حضرت رضا <small>علیه السلام</small> در سفر خراسان.....
۲۲	نماز اول وقت حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۲۲	سیره‌ی اجتماعی و آداب معاشرت حضرت با مردم.....
۲۲	عنایت و توجه ویژه‌ی حضرت رضا <small>علیه السلام</small> به نیازمندان.....
۲۳	حفظ آبرو و حیثیت نیازمندان.....
۲۴	سیره‌ی حضرت رضا <small>علیه السلام</small> با زیردستان.....
۲۴	لطف و عنایت امام رضا <small>علیه السلام</small> نسبت به شیعیان.....
۲۵	عظمت شخصیت حضرت رضا <small>علیه السلام</small> در کلام بزرگان.....
۲۶	مقام و شخصیت علمی حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۲۷	نمونه‌هایی از پاسخ‌های حکیمانه‌ی حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۲۹	آگاهی حضرت رضا <small>علیه السلام</small> از زبان‌های گوناگون.....
۲۹	۱. آشنایی کامل حضرت رضا <small>علیه السلام</small> به زبان‌های گوناگون رایج در آن زمان.....
۳۰	۲. آشنایی حضرت رضا <small>علیه السلام</small> به زبان پرندگان و حیوانات.....
۳۰	۳. دانش گسترده‌ی حضرت رضا <small>علیه السلام</small> در علوم غیبی.....
۳۱	از هارون به من صدمه‌ای نمی‌رسد!.....
۳۲	آگاهی حضرت رضا <small>علیه السلام</small> از فرزندان در رحم مادران.....
۳۲	آگاهی حضرت رضا <small>علیه السلام</small> از کیفیت شهادت و محل دفن خویش.....
۳۳	اقدامات فرهنگی حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۳۳	۱. مقابله با غلو و غالیان.....
۳۴	۲. مبارزات حضرت رضا <small>علیه السلام</small> با فرقه‌ی صوفیه.....

۳۵	۳. حضرت رضا <small>علیه السلام</small> و اهمیت امام از دیدگاه اهل بیت <small>علیهم السلام</small>
۳۶	۴. حضرت رضا <small>علیه السلام</small> و امیرالمؤمنین؛ علی <small>علیه السلام</small>
۳۶	چهارده حدیث از حضرت رضا <small>علیه السلام</small> در فضیلت امیرالمؤمنین؛ علی <small>علیه السلام</small>
۳۸	۵. حضرت رضا <small>علیه السلام</small> و حضرت فاطمه <small>علیها السلام</small>
۳۹	۶. حضرت رضا <small>علیه السلام</small> و امام حسین <small>علیه السلام</small>
۳۹	حضرت رضا <small>علیه السلام</small> و زیارت امام حسین <small>علیه السلام</small>
۴۰	امام رضا <small>علیه السلام</small> و تربت سیدالشهداء <small>علیهم السلام</small>
۴۰	امام رضا <small>علیه السلام</small> و اهمیت عزاداری بر سیدالشهداء <small>علیهم السلام</small>
۴۱	مشکلات عمده‌ی حضرت رضا <small>علیه السلام</small> در زمان امامت (۲۰۳-۱۸۳)
۴۱	مشکل اول: واقفیه و مبارزات حضرت رضا <small>علیه السلام</small> با این گروه
۴۱	مذهب وقف و علت ایجاد آن
۴۱	انحراف بسیاری از شیعیان بر اثر شبهه‌ی وقف
۴۲	اقدام‌های حضرت رضا <small>علیه السلام</small> در مقابل واقفیه
۴۲	مذاکره حضرت رضا <small>علیه السلام</small> با سران واقفیه
۴۳	دستور دوری از واقفیه
۴۳	برخی کرامات حضرت رضا <small>علیه السلام</small> برای هدایت شیعیان
۴۴	عاقبت برخی از طرفداران واقفیه از زبان حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۴۵	مشکل دوم: تأخیر در تولد حضرت جواد <small>علیه السلام</small>
۴۵	مشکل سوم: مسأله ولایت‌عهدی حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۴۶	توطئه ترور حضرت رضا <small>علیه السلام</small> به جهت قبول ولایت‌عهدی
۴۷	خبر لوح و نام‌های ائمه اطهار <small>علیهم السلام</small>
۴۸	هجرت تاریخی حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۴۸	وداع از مدینه
۴۸	مسیر حرکت حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۴۹	دهکده‌ی نباح
۴۹	اهواز
۵۰	حرکت به طرف فارس
۵۰	حرکت به طرف خراسان
۵۱	نیشابور
۵۲	حدیث سلسله الذهب
۵۳	ده‌سرخ
۵۳	طوس
۵۴	سرخس
۵۵	مرو

۵۵	جریان ولایت عهدی.....
۵۷	وفای به شرط.....
۵۷	مأمون عباسی و اهداف شوم وی.....
۵۷	مشکلات مأمون.....
۵۹	نماز عید فطر.....
۶۰	داستان دعبل.....
۶۱	هدیه حضرت رضا <small>علیه السلام</small> به دعبل.....
۶۲	ناکامی و مشکلات مأمون و سیاست جدید او.....
۶۲	گام اول؛ کشتن فضل بن سهل.....
۶۴	قاتل حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۶۵	ترور ناموفق حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۶۵	شهادت حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۶۸	مروری بر اهم حوادث دوران امامت حضرت رضا <small>علیه السلام</small>
۷۳	خورشید شب
۷۴	پیش گفتار.....
۷۵	جریان‌های سیاسی آن دوره.....
۷۵	۱. جریان حاکم:.....
۷۵	۱. ۱. نمای کلی:.....
۷۶	۱. ۲. خلفای معاصر دوران امامت امام رضا <small>علیه السلام</small>
۷۶	۱. ۲. ۱. هارون (حکومت: ۱۹۳-۱۷۰ ه.ق.).....
۷۸	۱. ۲. ۲. محمد امین (حکومت: ۱۹۸-۱۹۳ ه.ق.).....
۸۰	۱. ۲. ۳. عبدالله مأمون (حکومت: ۲۱۸-۱۹۸ ه.ق.).....
۸۱	۱. ۲. ۳. ۱. مسأله‌ی ولایت عهدی.....
۸۳	۱. ۲. ۳. ۲. وفات یا شهادت امام رضا <small>علیه السلام</small>
۸۴	۱. ۲. ۳. ۳. ۱. علل عدم پذیرش خلافت.....
۸۶	۲. جریان‌های مخالف حکومت.....
۸۶	۱. ۲. خاندان عباسی و هواداران‌شان.....
۸۸	۲. ۲. خوارج.....
۸۹	۳. ۲. علویان.....
۸۹	۳. ۲. ۱. پیشینه‌ی قیام‌های علویان.....
۹۱	۳. ۲. ۲. قیام‌های علویان در دوره‌ی امامت امام رضا <small>علیه السلام</small>
۹۲	۳. ۲. ۱. ۲. قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا.....
۹۵	۳. ۲. ۳. ۲. قیام محمد فرزند امام صادق <small>علیه السلام</small> معروف به دیباج.....

۹۷ ۲. ۳. ۳. ۳. قیام حسین بن حسن معروف به ابن افضس
۹۷ ۲. ۳. ۲. ۴. قیام زید معروف به زیدالنار
۹۸ ۲. ۳. ۲. ۵. قیام ابراهیم فرزند امام موسی کاظم (ع)
۹۸ جمع‌بندی و نتیجه‌گیری
۱۰۱ پیروز حقیقی
۱۰۲ پیش‌گفتار
۱۰۴ گفتار اول: شرایط و علل بیعت برای ولایت‌عهدی
۱۰۵ شورش‌های علویان و دیگران
۱۰۶ فرونشاندن شورش‌های علویان
۱۰۷ نیاز به اعتماد به نفس
۱۰۷ نقشه‌ی مأمون
۱۰۸ گفتار دوم: داستان ولایت‌عهدی
۱۰۸ نگرشی بر تاریخ
۱۰۹ آشنایی امام (ع) نسبت به هدف‌های مأمون
۱۱۰ پیشنهاد ولایت‌عهدی
۱۱۰ دلایل امام (ع) برای پذیرفتن ولی‌عهدی
۱۱۱ آیا امام (ع) رغبتی به این کار داشت؟
۱۱۱ برخی از دلایل ناخشنودی امام (ع)
۱۱۲ فصل سوم: اهداف مأمون از بیعت برای ولی‌عهدی
۱۱۲ ۱. کنترل امام (ع)
۱۱۲ ۲. جدا کردن امام (ع) از مردم و شیعیان
۱۱۳ ۳. کسب پایگاه مردمی
۱۱۳ ۴. نیاز به پشتوانه‌ی محکم علمی و شخصیتی
۱۱۳ ۵. اثبات خیرخواهی و رعایت مصالح عمومی مسلمانان
۱۱۴ ۶. فرونشاندن شورش‌های علویان
۱۱۵ ۷. اثبات مشروعیت
۱۱۵ ۸. تأیید گرفتن بر عملکرد و اقدامات حکومت
۱۱۵ ۹. شکستن موقعیت اجتماعی امام (ع)
۱۱۶ فصل چهارم: موضع‌گیری امام (ع) در برابر توطئه‌ی ولایت‌عهدی
۱۱۶ برنامه‌های امام (ع)
۱۱۶ الف) افشاگری نسبت به تحمیلی بودن ولایت‌عهدی
۱۱۶ ۱. خودداری از پذیرش پیشنهاد مأمون در مدینه
۱۱۶ ۲. نیاوردن خانواده به مرو
۱۱۷ ۳. اعلام همبستگی ولایت با توحید

۴. رد پیشنهاد ولایت‌عهدی در مرو ۱۱۷
۵. تأکید نسبت به تحمیل ولایت‌عهدی ۱۱۸
۶. اعلام این که خلافت حق مسلم او است ۱۱۸
- اعتراف مأمون به اولویت خاندان علی علیه السلام ۱۱۹
- ب) سند ولایت‌عهدی، بیانگر برنامه‌ی امام علیه السلام برای مقابله با توطئه‌ی مأمون ۱۱۹
- ج) شروط پذیرش ولایت‌عهدی، نقشه‌های مأمون را برهم زد! ۱۲۲
- د) نماز عید و تفکیک صفوف ۱۲۳
- ه) معاشرت اجتماعی امام علیه السلام، برهم زنده‌ی نقشه‌های مأمون ۱۲۴

۱۲۵ برهان قاطع

- پیش‌گفتار ۱۲۶
- مناظرات امام رضا علیه السلام ۱۲۷
۱. مناظره با جاثلیق (بزرگ مسیحیان) ۱۲۸
۲. مناظره با رأس‌الجالوت (بزرگ یهودیان) ۱۳۱
۳. مناظره با هرید (بزرگ زرتشتیان) ۱۳۴
۴. مناظره با عمران صابی ۱۳۴
۵. مناظره با سلیمان مروزی (متکلم معروف خراسان) ۱۳۷
۶. مناظره با علی بن محمد بن الجهم، درباره‌ی عصمت انبیا علیهم السلام ۱۳۹
۷. مناظره با پیروان مکاتب مختلف در بصره ۱۴۲
- تأملی در محتوای مناظرات ۱۴۳
- الف. نهضت ترجمه ۱۴۳
- ب. ورود مکاتب فکری ۱۴۴
- ج. عدم توانایی پاسخگویی دانشمندان ۱۴۴
- توحید ۱۴۵
- الف. اثبات کائنات اول ۱۴۵
- ب. خلقت عالم ۱۴۵
- ج. مسأله‌ی «بداء» ۱۴۵
- سرچشمه‌ی عدم قبول مسأله‌ی «بداء» ۱۴۶
- نبوت ۱۴۶
- الف. اثبات نبوت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم ۱۴۶
- ب. معرفی درست حضرت عیسی علیه السلام ۱۴۷
- ج. اثبات تحریف انجیل ۱۴۷
- د. اثبات سایر انبیا ۱۴۷
- و. عصمت انبیا علیهم السلام ۱۴۸
- امامت ۱۴۸
- هدف مأمون از ترتیب دادن مناظرات ۱۴۹

۱۴۹	تخریب شخصیت علمی امام رضا (ع) (پایین آوردن مقام علمی حضرت (ع))
۱۵۰	اهداف دیگر
۱۵۱	ویژگی های مناظرات امام رضا (ع)
۱۵۱	۱. مناظره بر اساس مشترکات قابل قبول
۱۵۱	۲. احترام برای مناظره کنندگان
۱۵۱	۳. دعوت از مخالفان برای گفت و گو
۱۵۲	۴. آشنایی کامل به علوم گوناگون
۱۵۲	برکات مناظرات امام رضا (ع)
۱۵۲	۱. نشان دادن روح آزادمنشی اسلام
۱۵۲	۲. نشر علوم و معارف اهل بیت (ع)
۱۵۲	۳. آشکار شدن مقام والای اهل بیت (ع)
۱۵۳	۴. هدایت منحرفان
۱۵۳	۵. افشای خطوط انحرافی
۱۵۳	۶. درس هایی که از مناظرات امام باید گرفت
۱۵۵	در دامان مهر
۱۵۶	پیش گفتار
۱۵۷	۱. گفتار اول: رفتار اخلاقی و اجزا و عوامل تشکیل دهنده آن
۱۵۷	۱. ۱. تعریف و ویژگی های فعل اخلاقی
۱۵۷	۱. ۱. ۱. اختیار
۱۵۸	۱. ۱. ۲. نقش تلاش انسان در فعل اخلاقی
۱۶۰	۱. ۱. ۳. هدفمند بودن فعل اخلاقی
۱۶۴	۱. ۲. نیت و نقش آن در فعل اخلاقی
۱۶۴	۱. ۲. ۱. ملاک و معیار ارزش گذاری فعل اخلاقی در مکتب اخلاقی اسلام
۱۶۶	۱. ۲. ۲. حقیقت ایمان
۱۶۷	۱. ۲. ۳. ارکان ایمان
۱۶۷	۱. ۲. ۴. جایگاه ایمان
۱۷۱	۲. گفتار دوم: اخلاق اجتماعی
۱۷۱	۱. ۲. تعریف اخلاق اجتماعی
۱۷۲	۲. ۲. عوامل گرایش به زندگی اجتماعی
۱۷۳	۲. ۲. ۱. صلهی رحم و امر به آن
۱۷۴	۲. ۲. ۲. خودداری از اذیت
۱۷۶	۲. ۳. ارتباط و احسان به پدر و مادر در قرآن
۱۷۸	۲. ۳. ۱. جایگاه پدر و مادر
۱۸۱	۲. ۳. ۲. شکر از خداوند و پدر و مادر
۱۸۲	۲. ۳. ۳. رعایت تقوا و صلهی رحم

مقدمه

اهل بیت علیهم السلام گنجوران دانش‌اند که مزرعه‌ی جان انسان را در چهارده قرن اخیر سیراب و شاداب ساخته‌اند. دانش اهل بیت علیهم السلام از جنس دریافتنی است نه آموختنی، علم حضوری است نه حصولی و این از آن جهت است که آنان حقیقت علم را با جان آسمانی خویش دریافته‌اند.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله سرسلسله‌ی این خاندان نور و روشنایی، هرچند که خود درس ناخوانده و مکتب‌نرفته بود، اما پیام و رسالت او، تلاوت، خواندن، آموختن، فراگرفتن و علم و آگاهی بود.

خاندان آن حضرت نیز که از چشمه‌ی حیات او سیراب بودند؛ همانند آن بزرگ، خورشید دانش و آگاهی را درگذرگاه اعصار فرا راه جویندگان دانش و بصیرت، تابان و فروزان نگه داشتند و با بهره‌مندی از انوار الهی او، مسیر پویندگان را روشن و جان جویندگان را تابناک و سرشار ساختند.

بی‌تردید کاوش در سرچشمه‌های نور اهل بیت علیهم السلام و بازخوانی سیره و آموزه‌های آن بزرگواران در روزگار ما- مانند همه‌ی روزگاران- خدمتی بزرگ به انسانیت است. خدمتی که فراتر از آن، خدمتی متصور نیست و از این روی بر تمامی کسانی که دل آنان برای انسان می‌تپد فرض است که با ژرف‌اندیشی و ژرف‌کاوی در معارف اهل بیت علیهم السلام گوهرهای ناب و آموزه‌های رهایی‌بخش این گنجینه‌ی عظیم و الهی را استخراج کنند و به بشر تشنه و جگر سوخته‌ی عصر حاضر ارائه نمایند.

مجموعه‌ی دوازده جلدی ره‌توشه به همت علما، اندیشمندان و محققان دینی کشور عزیزمان در سال‌های گذشته تألیف و چندبار تجدید چاپ شده است. این مجموعه، در برگیرنده‌ی موضوعات متعددی پیرامون زندگی و سیره‌ی عالم‌آل محمد صلی الله علیه و آله؛ حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام است. نظر به حجم بالای صفحات این مجموعه تصمیم بر این شد که کل مجلدهای آن در قالب دو جلد، خلاصه و تقدیم خوانندگان گرامی شود.

در تلخیص این آثار ضرورت ایجاب می‌کرد که بخش‌هایی از مطالب تکراری در این کتاب‌ها حذف شود. همچنین فهرست منابع کتاب‌ها از پایان آن حذف شده است. لذا تمامی دوستداران و اندیشمندان مبانی ناب اسلامی در صورت احساس ضرورت به توضیح مفصل‌تر مطالب، می‌توانند به کتب اصلی مراجعه و



مطالب کامل را با منابع مستند آن مطالعه نمایند.
امید است زایران عزیز و تمامی مخاطبین ارجمند، کلام و سیره‌ی ائمه معصومین علیهم السلام
را وسیله‌ای برای تأمین نیازهای معنوی و فکری خود قرار دهند و با مطالعه این
اثر، توشه‌های سعادت و کمال را بگیرند و نیز خدمتگزاران خود در این آستان
مقدس را از دعا فراموش نفرمایند!



حکایت اقتساب

نگاهی به زندگی امام رضا علیه السلام
سید محمد نجفی یزدی

پیش گفتار

ایران اسلامی بر خود می‌بالد که افتخار میزبانی پاره‌ی تن رسول الله ﷺ، عالم آل محمد ﷺ و قبیله‌ی حاجات و هشتمین امام معصوم ﷺ را دارد و همه‌ساله، پذیرای میلیون‌ها مشتاق و زائر دلباخته‌ی آن امام رئوف است که از سراسر عالم اسلام به پابوسی ایشان می‌آیند.

به برکت این امام همام، فیوضات الهی به تمامی دوستداران اهل بیت ﷺ، به‌ویژه پیروان و شیعیان آن حضرت سرازیر می‌گردد و این قطعه از سرزمین خراسان، پاره‌ای از بهشت است که بر عالم ملکوت فخر دارد و همواره مورد نظر کروییان عالم بالاست؛ همان‌گونه که کانون عشق و توجه و هدایت اهل زمین است، و ملائکه‌ی الهی در آن مرقد شریف، همراه زائران مشتاق او، گرداگرد وی در رفت و آمد هستند.

زیارت امام رضا ﷺ و حضور سیل‌آسای مشتاقان در آن بارگاه ملکوتی، همواره روح دین و معنویات و تذکر به آخرت و توجه به خداوند و فرامین او را در دل‌ها و جامعه‌ی اسلامی، تقویت می‌کند و مردم مشتاق، در آن فضای پاک و سرشار از نور امامت و ولایت، احساس آرامش و طهارت و صفا می‌کنند، حوایج خود را عرضه می‌دارند و از عنایات الهی به واسطه‌ی آن امام همام چه بهره‌ها که نمی‌برند. از این روی شایسته است جهت بهره‌مندی بهتر و بیشتر از این زیارت، توجه مشتاقان را به مختصری از زندگانی و صفات ارزنده‌ی آن امام همام جلب کنیم تا با معرفت بیشتر به زیارت پردازند.



۱۴

بیت
الرضا

فهرست تاریخچه‌ی زندگانی حضرت رضا علیه السلام

نام مبارک: علی علیه السلام

نام پدر: امام موسی بن جعفر علیه السلام

نام مادر: جناب نجمه یا تکتُم علیها السلام

کنیه: ابوالحسن

لقب: رضا علیه السلام

تاریخ ولادت: ۱۱ ذی‌قعدة سال ۱۴۸ (ه.ق) و این همان سالی است که حضرت صادق علیه السلام از دنیا رحلت کردند.

محل تولد: مدینه‌ی منوره

فرزند: حضرت امام محمدتقی علیه السلام، البته در مورد این که آیا فرزندان دیگری داشته‌اند، اختلاف است.

حاکمان زمان: منصور دوانیقی، مهدی عباسی، هادی عباسی، هارون الرشید، محمد امین، مأمون عباسی

تاریخ ولایت‌عهدی: ماه رمضان سال ۲۰۱ (ه.ق) به اجبار مأمون

مدت عمر (بنا بر مشهور): ۵۵ سال

تاریخ شهادت: آخر ماه صفر ۲۰۳ (ه.ق)

قاتل: مأمون عباسی به وسیله‌ی زهر

مرقد: مشهد مقدس رضوی که شهرت جهانی دارد.^۱

مادر بزرگوار و فرزندان حضرت رضا علیه السلام

مادر بزرگوار ایشان بانویی مکرّمه به نام نجمه یا تکتُم است.

وی بانویی عفیف^۲ و خردمند و از اشراف عجم بوده است.^۳

در مورد تعداد فرزندان حضرت رضا علیه السلام اختلاف است. بسیاری حضرت جوادالائم علیه السلام را تنها فرزند ایشان می‌دانند. مانند شیخ مفید قدس سره و ابن شهر آشوب^۴.

۱. برگرفته از بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲؛ البته در مورد تاریخ ولادت و شهادت امام رضا علیه السلام اقوال دیگری نیز ذکر شده است.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷.

۳. احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۳۴۳؛ از منابع المودة.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۳.

۵. المناقب، ج ۴، ص ۳۶۷.



۱۵

حکایت‌آفتاب

ولی برخی فرزند دیگری به نام فاطمه^۱ را برشمرده‌اند. از طرف دیگر برخی روایات نیز حاکی از این است که حضرت می‌فرمایند: «مرا جز یک فرزند نخواهد بود ولی خداوند به او فرزندان فراوانی عطا می‌کند»^۲.

ولادت با سعادت شمس‌الشموس، علی بن موسی الرضا علیه السلام

مادر بزرگوار آن حضرت جناب نجمه علیها السلام گوید: من هنگام بارداری پسرم علی علیه السلام، احساس سنگینی نمی‌کردم، به هنگام خواب از درون خود، صدای ذکر خداوند می‌شنیدم به گونه‌ای که هراسناک می‌شدم، چون او را به دنیا آوردم دست و پا را بر زمین نهاد، سر به آسمان بلند کرد و مانند کسی که سخنی می‌گوید، لب‌هایش حرکت می‌کرد.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام چون فرزند خویش را دید، فرمود: «هَنِيئًا لَكَ يَا نَجْمَهُ كَرَامَةٍ رَبِّكَ؛ ای نجمه، بزرگداشت خداوند گرامیت باد!» سپس نوزاد را در پارچه‌ای سفید پوشانده و به حضرت دادند، امام کاظم علیه السلام در گوش راست فرزند خویش اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و آب فرات طلبید و با آن از او کام برداشت و به مادرش فرمود: «خُذِيهِ فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ اللَّهِ تَعَالَى فِي أَرْضِهِ؛ بگیر او را که او، باقی‌مانده‌ی الهی در زمین خداوند است»^۳.

حضرت کاظم علیه السلام بعد از تولد امام رضا علیه السلام به مادر حضرت رضا علیه السلام لقب طاهره یعنی پاکیزه داد.^۴

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به فرزندان خویش می‌فرمود: «این برادر شما علی بن موسی علیه السلام، عالم آل محمد صلی الله علیه و آله است، در مورد دین خود از او بپرسید و آنچه می‌گوید حفظ کنید! از پدرم بارها شنیدم که می‌گفت: عالم آل محمد صلی الله علیه و آله در نسل توست. ای کاش من او را می‌دیدم، او همان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است»^۵.



۱۶

ب
ر
ق
ر

۱. منتهی‌الامال، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲۲۱.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵۰.

۴. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۷.

۵. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰؛ از اعلام الوری.

چرا حضرت رضا علیه السلام را رضا نامیدند؟

بزنطی که از بزرگان اصحاب امام رضا علیه السلام و امام جواد علیه السلام است گوید: به ابوجعفر، محمد بن علی؛ امام جواد علیه السلام عرض کردم: «گروهی از مخالفان شما می‌پندارند که مأمون به پدر شما لقب رضا را داده است؛ چون ایشان را برای ولایت‌عهدی خویش پسندیده است!» حضرت جواد علیه السلام فرمود: «به خدا قسم دروغ می‌گویند و گناه می‌کنند! بلکه خداوند تبارک و تعالی او را رضا نامید؛ زیرا وی پسندیده‌ی خداوند عزوجل در آسمان و پسندیده‌ی رسول او و ائمه‌ی بعد از او علیهم السلام در زمین بود!»

پرسیدم: «مگر تمامی پدران گذشته‌ی شما چنین نبودند؟» فرمود: «آری!» گفتم: «پس چرا پدر شما در میان ایشان رضا نامیده شد؟» فرمود: «چون مخالفان او نیز به او رضایت دادند؛ همانند دوستان او و این امر برای هیچ یک از پدران رخ نداد؛ به این جهت آن حضرت در میان ایشان رضا نامیده شد.»^۱

و مؤید همین مسأله است آن که سلیمان بن حفص گوید: «موسی بن جعفر علیه السلام فرزندش علی را «رضا» می‌نامید و (چون می‌خواست از حضرت یاد کند) می‌فرمود فرزندم را رضا صدا بزنید، به فرزندم رضا گفتم...، فرزندم رضا به من چنین گفت و...»^۲

دوران کودکی و جوانی حضرت رضا علیه السلام

تاریخ در مورد زندگانی ائمه علیهم السلام در کودکی و نوجوانی تا حد بسیاری سکوت کرده است.

آن چه در تاریخ آمده آن است که حضرت رضا علیه السلام در کودکی به شدت مورد توجه پدر گرامی خویش بود، یکی از یاران موسی بن جعفر علیه السلام به نام مفضل گوید: «نزد حضرت رفتم، دیدم فرزندش علی در دامن اوست، حضرت او را می‌بوسید، بر دوش خود می‌نهاد، به خود می‌چسباند و می‌فرمود:

«پدرم به فدایت! چه خوش بویی! چه خلق تو پاکیزه و فضل تو آشکار است!» عرض کردم: «فدایت شوم! در دلم نسبت به این کودک، چنان محبتی افتاد که

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۳ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۷.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۶.





برای هیچ کس جز شما نیفتاده است!»
حضرت فرمود: «ای مفضل! او نسبت به من، مثل من است نسبت به پدرم، فرزندی که برخی از برخی هستند و خداوند شنوا و داناست!»
عرض کردم: «آیا او صاحب این امر بعد از شماست؟» فرمود: «آری! هرکه از او اطاعت کند به حق رسیده است و هرکه او را نافرمانی کند، کافر شود».^۱

مرجعیت دینی حضرت رضا علیه السلام در جوانی

حضرت رضا علیه السلام در جوانی چنان از فضیلت و دانش برخوردار بود که مرجع مردم بود و حضرت کاظم علیه السلام مردم را به ایشان ارجاع می داد و می فرمود: «نوشته‌ی پسر، نوشته‌ی من است، سخنش سخن من و فرستاده‌ی او فرستاده‌ی من است، هرچه بگوید همان حق است».^۲
ذهبی یکی دیگر از علمای عامه گوید: «حضرت رضا علیه السلام در زمان مالک بن انس - یکی از فقهای اربعه‌ی اهل سنت - در حالی که جوان بود فتوا می داد».^۳

عظمت والای حضرت رضا علیه السلام در پیشگاه الهی

حضرت جواد علیه السلام می فرماید: «یکی از اصحاب حضرت رضا علیه السلام بیمار شد. (در حال احتضار بود) حضرت علیه السلام به عیادت ایشان آمد و از او پرسید: «چگونه‌ای؟» گفت: «حالم به شدت وخیم است. مرگ را می بینم!» حضرت فرمود: «مرگ را چگونه یافتی؟» گفت: «بسیار سخت و دردناک!»
ایشان ادامه دادند: «این در آغاز است و برخی از حالات خودش را به تو نشان داده است. مردم دو گروهند: گروهی با مرگ راحت می شوند و گروهی، مردم از دست آن‌ها راحت می شوند. ایمان به خدا و به ولایت را تجدید کن (اقرار به شهادتین و ولایت کن) تا راحت شوی!»
آن مرد این کار را انجام داد، سپس گفت: «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! اینک فرشته‌های پروردگرم با درووها و تحفه‌ها بر شما سلام می کنند و مقابل شما

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۲ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱ و الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۰.

۳. سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۳۸۸.

ایستاده‌اند، اجازه بدهید بنشینند!»

حضرت فرمودند: «ای ملائکه‌ی پروردگار، بنشینید!» سپس حضرت به آن مریض فرمود: «از ملائکه بپرس آیا آن‌ها دستور دارند که در حضور من بایستند؟» مریض پرسید. آن‌ها گفتند: «اگر همه‌ی فرشته‌های خداوند در حضور شما باشند، به احترام شما خواهند ایستاد و تا شما اجازه ندهید نخواهند نشست، خداوند به آن‌ها این چنین دستور داده است.»

سپس آن مریض در حالی که چشم‌هایش را بسته بود، گفت: «سلام بر تو ای سفیر الهی! این شما هستی که مقابل من متمثل هستی با حضرت رسول ﷺ و دیگر ائمه علیهم‌السلام، و این چنین جان داد.»^۱

فرزند سرزمین غربت

شیخ صدوق قدس سره روایت می‌کند که مردی از صالحان، پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید و عرض کرد: «یا رسول الله! کدام یک از فرزندان شما را زیارت کنم؟» حضرت فرمود: «برخی از فرزندانم نزد من می‌آیند در حالی که مسموم‌اند و برخی در حالی که کشته شده‌اند.» عرض کردم: «با این همه پراکندگی مکان‌های ایشان، من کدام یک را زیارت کنم؟»

حضرت فرمود: «آن‌که به تو نزدیک‌تر است و در سرزمین غربت مدفون است.» عرض کردم: «رضا علیه‌السلام را می‌گویید؟» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بگو صلی الله علیه، بگو صلی الله علیه!»^۲

سیره‌ی عبادی حضرت رضا علیه‌السلام

عنایت به عبادت در شبانه روز، یکی از برنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام بوده است که هرگز با وجود اشتغالات و گرفتاری‌های گوناگون از آن غافل نبوده‌اند و این درس بزرگی است برای پیروان ایشان.

اینک به پاره‌ای از سیره‌ی عبادی حضرت رضا علیه‌السلام می‌پردازیم.

۱. بعد از نماز صبح به سجده می‌رفت و تا طلوع آفتاب در سجده بود.

۱. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۷۲، از دعوات راوندی.

۲. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۳۲۹، از عبون اخبارالرضا علیه‌السلام.



۱۹

حکایت‌آفتاب

۲. گاهی که فرصت و فراغت بود در شبانه‌روز هزار رکعت نماز می‌خواند.
۳. بعد از نماز همواره سجده‌ی شکر به جا می‌آورد.
۴. چنان با قرآن مأنوس بود که همه‌ی سخن و پاسخ و مثال‌های او قرآنی بود.
۵. در هر سه روز، یک ختم قرآن می‌کرد و در هر آیه‌ای تأمل می‌کرد.
۶. خوابش در شب اندک بود و بیشتر شب‌ها را شب‌زنده‌داری می‌کرد.
۷. بسیار روزه می‌گرفت و روزه‌ی سه روز در هر ماه از او فوت نمی‌شد.
۸. در دعا‌های خویش اول صلوات می‌فرستاد و ذکر صلوات را در نماز و غیرنماز بسیار می‌گفت.
۹. شب در بستر، زیاد قرآن می‌خواند و چون به آیه‌ای مربوط به بهشت و جهنم می‌رسید، بسیار می‌گریست.
۱۰. همه‌ی اوقات به ذکر خدا مشغول بود و بیش از همه، از خداوند واهمه داشت.^۱



۲۰

بقره

برنامه‌ی عبادی حضرت رضا علیه السلام در سفر خراسان

رجاء بن ابی ضحاک^۲ مأموریت داشت حضرت رضا علیه السلام را از مدینه به مرو، نزد مأمون ببرد. وی می‌گوید: «من از مدینه تا مرو با حضرت بودم. به خدا سوگند مردی را همانند او در تقوا و زیادی یاد خدا و شدت ترس از خداوند در هیچ زمانی ندیدم؛ عادت ایشان چنین بود که بعد از نماز صبح در محل نماز می‌نشست و به ذکر سبحان‌الله و الحمدلله و الله‌اکبر و لاله‌الاله و صلوات بر پیامبر و آل او مشغول می‌شد تا طلوع آفتاب. آن‌گاه به سجده می‌رفت و آن‌قدر به درازا می‌کشید تا روز بلند می‌شد. سپس سر برمی‌داشت و با مردم سخن می‌گفت و آن‌ها را موعظه می‌کرد و نزدیک ظهر، دوباره وضو می‌گرفت و به محل نماز خود بر می‌گشت و بعد از خواندن هشت رکعت نافله‌ی ظهر - با کیفیت خاصی که در نقل آمده است - اذان و اقامه می‌گفت و نماز ظهر را به جا می‌آورد. بعد از نماز، تا مدتی تسبیح و حمد و تکبیر و لاله‌الاله می‌گفت، سپس سجده‌ی شکر به جا می‌آورد و در آن صد بار می‌گفت: «شکراً لله». آن‌گاه هشت رکعت نافله‌ی عصر را

۱. بحارالانوار، ج ۴۹، صص ۹۴ تا ۹۰؛ گزیده‌شده از احادیث گوناگون.

۲. لغت‌نامه‌ی دهخدا، ج ۲۳، ص ۲۸۶.

- با کیفیت خاصی - می خواند و سپس به نماز عصر مشغول می شد و بعد از نماز هم تا مدتی تسبیح و حمد و تکبیر و لاله‌الاله می گفت. آن گاه به سجده می رفت و صد مرتبه می گفت: «الحمد لله». پس از غروب آفتاب نیز وضو می گرفت، اذان و اقامه می گفت و نماز مغرب را می خواند و بعد از نماز تا مدتی تسبیح و حمد و تکبیر و لاله‌الاله می گفت. سپس سجده‌ی شکر می کرد و آن گاه بدون آن که با کسی سخن گوید چهار رکعت نافله مغرب را با دو سلام و با قنوت به جا می آورد. پس از آن مدتی تعقیبات نماز می خواند و آن گاه افطار می کرد، و چون حدوداً یک سوم از شب می گذشت بر می خاست و نماز عشا را می خواند و سپس در محل نماز مدتی می نشست و ذکر خدا و ذکر حمد و لاله‌الاله می گفت و بعد از خواندن تعقیبات و سجده‌ی شکر به بستر می رفت.

چون یک سوم آخر شب می رسید با تسبیح و حمد و تکبیر و لاله‌الاله و استغفار از بستر بر می خاست، مسواک می زد، وضو می گرفت و یازده رکعت نماز شب به جا می آورد - با کیفیت خاصی که در نقل آمده است - و بعد از نماز برای تعقیبات می نشست و نزدیک طلوع فجر، دو رکعت نافله‌ی فجر می خواند و چون طلوع فجر می شد، اذان و اقامه می گفت و دو رکعت نماز صبح را به جا می آورد. بعد از سلام نیز تا طلوع آفتاب تعقیبات می خواند، آن گاه دو سجده‌ی شکر به جا می آورد تا روز بالا آید....

در هر شهری که ده روز قصد ماندن می کرد، روزها روزه می گرفت و چون شب می شد، قبل از افطار، نماز می خواند و اگر قصد ماندن نداشت، نمازهای واجب را دو رکعت می خواند مگر نماز مغرب. ایشان نافله‌ی مغرب و نماز شب و دو رکعت فجر را نه در سفر و نه در حضر ترک نمی کرد ولی نافله‌های روز - ظهر و عصر - را در سفر ترک می کرد و بعد از هر نمازی که شکسته می خواند سی بار تسبیحات اربعه می گفت و می فرمود: «این برای کامل شدن نماز است...». حضرت در همه‌ی نمازها، بسم الله را بلند می گفت....

در هر شهری که وارد می شد مردم نزد ایشان می آمدند و از معالم دین خود می پرسیدند و حضرت به ایشان پاسخ می داد و احادیث بسیاری را به واسطه‌ی پدرانش از امام علی علیه السلام و رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می کرد.

وقتی حضرت را نزد مأمون بردم و او از من گزارش سفر را خواست و من حالات حضرت را برای او بازگو کردم، گفت: آری؛ ای پسر ابی ضحاک! علی بن موسی، بهترین اهل زمین و داناترین و عابدترین ایشان است. آنچه را دیده‌ای به کسی مگو چون می خواهم



فضل آن جناب از زبان من گفته شود (که البته قصدش کتمان فضایل حضرت بود). و از خداوند کمک می‌جویم در نیتی که دارم به این که ارزش او را بلند گردانم»^۱.

نماز اول وقت حضرت رضا علیه السلام

حضرت رضا علیه السلام به نماز اول وقت بسیار اهمیت می‌داد، چراکه نماز اول وقت، رمز هوشیاری و دینداری و توجه فرد مسلمان به خداوند و معنویات است و کسانی که مقید به نماز اول وقت باشند معمولاً از نظر دینی و معنوی در رتبه‌ی والایی قرار می‌گیرند.

سیره‌ی اجتماعی و آداب معاشرت حضرت با مردم

۱. وقتی نزد مردم می‌آمد خود را برای ایشان مرتب می‌کرد.
۲. هرگز با زبان کسی را نیاززد.
۳. هرگز سخن کسی را قطع نمی‌کرد.
۴. هرگز حاجت آن را که می‌توانست، رد نکرد.
۵. در مقابل همنشین خود، پای را دراز نمی‌کرد و مقابل وی تکیه نمی‌داد.
۶. دیده نشد که قهقهه بزند، بلکه خنده‌ی حضرت تبسم بود.
۷. به معطر کردن خویش به ویژه هنگام حضور در جمع مردم، علاقه داشت.
۸. بسیار به دیگران خدمت می‌کرد و صدقه می‌داد و این کار را بیشتر در شب‌های تاریک انجام می‌داد.
۹. بسیار متواضع بود.
۱۰. به میهمان بسیار احترام می‌گذاشت.
۱۱. امام در سخاوت و عنایت به فقرا یگانه‌ی دوران بود. یک سال در روز عرفه، تمام اموال خود را بخشید.^۲

عنایت و توجه ویژه‌ی حضرت رضا علیه السلام به نیازمندان

مروری کوتاه بر سیره‌ی امام رضا علیه السلام انسان را با این حقیقت آشنا می‌کند که

۱. عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.



حضرت، عنایت ویژه‌ای به خدمت و کمک به نیازمندان داشته است. معمر بن خلاد گوید: «حضرت رضا علیه السلام چون مشغول غذا خوردن می‌شد، ظرفی کنار سفره می‌نهاد و از بهترین غذای حاضر جدا می‌کرد و دستور می‌داد به فقرا بدهند...»^۱.

بزنطی که از اصحاب خاص حضرت رضا علیه السلام است می‌گوید: «حضرت رضا علیه السلام در نامه‌ای به امام جواد علیه السلام (که در مدینه بودند) فرمود: ای ابا جعفر! به من خبر رسیده است که خدمتکاران، تو را از در کوچک (فرعی) بیرون می‌برند (تا مردم از تو تقاضا نکنند)؛ این به جهت بخل آنهاست که می‌خواهند از تو خیری به کسی نرسد. از تو می‌خواهم به حق من بر تو که، ورود و خروج تو، جز از در بزرگ (اصلی) نباشد، وقتی بیرون می‌روی، طلا و نقره - درهم و دینار که پول رایج آن زمان بوده است - با خود بردار و به هر که درخواست کند، عطا کن! به هر یک از عموهای خود که متقاضی احسان بود کمتر از پنجاه دینار مده، بیشترش به اختیار توست!»^۲.



۲۳

حکایت آئین

حفظ آبرو و حیثیت نیازمندان

حضرت رضا علیه السلام در مجلس حاضر بود و عده‌ی زیادی نزد ایشان بودند و از احکام شرعی می‌پرسیدند. ناگاه مردی بلند قد و گندمگون وارد شد، سلام کرد و گفت: «ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله! من از دوستان شما و پدران و اجداد شما هستم، از خراسان به حج آمدم، آذوقه‌ام تمام و درمانده شدم، اگر صلاح می‌دانی مرا روانه شهرم نما، وقتی به وطن رسیدم آنچه شما داده‌ای از جانب شما صدقه می‌دهم؛ زیرا من مستحق صدقه نیستم». حضرت علیه السلام فرمود: «بنشین! رحمت خدا بر تو!» سپس به کار مردم پرداخت تا آن‌که مجلس خلوت شد و سه نفر باقی ماندند. حضرت علیه السلام از آن‌ها اجازه گرفت و به اندرونی رفت. پس از مدتی آمد و بدون آن که خود را نشان دهد، دست مبارک را از بالای در خارج کرد و فرمود: «آن مرد خراسانی کجاست؟» مرد گفت: «این جا هستم». فرمود: «این جا هستم» و از جانب من نیز لازم نیست صدقه بدهی، برو تا تو را نبینم و مرا نبینی!» و آن مرد رفت.

۱. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۹۷؛ از محاسن برقی.

۲. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۶۳.

سپس حضرت علیه السلام بیرون آمد، یکی از حاضران گفت: «فدایت شوم! شما که زیاد عطا و لطف نمودی، چرا صورت خود را از او پنهان کردی؟» فرمود: «تا مبادا ذلت سؤال را در صورتش ببینم! مگر نشنیده‌ای حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را که فرمود: آن‌که کار نیک را مخفیانه انجام دهد؛ مانند هفتاد حج است و آن‌که گناه را آشکار انجام دهد؛ رها شده‌است و آن‌که گناه را مخفی انجام دهد؛ آمرزیده است!»

سیره‌ی حضرت رضا علیه السلام با زیردستان

از مظاهر اخلاق زیبا و محبت‌آمیز حضرت رضا علیه السلام، توجه ایشان به خدمتکاران و بردگان است که ضمن نشان دادن تواضع فوق‌العاده‌ی ایشان که روش اهل بیت علیهم السلام است، از روحیه و عاطفه‌ی والای حضرت نسبت به زیردستان و ضعیفان حکایت می‌کند.

۱. حضرت علیه السلام به عبادت و معنویت خدمتکاران خود توجه داشت.

۲. حضرت علیه السلام هزار برده را آزاد کرد.^۱

۳. یکی از اهالی بلخ می‌گوید: «با حضرت رضا علیه السلام در سفر خراسان همراه بودم. روزی سفره‌ای انداخت و تمامی خدمتکاران را با هر مرتبه‌ای که بودند سر سفره جمع کرد؛ عرض کردم: فدایت شوم! ای کاش برای این‌ها سفره‌ای جدا می‌انداختی! حضرت فرمود: بس کن! إِنَّ الرَّبَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاحِدٌ وَالْأُمُّ وَاحِدَةٌ وَالْأَبُّ وَاحِدٌ وَالْجَزَاءُ بِالْأَعْمَالِ؛ همانا پروردگار ما یکی و مادر ما یکی و پدرمان یکی است و پاداش به اعمال است.»

۴. از جمله صفات ارزنده‌ی امام رضا علیه السلام این بود که مراعات آرامش زیردستان را در وقت غذا می‌کرد. دو نفر از خدمتکاران حضرت به نام‌های یاسر و نادر گویند: «حضرت رضا علیه السلام به ما فرمود: اگر مشغول غذا بودید و من بالای سر شما آمدم، بلند نشوید و غذایتان را تمام کنید!»

گاهی چنان به خدمتکاران خود توجه می‌کرد که با دست خویش برای آن‌ها لقمه می‌گرفت.

لطف و عنایت امام رضا علیه السلام نسبت به شیعیان

امام در نظر شیعه، همچون پدر مهربانی است که پیوسته در پی صلاح و خیرخواهی



۲۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرزندان خویش است؛ هم‌چنان که حضرت رضا علیه السلام فرمود: «الْإِمَامُ الْأَبِيَسُ الرَّفِيقُ وَ الْوَالِدُ الشَّفِيقُ وَالْأَخُ الشَّقِيقُ وَالْأُمُّ الْبَرَّةُ بِالْوَلَدِ الصَّغِيرِ؛ امام هم‌چون همدمی مهربان و پدر و برادری دلسوز و مادری خیرخواه به فرزند کوچک خویش است.»^۱ و این‌گونه است که ما امام رضا علیه السلام را امام رئوف می‌دانیم؛ زیرا پیوسته الطاف حضرت علیه السلام، شامل حال شیعیان می‌باشد.

عبدالله بن ابان که مورد توجه حضرت رضا علیه السلام بود، گوید: «به حضرت عرض کردم: برای من و خانواده‌ام دعا کنید! حضرت علیه السلام فرمود: مگر دعا نمی‌کنم؟! به خدا سوگند که اعمال شما هر روز و شب بر من عرضه و گزارش می‌شود! عبدالله گوید: من این مطلب را بزرگ شمردم و تعجب کردم. حضرت علیه السلام فرمود: آیا کتاب خداوند عزوجل را نخوانده‌اید؟! ﴿وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾؛ تلاش کنید! که خدا و رسول او و مؤمنان، کردار شما را خواهند دید. سپس حضرت علیه السلام فرمود: به خداوند سوگند که آن مؤمن، علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان معصوم او علیهم السلام است!»^۲

عظمت شخصیت حضرت رضا علیه السلام در کلام بزرگان

مأمون عباسی که خود از نظر علم و دانش جایگاه به‌سزایی داشته است، با آن که از دشمنان حضرت به حساب می‌آید، در مورد حضرت علیه السلام گوید: «مَا أَعْلَمُ أَحَدًا أَفْضَلَ مِنْ هَذَا الرَّجُلِ - یعنی الرضا علیه السلام - عَلَيَّ وَجِهَ الْأَرْضِ؛ من کسی را برتر از این مرد - حضرت رضا علیه السلام - بر روی زمین نمی‌شناسم.»^۳

جمال الدین احمد بن علی نسابه معروف به ابن عنبه گوید: «امام رضا علیه السلام که کنیه‌اش ابوالحسن است، بین فرزندان ابوطالب در زمان خودش مانند نداشت.»^۴ و ذهبی که انحراف او از اهل بیت علیهم السلام معروف است، در مورد حضرت رضا علیه السلام گوید: «او سرور بنی‌هاشم در زمان خویش و بر دبارترین و عاقل‌ترین آن‌ها بود...»^۵ اباصلت هروی که خود از اعلام زمان خویش است گوید: «ندیدم کسی را که از علی بن موسی الرضا علیه السلام داناتر باشد، هیچ دانشمندی حضرت را ندید مگر آن

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۲ و من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۰۰.

۲. الکافی، کتاب الحج، ج ۱، ص ۳۱۹.

۳. الارشاد، ج ۲، ص ۲۶۱.

۴. عمدة الطالب، ص ۱۹۸ و اعلام الهدایه، ص ۲۱.

۵. اعلام الهدایه، ص ۲۱.



که همین شهادت من را گواهی داد...»^۱.

ابونواس از شعرای نامدار عصر حضرت رضا علیه السلام است. روزی یکی از یارانش به او اعتراض کرد که: «چرا در مورد شخصیتی مانند امام علی بن موسی الرضا علیه السلام با آن که حضرت را می شناسی تاکنون چیزی نسروده ای؟» ابونواس گفت: «به خدا سوگند که بزرگی او مانع این کار شد! کسی چون من، توان مدح همچون او را ندارد.»

مقام و شخصیت علمی حضرت رضا علیه السلام

اٹمه‌ی اظهار علیه السلام تمامی علوم پیامبران مرسل و ملائکه‌ی مقرب را دارا هستند.^۲ اخبار آسمان‌ها و زمین نزد آن‌هاست^۳ و به طور کلی ایشان خزانه داران علوم الهی هستند و هیچ چیزی نیست که مورد نیاز مردم باشد و از آن‌ها پنهان بماند.^۴ برخی از اٹمه علیه السلام مجال بیان دین و اظهار علوم گسترده‌ی خویش را بیشتر داشتند، همانند حضرت امیر علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و از جمله حضرت رضا علیه السلام که سه جریان مهم سبب شد، سیلاب دانش از حضرت رضا علیه السلام به سوی جامعه‌ی اسلامی سرازیر شود.

اول: فتنه‌ی واقفیه و شبهاتی که اینان در امامت حضرت رضا علیه السلام مطرح کردند و ایشان با پاسخ‌های عمیق خویش، مردم را هدایت می نمود.

دوم: هلاکت برامکه در سال چهارم امامت حضرت که سبب شد یکی از مهم ترین دشمنان اهل بیت علیه السلام در دستگاه هارون به دست هارون از میان برود و به طور نسبی فرصت خوبی جهت نشر آثار اهل بیت علیه السلام فراهم شد.

سوم: مسأله‌ی ولایت عهدی امام رضا علیه السلام که نگاه‌ها را متوجه ایشان کرد و مأمون عباسی با تشکیل محافل علمی و مجالس بحث و مناظره، سعی در آن داشت تا حضرت را در مقابل بزرگان ادیان و علمای مذاهب، عاجز نشان دهد؛ ولی همین جلسات و محافل مناظره، سبب معرفی علمی و عظمت حضرت رضا علیه السلام شد؛ به گونه‌ای که دانشمندان بزرگ به دانش گسترده‌ی وی اعتراف کردند.



۲۶

بیت

۱. اعلام الوری، ج ۲، ص ۶۴ و اعلام الهدایه، ص ۲۰.

۲. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۵۹.

۳. بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۱۱۰.

۴. همان، ص ۱۳۸.

شخصیت حضرت رضا علیه السلام از نظر علمی به گونه‌ای است که حضرت صادق علیه السلام که خود رئیس مذهب جعفری است، در مورد امام رضا علیه السلام قبل از تولد ایشان به فرزند خود موسی بن جعفر علیه السلام بارها می‌فرمود: «عالم آل محمد علیهم السلام در نسل توست؛ ای کاش او را درک می‌کردم»^۱.

محمد بن عیسی یقیناً گوید: «از پاسخ‌هایی که حضرت رضا علیه السلام به سؤال‌های مردم داده بود، پانزده هزار مسأله جمع‌آوری کردم»^۲.

و من از ایشان (حضرت رضا علیه السلام) شنیدم که می‌فرمود: «من در مسجد [پیامبر صلی الله علیه و آله؛ در مدینه] می‌نشستم، در حالی که دانشمندان در مدینه فراوان بودند، هرگاه یکی از آن‌ها در پاسخ مسأله‌ای عاجز می‌شد؛ همگی به من اشاره می‌کردند و مسأله را به من ارجاع می‌دادند و من پاسخ می‌دادم»^۳.

برخی از محافلی که مأمون ترتیب داده بود، چنان عظیم و سنگین بود و دانشمندان تمامی ملت‌ها از بزرگان یهود و نصاری و صائبی و زرتشتی و متکلمان جمع شده بودند که حسن بن محمد نوفلی به وحشت افتاده بود و به حضرت علیه السلام نصیحت کرد و گفت: «آن‌ها اهل مغالطه و شبهه هستند؛ از آن‌ها حذر کنید!» حضرت رضا علیه السلام تبسمی نمود و فرمود: «آن‌گاه که من بر همه‌ی آن‌ها پیروز شدم و هر گروهی در مقابل حجت و دلیل من [که با زبان خودشان بیان می‌شود] مغلوب شد و سخن خود را رها کرد و به درستی سخن من اعتراف نمود؛ مأمون (از تشکیل جلسه) پشیمان می‌شود و لاجول و لا قوة الا بالله العلی العظیم...»^۴.

نمونه‌هایی از پاسخ‌های حکیمانه‌ی حضرت رضا علیه السلام

ابراهیم بن محمد از حضرت رضا علیه السلام پرسید: «چرا خداوند فرعون را غرق کرد، با آن‌که ایمان آورد؟» حضرت علیه السلام فرمود: «چون هنگام دیدن عذاب، ایمان آورد و ایمان در آن لحظه مقبول نیست»^۵.

اباصلت هروی پرسید: «چرا خداوند، همه را در زمان نوح غرق کرد، با آن‌که در میان آنان بی‌گناهان و اطفال نیز بودند؟» حضرت علیه السلام فرمود: «بچه‌ها در میان

۱. اعلام الوری، ص ۳۱۵.

۲. الغیبه، ص ۵۲ و بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۹۷.

۳. اعلام الوری، ج ۲، ص ۶۴ و بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.

۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۹ و التوحید، ص ۴۱۷.

۵. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۷۶.



آن‌ها نبودند. چهل سال بود که نسل آن‌ها منقطع شده بود؛ عده‌ای به جهت تکذیب و عده‌ای به جهت رضایت به تکذیب، هلاک شدند. هرکه غایب باشد از امری و راضی باشد به آن امر، همچون شاهدهی است که آن‌کار را انجام داده است»^۱.

ابن سبکیت (یعقوب بن اسحاق) از حضرت علیه السلام پرسید: «چرا خداوند، موسی علیه السلام را با عصا و نورانی بودن دست و ابزار سحر فرستاد و عیسی علیه السلام را با طِب و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را با کلام؟» حضرت فرمود: «در زمان موسی علیه السلام سحر غالب بود و در زمان عیسی علیه السلام نیازهای پزشکی و در زمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خطبه‌ها و سخنان» وی گفت: «به خدا که مانند تو را هرگز ندیده‌ام! حجت خدا، امروز بر مردم چیست؟» حضرت علیه السلام فرمود: «عقل است که به وسیله‌ی آن، راستگوی بر خدا از دروغگو شناخته می‌شود». ابن سبکیت گفت: «این است به خدا سوگند جواب!»^۲

حسن بن علی بن فضال از حضرت علیه السلام پرسید: «چرا مردم از امیرالمؤمنین علیه السلام منحرف شدند با آن‌که فضل و سابقه‌ی او و موقعیت وی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانستند؟» حضرت علیه السلام فرمود: «چون علی علیه السلام پدران و اجداد و برادران و عموها و دایی‌ها و نزدیکان آن‌ها را که با خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم جنگ داشتند و تعدادشان زیاد بود کشته بود؛ لذا کینه داشتند و نمی‌خواستند او سرپرست آن‌ها شود ولی دیگران در جهاد چنین نکردند، لذا مردم از علی علیه السلام منحرف و به دیگری متمایل شدند»^۳.

هشتم بن عبدالله از حضرت علیه السلام پرسید: «چرا [حضرت] علی علیه السلام بیست و پنج سال بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با دشمنانش نجنگید، اما در ایام حکومت خود جنگید؟» حضرت رضا علیه السلام فرمود: «به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اقتدا کرد که سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه با مشرکان نجنگید و علتش کمبود یاور بود. علی علیه السلام نیز جنگ با دشمنان را رها کرد؛ چون یارانش اندک بودند...»^۴.

حسن بن علی بن فضال از حضرت رضا علیه السلام پرسید: «چرا کینه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابالقاسم است؟» حضرت علیه السلام فرمود: «چون پسری به نام قاسم داشت». راوی گفت: «آیا مرا قابل می‌دانی که بیش از این آگاه کنی؟» فرمود: «آری! تو می‌دانی که



۱. همان، ص ۷۴.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۷۹ با اختصار.

۳. همان، ص ۸۰.

۴. همان، ص ۸۰.

پیامبر ﷺ فرمود: من و علی ﷺ دو پدر این امت هستیم؟» گفت: «آری!» فرمود: «و می دانی که علی ﷺ قسمت کننده ی بهشت و جهنم است؟» گفت: «آری!» فرمود: «به پیامبر ﷺ، ابوالقاسم (پدر قسمت کننده) گویند؛ چون او پدر (علی ﷺ) است (که) قسمت کننده ی بهشت و جهنم است...»^۱

از حضرت رضا ﷺ پرسیدند: «آیا این حدیث درست است که پیامبر ﷺ می فرمود: اصحاب من چون ستارگانند؛ به هر کدام که اقتدا کنید، هدایت یافته اید؟» حضرت ﷺ فرمود: «آری! مقصود حضرت رسول ﷺ کسانی هستند که بعد از او، راه را تغییر ندادند و تبدیل نکردند.» پرسیدند: «از کجا معلوم می شود؟» حضرت ﷺ فرمود: «به جهت روایتی که - اهل سنت - نقل می کنند که پیامبر ﷺ فرمود: روز قیامت مردانی از اصحاب مرا از حوض من دور می کنند همچنان که شترهای غریبه را از آب دور می کنند. من می گویم: خدایا! اصحاب من! اصحاب من! به من گفته می شود: تو نمی دانی بعد از تو چه کردند! و آن ها را به طرف چپ می برند. من می گویم: دور باشند و نابود گردند!» سپس حضرت رضا ﷺ فرمود: «آیا فکر می کنی این جریان برای کسانی که ثابت ماندند و متغیر نشدند؛ خواهد بود؟»^۲



۲۹

حکایت آفتاب

آگاهی حضرت رضا ﷺ از زبان های گوناگون

۱. آشنایی کامل حضرت رضا ﷺ به زبان های گوناگون رایج در آن زمان اباصلت هروی گوید: «حضرت رضا ﷺ با مردمی که زبان های مختلف داشتند، به زبان خودشان سخن می گفت، به خدا سوگند که او فصیح ترین مردم و آگاه ترین آن ها به هر زبان و لغتی بود.»^۳

وی روزی به حضرت رضا ﷺ گفت: «ای فرزند رسول خدا ﷺ! من از این همه تسلط شما به زبان های گوناگون در شگفتم! حضرت ﷺ فرمود: «یا اباصلت اَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَتَّخِذَ حُجَّةً عَلَى قَوْمٍ وَهُوَ لَا يَعْرِفُ لُغَاتِهِمْ...؛ ای اباصلت! من حجت خداوند بر خلق او هستم، خداوند هرگز حجتی را بر گروهی قرار نمی دهد که زبان آن ها را نشناسد. مگر به تو نرسیده است سخن

۱. همان، ص ۸۴.

۲. همان، ص ۸۶؛ حدیث انحراف عده ای از صحابه را بزرگان اهل سنت مثل بخاری در صحیح و مسلم در صحیح و دیگران با اسناد و الفاظ گوناگون از راویان متعدد روایت کرده اند.

۳. عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۲۷.

امیرالمؤمنین؛ (علی) علیه السلام (که فرمود) به ما فصل الخطاب داده‌اند؟ و این جز آگاهی از لغات (زبان‌ها) نیست!^۱

در شهر بصره وقتی یکی از مخالفان به نام عمرو بن هذاب از ایشان خواست تا ادعای خود را در مورد دانستن هر زبان ثابت کند و با رومیان و هندوها و فارسیان و ترک‌زبان‌ها که در شهر هستند سخن گوید، حضرت فرمود: «آن‌ها را بیاورید!» عده‌ای از اهل زبان‌های گوناگون را آوردند و حضرت علیه السلام با همه‌ی آن‌ها به‌گونه‌ای روان سخن گفت که همگی به دانش و فصاحت حضرت علیه السلام اعتراف کردند و مردم از دیدن این منظره، شگفت زده شدند.^۲

۲. آشنایی حضرت رضا علیه السلام به زبان پرندگان و حیوانات

جلوه‌های متعددی از آگاهی حضرت رضا علیه السلام نسبت به زبان حیوانات به ثبت رسیده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود؛ سلیمان بن جعفر گوید: «نزد حضرت رضا علیه السلام در باغ بودم که ناگاه گنجشکی نزد حضرت آمد و شروع کرد به سر و صدا! حضرت فرمود: می‌دانی چه می‌گوید؟ عرض کردم: نه! خدا و رسول او و فرزند رسول او داناترند! فرمود: می‌گوید ماری می‌خواهد جوجه‌های او را بخورد. این عصا را بردار، به خانه‌ی او برو و مار را بکش! داخل خانه شدم، دیدم ماری در حال حرکت بود، آن را کشتم».^۳



۳۰

بیت‌القدس

۳. دانش گسترده‌ی حضرت رضا علیه السلام در علوم غیبی

پیشگویی‌های حضرت رضا علیه السلام در مورد برامکه حضرت علیه السلام مکرر به نابودی برامکه که نزدیک‌ترین افراد به هارون و همه کاره‌ی دستگاه او بودند، اشاره نمود. هنگامی که نگاه حضرت علیه السلام در سفر حج، به صورت غبار آلود یحیی بن خالد برمکی در سرزمین منی افتاد، فرمود: «این بیچاره‌ها خبر ندارند که امسال چه بلایی بر سرشان می‌آید».^۴

محمد بن فضل گوید: «همان سال که هارون دودمان برامکه را برانداخت، در سرزمین عرفات حضرت رضا علیه السلام را دیدم که ایستاده بود و دعا می‌کرد، ناگاه سر خود را به زیر انداخت. پرسیدند: چرا چنین کردید؟ فرمود: در حق برامکه از

۱. همان.

۲. الخرائج و البرائج، ج ۱، ص ۳۴۱ و الناقب فی المناقب، ص ۱۸۶ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۷۳.

۳. بصائر الدرجات، ص ۳۶۵ و دلائل الامامة، ص ۳۴۳ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۸۸.

۴. الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۸ و الکافی، ج ۱، ص ۴۹۱.

خداوند کیفر می‌خواستیم؛ امروز دعایم مستجاب شد!»^۱

چون داوود بن کثیر از حضرت رضا علیه السلام شنید که یحیی بن خالد با خرمای زهر آلود سبب شهادت حضرت موسی بن جعفر علیه السلام شده است، به حضرت رضا علیه السلام گفت: «فدایت شوم! اگر یحیی بن خالد قاتل پدر شماست؛ من جانم را به خدا می‌فروشم و او را می‌کشم!» حضرت علیه السلام فرمود: «با او کاری نداشته باش! بلایی که امسال بر سر او و فرزندانش می‌رسد، از آنچه تو قصد کرده‌ای سخت‌تر است.»^۲

در مورد سایر پیش‌گویی‌های حضرت رضا علیه السلام می‌توان به قتل امین توسط مأمون^۳ شکست قیام فرزند امام صادق علیه السلام در مکه^۴ و والی شدن جعفر بن علی علوی را در مدینه نام برد.^۵

از هارون به من صدمه‌ای نمی‌رسد!

حضرت مکرر اشاره می‌کرد که از هارون به من صدمه‌ای نمی‌رسد. هنگامی که به حضرت خبر دادند عیسی بن جعفر به هارون تذکر داده و سوگند خورده است مدعی امامت را بعد از موسی بن جعفر علیه السلام به قتل برساند، و علی بن موسی علیه السلام به جای پدر نشسته و مدعی امامت است و هارون پاسخ منفی داده است، حضرت علیه السلام فرمود: «از هارون به من صدمه‌ای نخواهد رسید».^۶ و چون به آن حضرت علیه السلام گفته شد: «شما به عنوان امام شناخته شده و خود را مشهور کرده‌اید! از شمشیر هارون خون می‌چکد!» فرمود: «جواب من همان است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود؛ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر ابو جهل یک مو از سر من کم کند، گواه باشید که من پیامبر نیستم؛ من نیز می‌گویم: اگر هارون یک مو از سر من کم کند، شاهد باشید که من امام نیستم.» و در حدیث دیگر وقتی به حضرت علیه السلام در مورد هارون هشدار دادند، فرمود: «هر چه می‌خواهد تلاش کند؛ او راهی بر من ندارد!»^۷



۳۱

حیات ائمه

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۵ و دلائل الامامة، ص ۳۷۳.

۲. دلائل الامامة، ص ۳۷۲.

۳. المناقب، ج ۴، ص ۳۶۳ و اعلام الهدایه، ص ۳۴.

۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۷ و بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۴۷.

۵. الفصول المهمه، ص ۲۴۷.

۶. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۵.

۷. همان، ج ۲، ص ۲۶۲.



آگاهی حضرت رضا علیه السلام از فرزندان در رحم مادران

شخصی به امام رضا علیه السلام گفت: «وقتی - از کوفه - می‌آمدم همسرم باردار بود، از خداوند بخواهید فرزندش پسر باشد!» حضرت علیه السلام فرمود: «پسر است؛ نامش را عَمَر بگذار!» وقتی به کوفه آمد، دید پسری برایش متولد شده است و نامش را علی گذارده‌اند. وی گوید: «من به جهت سخن امام رضا علیه السلام نامش را عمر گذاردم، همسایه‌ی من (که از مخالفان بود) گفت: من دیگر سخن کسی را در مورد رافضی بودن تو نمی‌پذیرم!»^۱

مأمون آن دشمن حیله‌گر حضرت رضا علیه السلام، بعد از شهادت حضرت علیه السلام ضمن بیان جریانی گفت: «از حضرت، چیزی (دعایی) خواستم تا فرزند کنیز زاهریه‌ی من که از همه‌ی کنیزان نزد من محبوب‌تر است و به آن باردار است، سالم بماند؛ چرا که چند بار بچه‌اش را سقط کرده است. حضرت فرمود: نگران مباش! پسری می‌زاید؛ شبیه‌ترین مردم به مادرش، در دست راست و پای چپش انگشتی زیادی دارد و همان‌گونه شد که حضرت فرموده بود...»^۲

آگاهی حضرت رضا علیه السلام از کیفیت شهادت و محل دفن خویش

حضرت مکرّر در مورد شهادت خویش به وسیله‌ی مأمون و چگونگی آن خبر داده بود.

گاهی می‌فرمود: «من به سفری می‌روم که از آن بر نمی‌گردم (منظور خراسان بوده است).^۳ مرا از کنار جدم رسول‌الله صلی الله علیه و آله بیرون می‌برند و من در غربت خواهم مُرد و کنار هارون دفن خواهم شد».^۴ و به همین جهت بود که هنگام خروج از مدینه دستور داد تا بر او بگریند.^۵

چون مأمون در ظاهر به حضرت رضا علیه السلام اظهار علاقه می‌نمود و از امامت

۱. الثاقب فی المناقب، ص ۲۱۶ و الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۶۱ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۵۴؛ رافضی عنوانی است که اهل سنت بر شیعیان متعصب داده‌اند. به هر حال از این حدیث و مانند آن معلوم می‌شود در کوفه که مرکز شیعیان بوده است، از مخالفان نیز افرادی بوده‌اند که برای شیعیان تهدید حساب می‌شده‌اند.

۲. الغیبه، ص ۴۹ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۳۳.

۴. همان، ص ۲۳۴.

۵. همان، ص ۲۳۵.

علی علیه السلام در محافل دفاع می‌کرد؛ حضرت رضا علیه السلام به دوستان خود می‌فرمود: «مأمون با سخنان خود شما را فریب ندهد؛ به خدا سوگند مرا کسی جز او نمی‌کشد و من چاره‌ای ندارم جز آن‌که آنچه مقرر شده است، انجام شود!»^۱

و گاهی در مسجد مدینه در حالی که هارون مشغول سخنرانی بود، می‌فرمود: «تَرَوْنِي وَ اِيَّاهُ نُدْفَنُ فِي بَيْتٍ وَاحِدٍ؛ مرا با او در یک اتاق مدفون خواهید دید».^۲ و گاهی نیز می‌فرمود: «من و هارون مثل این دو خواهیم بود» و دو انگشت سبابه و وسطی را به یکدیگر می‌چسباند. راوی گوید: «معنی سخن امام رضا علیه السلام را نفهمیدم تا آن‌که حضرت علیه السلام کنار هارون به خاک سپرده شد».^۳

اقدامات فرهنگی حضرت رضا علیه السلام

تحلیل صحیح از چگونگی اقدامات گوناگون بزرگان در زمان‌های متفاوت، نیاز به شناخت دقیق شرایط حاکم بر آن زمان و اهداف ایشان دارد.

ما معتقدیم ایشان به اقتضای مقام امامت که آنان را به علم و حکمت الهی متصل می‌کند، از الهامات و حتی برنامه‌ی مدوّن که برای آن‌ها به صورت مکتوب تهیه شده است، بهره‌مند هستند و همواره بهترین و مناسب‌ترین تصمیم را در شرایط گوناگون اتخاذ می‌کنند.

شرایط حاکم بر دوران امامت حضرت رضا علیه السلام، سبب نشر گسترده‌ی معارف و حقایق اسلام شد و فرصت مناسبی فراهم کرد تا حضرت رضا علیه السلام در جهت نشر علوم اسلامی و حقایق مکتب اهل بیت علیهم السلام اقدام کند که به پاره‌ای از آن موارد اشاره می‌کنیم:

۱. مقابله با غلو و غالیان

از جمله آفات بزرگ در میان پیروان اهل بیت علیهم السلام کسانی بوده و هستند که ایشان را از مرتبه‌ی والای خویش بالاتر برده و در مورد ایشان غلو کرده، و معتقد به ربوبیت یا نبوت یا برخی صفات الهی برای ایشان شده‌اند. این گروه همواره در میان شیعه و ائمه علیهم السلام مطرود بوده‌اند. حضرت صادق علیه السلام فرمود: «مواظب جوانان

۱. همان، ص ۱۹۹.

۲. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۵۹ و اعلام الهدایه، ص ۳۶.

۳. همان.



۳۳

حکایت‌آفتاب

خود باشید تا غالیان آن‌ها را فاسد نکنند!»، «فَإِنَّ الْعَالَةَ شَرُّ خَلْقِ اللَّهِ يُصْعَرُونَ عَظْمَةَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ...؛ همانا غالیان بدترین خلق خدا هستند. آن‌ها عظمت خداوند را کوچک و ربوبیت را برای بندگان خدا ادعا می‌کنند. به خدا سوگند که غالیان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان بدترند!...»^۱

لذا حضرت رضا علیه السلام نیز به مبارزه با این گروه که در زمان حضرت فعالیت می‌کردند، پرداخت.

در روایت حضرت رضا علیه السلام فرمود: «لعنت خدا بر غالیان! چرا یهودی نشدند؟ چرا مجوس نشدند؟ چرا نصرانی نشدند؟ چرا قدریه نشدند؟ چرا مرجئه نشدند؟ چرا خارجی نشدند؟ (یعنی چرا خود را به ما منتسب کرده‌اند؟) سپس فرمود: با آن‌ها همنشینی نکنید و آن‌ها را تصدیق نکنید و از آن‌ها بیزاری جوید! خدا از آن‌ها بیزار باشد!»^۲

و چون ابوهاشم جعفری از حضرت رضا علیه السلام در مورد غالیان! و اهل تفویض پرسید، حضرت فرمود: «غالیان کافرند و اهل تفویض مشرکانند. هرکه با آن‌ها بنشیند یا دم‌خور باشد یا هم‌غذا یا هم‌نوش یا کمک‌کار باشد یا با آن‌ها وصلت کند، بدهد یا بگیرد، یا به آن‌ها ایمان آورد یا آن‌ها را در امانتی امین شمرد و یا حدیث آن‌ها را تصدیق کند یا آن‌ها را به نیم کلمه‌ای کمک کند، از ولایت خداوند عزوجل و ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت ما اهل بیت خارج شده است».^۳

وقتی به روایات مربوط به مذمت غلات (غلوکنندگان) مراجعه می‌کنیم، درمی‌یابیم که تعداد بسیاری از این روایات از حضرت رضا علیه السلام صادر شده است^۴ و این می‌رساند که فعالیت غالیان در آن زمان گسترده بوده است.



۳۴

بیت

۲. مبارزات حضرت رضا علیه السلام با فرقه‌ی صوفیه

یکی از فرقه‌هایی که در جامعه‌ی اسلامی، در قرن اول هجری، توسط فردی به نام ابوهاشم کوفی پدید آمد، فرقه‌ی صوفیه بود که در پوشش زهد و دوری از دنیا، بدعت‌هایی را در دین ایجاد کردند و دارای افکار و اعمال ویژه‌ای بودند. اینان از همان نخست از مکتب اهل بیت علیهم السلام منحرف بودند و ائمه علیهم السلام نیز به

۱. بحارالانوار، ج ۲۵، ص ۲۶۵.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۳.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۳.

۴. به روایات مذکور در بحارالانوار، ج ۲۵، باب نفی الغلو مراجعه شود.

شدت به مبارزه با آنها پرداخته و پیروان خود را از نزدیک شدن به ایشان برحذر داشته‌اند. از جمله حضرت رضا علیه السلام نیز شیعیان را از خطر این گروه آگاه کرد و فرمود: «هیچ کس معتقد به صوفی‌گری نمی‌شود؛ مگر برای فریب یا گمراهی یا حماقت و چه‌بسا برخی همه‌ی این امور را داشته باشند»^۱.
و فرمود: «هرکه صوفیه نزد او یاد شوند و با زبان و دلش آنها را انکار نکند؛ از ما نیست و هرکه آنها را انکار کند؛ گویا با کفار، در مقابل رسول الله صلی الله علیه و آله جهاد کرده است»^۲.

۳. حضرت رضا علیه السلام و اهمیت امام از دیدگاه اهل بیت علیهم السلام

از جمله اقدامات فرهنگی مهم حضرت رضا علیه السلام، نشر عقیده‌ی شیعه در مورد امام و امامت می‌باشد. زیرا بسیاری از مخالفان در مورد امام، چنان عقاید سطحی دارند که مقام و جایگاه امام را، حتی از انسان‌های معمولی پایین‌تر می‌آورند و هیچ گناهی را مانع امامت یا اطاعت از او نمی‌دانند. لذا حضرت رضا علیه السلام به ترویج عقیده‌ی اهل بیت علیهم السلام در این باره همت گماشت.

حضرت علیه السلام در مورد نشانه‌های امام فرمود: «امام دارای علامت‌هایی است؛ این که داناترین مردم، بهترین داور، باتقواترین، بردبارترین، شجاع‌ترین، سخاوتمندترین و عابدترین مردم است، ختنه کرده متولد می‌شود و پاکیزه است، او از پشت سر می‌بیند آن گونه که از جلو می‌بیند... از مردم به مردم سزاوارتر و از پدران و مادرانشان به آنها دلسوزتر است، تواضعش در مقابل خداوند عزوجل از همه بیشتر و از همه نسبت به امر و نهی الهی کوشاتر است، دعایش مستجاب است به گونه‌ای که اگر بر صخره‌ای دعا کند، دو نیم شود...»^۳.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «ماییم حجت‌های خداوند در زمین او، و جانشینان او در میان بندگان او و امینان سرّ او. ماییم کلمه‌ی تقوا و دستگیره‌ی محکم، و ماییم گواهان خداوند و پرچم‌های او در میان مخلوقاتش. به جهت (به وسیله‌ی) ما خداوند آسمان‌ها و زمین را از نابودی نگه‌می‌دارد و به جهت (به وسیله‌ی) ما باران می‌فرستد و رحمتش را منتشر می‌کند، زمین هرگز از یک نفر از ما خالی نیست یا علنی و یا مخفی، اگر یک روز از حجت خدا خالی باشد؛ ساکنان خود را به لرزه و اضطراب می‌اندازد، آن گونه که دریا اهل خود را می‌لرزاند»^۴.

۱. الشیخ المفید به سند صحیح؛ در کتاب الرد علی اصحاب الحلاج و رک: الرسالة الاتنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۳۱.

۲. الرسالة الاتنی عشریة فی الرد علی الصوفیة، ص ۳۲.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۹.

۴. بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۵؛ از کمال الدین. آنچه در این حدیث شریف و احادیث گوناگون دیگر به این مضمون آمده است.



۳۵

بیت



مهم‌تر از همه، سخنان مفصلی است که حضرت رضا علیه السلام در مسجد جامع مرو، در اوایل ورود به آن‌جا - و وقتی خبر اختلاف مردم در مورد امامت به حضرت علیه السلام رسید - بیان کرد. حضرت علیه السلام در ابتدا تبسمی نمود و فرمود: «ای عبدالعزیز! این گروه نفهمیدند و با آرای خود فریب خوردند...». سپس با بیان این‌که دین کامل است و پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را پرچم هدایت قرار داد و دین کامل شد، فرمود: «آیا این‌ها ارزش و جایگاه امامت را در امت می‌دانند تا حق انتخاب داشته باشند؟ جایگاه امامت برتر و شانس بزرگ‌تر و جایگاهش رفیع‌تر و دسترسی به آن مشکل‌تر و عمقش بیشتر از آن است که مردم آن‌را با عقل خود بیابند یا به آرای خود به آن دسترسی یابند یا امامی را انتخاب کنند...»

همانا امامت، جایگاه انبیا و اِثِرِ اوصیاست. امامت، خلافت خدا و خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله و مقام امیرالمؤمنین علیه السلام و میراث حسن و حسین علیه السلام است. امامت، نظام‌دهنده‌ی امور مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است. امامت، پایه‌ی اسلام بالنده است... امام، چون خورشید فروزان است که با نور او عالم روشن می‌شود ولی او در افق است؛ به‌گونه‌ای که دست و چشم به او نمی‌رسد...

امام، آن همدم مهربان و برادر دلسوز و پدر مهربان و پناه مردم در سختی‌هاست. امام، امین خدا در میان مردم و حجت او بر بندگان و جانشین او در زمین است که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند و از حریم الهی دفاع می‌کند. امام از گناهان پاک و از عیوب به دور است. او به علم، مخصوص شده است و از حلم، علامت دارد و نظام دین و عزت مسلمانان و خشم منافقان و نابودی کافران است.^۱

۴. حضرت رضا علیه السلام و امیرالمؤمنین؛ علی علیه السلام

انبوه روایات رسیده از امام رضا علیه السلام حکایت از آن دارد که آن حضرت علیه السلام در موارد گوناگون تلاش می‌کرد تا امیرالمؤمنین؛ علی علیه السلام و فضایل ایشان را برای مردم معرفی نماید که به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

چهارده حدیث از حضرت رضا علیه السلام در فضیلت امیرالمؤمنین؛ علی علیه السلام

۱. حضرت رضا علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: «یا علی! تو قسمت کننده‌ی بهشت و جهنم هستی؛ در بهشت را می‌زنی و بی حساب وارد بهشت می‌شوی».^۲

نشان از تأثیر عمیق امام در تکوین عالم دارد و این‌که ثمره‌ی وجود امام علیه السلام، منحصر در هدایت تشریحی نیست و از همین جا می‌توان به فایده‌ی عظیم وجود حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف "در عصر غیبت بی برد.

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۱.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶.

۲. حضرت رضا علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: «هر که من مولای اویم؛ پس علی مولای اوست. خدایا! دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد! کمک کن هر که او را کمک کند و واگذار هر که او را واگذارد!»^۱
۳. حضرت رضا علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: «یا علی! همانا خداوند متعال تو را و خانواده‌ی تو را و شیعه‌ی تو را و دوستان شیعیان تو را و دوستان دوستان شیعیان تو را آمرزید...»^۲
۴. حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: «من و ابن علی علیه السلام - روز قیامت همانند این دو هستیم» و حضرت صلی الله علیه و آله میان دو انگشت خویش جمع کرد و ادامه داد: «پیروان ما با مایند و هر که مظلوم ما را یاری کند، چنین است»^۳.
۵. حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: «من و علی علیه السلام از یک نور آفریده شده‌ایم»^۴.
۶. حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که ایشان در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود، فرمود: «دروغ می‌گویند آن که می‌پندارد مرا دوست دارد ولی این مرد را دوست ندارد»^۵.
۷. حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که به علی علیه السلام فرمود: «از انصار، کسی تو را دشمن ندارد؛ مگر آن که اصل او یهودی است»^۶.
۸. حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: «علی را دوست ندارد؛ جز مؤمن و دشمن ندارد؛ جز کافر»^۷.
۹. حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: «درهای ورودی به مسجد را (که مردم از خانه‌های خویش به داخل محوطه‌ی مسجد داشتند) ببندید؛ مگر درب خانه‌ی علی علیه السلام»^۸.
۱۰. حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که به علی علیه السلام فرمود: «چون من از دنیا بروم، کینه‌هایی که در سینه‌های عده‌ای است بر تو ظاهر می‌شود

۱. همان، ص ۴۷، ج ۱۸۳.

۲. همان، ص ۴۷، ج ۱۸۲.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۸، ح ۲۱۵.

۴. همان، ص ۵۹، ح ۲۱۹.

۵. همان، ص ۶۰، ح ۲۳۱.

۶. همان، ص ۲۳۴.

۷. همان، ص ۶۳، ح ۲۶۶.

۸. همان، ص ۳۰۲.





و علیه تو اجتماع می‌کنند و تو را از حَقَّت منع می‌کنند».^۱

۱۱. حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: «هر که به علی علیه السلام ناسزا گوید، به من ناسزا گفته است و هر که به من ناسزا گوید، به خداوند ناسزا گفته است».^۲

۱۲. حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: «یا علی! من از پروردگار چیزی نخواستم مگر آن که برای تو نیز مثل آن را خواستم جز آن که بعد از من پیامبری نیست؛ من خاتم پیامبران هستم و تو خاتم وصیین هستی».^۳

۱۳. حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: «بهشت مشتاق توست و مشتاق عمار و سلمان و ابوذر و مقداد».^۴

۱۴. حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: «حسن و حسین علیهما السلام بعد از من و بعد از پدرشان، برترین اهل زمین هستند و مادر آن دو، برترین زنان اهل زمین می‌باشد».^۵

۵. حضرت رضا علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام

از روایات متعدد برمی‌آید که حضرت رضا علیه السلام عنایت داشته‌اند که یاد و نام مادرشان علیها السلام و فضایل ایشان را برای مردم بازگو نمایند. به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم؛

حضرت رضا علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: «دخترم؛ فاطمه علیها السلام، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که با او لباس‌هایی است رنگین از خون؛ او به پایه‌ای از پایه‌های عرش چنگ می‌زند و عرض می‌کند: ای دادگر! میان من و قاتل فرزندانم حکم نما! به خدای کعبه سوگند که خداوند متعال به نفع دخترم داوری می‌کند و همانا خداوند با خشم فاطمه علیها السلام خشمگین می‌شود و با رضای او راضی می‌گردد!»^۶

حضرت رضا علیه السلام از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که فرمود: «من دخترم را فاطمه نامیدم؛ زیرا خداوند عزوجل او و دوستانش را از جهنم جدا کرده است».^۷

۱. همان، ح ۳۰۳.

۲. همان، ح ۳۰۸.

۳. همان، ص ۷۲، ح ۳۳۷.

۴. همان، ص ۶۶، ح ۳۰۶.

۵. همان، ص ۶۲، ح ۲۵۲.

۶. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵.

۷. همان، ج ۲، ص ۴۶، ح ۱۷۸.

۶. حضرت رضا و امام حسین

روایات فراوانی از حضرت رضا علیه السلام در مورد سیدالشهداء علیه السلام وارد شده است که نشان از عنایت آن بزرگوار به جدش می باشد به ویژه در مورد زیارت و گریه بر آن حضرت علیه السلام.

حضرت رضا علیه السلام گاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می فرمود: «قاتل حسین بن علی در تابوتی از آتش است و نیمی از عذاب اهل دنیا بر اوست»^۱.
حضرت رضا علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: «حسین علیه السلام را بدترین امت می کشد...»^۲.

در حدیث دیگری عبدالسلام بن صالح به امام رضا علیه السلام گفت: «در مورد این حدیث که امام صادق علیه السلام فرمود: چون قائم خروج کند، فرزندان قاتلان حسین علیه السلام را به جهت کارهای پدرانشان می کشد، چه می فرمایید؟» حضرت علیه السلام فرمود: «درست است!» وی گفت: «پس این سخن خداوند عزوجل که می فرماید: لَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى؛ هیچ کس به گناه دیگری مؤاخذه نمی شود چه معنایی دارد؟» حضرت علیه السلام فرمود: «خداوند در همه ی سخنان خود درست فرموده است، ولی فرزندان قاتلان حسین علیه السلام، به کار پدرانشان راضی هستند و افتخار می کنند و هر که به چیزی راضی باشد؛ مثل کسی است که آن را انجام داده است. اگر مردی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب به آن راضی باشد، نزد خداوند عزوجل شریک قاتل است...»^۳.

حضرت رضا علیه السلام و زیارت امام حسین علیه السلام

حضرت رضا علیه السلام از امام صادق علیه السلام روایت نمود که فرمود: «آن زمانی را که زائران حسین علیه السلام در زیارت می گذرانند، از عمرشان حساب نمی شود».
حضرت رضا علیه السلام فرمود: «هر که حسین بن علی علیه السلام را با شناخت حق او زیارت کند، از کسانی است که هم صحبت خداوند در بالای عرش او می باشند». سپس حضرت علیه السلام این آیه را تلاوت نمود که: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ فِي مَعْدِنِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾^۴.

۱. همان، ص ۲۱، ح ۵۰.

۲. همان، ص ۶۴، ح ۲۷۷.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۱۲، ح ۵۰.

۴. همان، باب ۵۴، ح ۶.



گاهی می‌فرمود: «هر که قبر ابی عبدالله علیه السلام را در کنار فرات زیارت کند؛ همچون کسی است که خدا را بالای عرش او زیارت کرده است»^۱.

امام رضا علیه السلام و تربت سیدالشهداء علیهم السلام

مردی می‌گوید: «حضرت رضا علیه السلام بسته‌ی لباسی را از خراسان برایم فرستاد، میان آن‌ها مقداری خاک بود، به فرستاده‌ی حضرت گفتم: این چیست؟ گفت: این خاک قبر حسین علیه السلام است. حضرت رضا علیه السلام هیچ لباس یا شیئی را نمی‌فرستد؛ مگر آن‌که در میان آن، از این خاک قرار می‌دهد و می‌فرماید: این خاک امان است با اجازه‌ی خداوند»^۲.

و در روایت دیگری وقتی شخصی از بالای سر سیدالشهداء علیهم السلام تربت قرمز رنگی را برداشت و نزد حضرت رضا علیه السلام آورد. حضرت علیه السلام آن را در کف دست مبارک گرفت و بویدد. سپس گریست؛ به‌گونه‌ای که اشک‌هایش جاری شد و فرمود: «این تربت جد من است»^۳.



۴۰

مکاتب اقتدار

امام رضا علیه السلام و اهمیت عزاداری بر سیدالشهداء علیهم السلام

حسن‌بن‌فضال گوید: حضرت رضا علیه السلام فرمود: «هر که مصایب ما را یاد کند و بر آنچه با ما شده بگریزد؛ در روز قیامت در درجه‌ی ما، با ما خواهد بود و هر که او را به یاد مصایب ما اندازند و بگریزد و بگریانند؛ آن‌روز که چشم‌ها می‌گریزد، چشم او نگریزد و هر که در مجلسی بنشینند که امر ما در آن زنده می‌شود؛ روزی که دل‌ها می‌میرد، دلش نمیرد»^۴.

وقتی ماه محرم می‌شد، کسی امام رضا علیه السلام را خندان نمی‌دید و غم بر او چیره می‌گشت تا آن‌که ده روز می‌گذشت؛ روز دهم، روز مصیبت و غم و گریه او بود و می‌فرمود: «این روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شد»^۵.

۱. همان، باب ۵۹، ح ۲.

۲. همان، باب ۹۲، ح ۱.

۳. همان، باب ۹۳، ح ۱۱.

۴. بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۷۸؛ از الأملی الصدوق علیه السلام.

۵. همان، ص ۲۸۳؛ از الأملی الصدوق علیه السلام مجلس ۲۷.

مشکلات عمده‌ی حضرت رضا علیه السلام در زمان امامت (۲۰۳-۱۸۳)

مشکل اول: واقفیه و مبارزات حضرت رضا علیه السلام با این گروه مذهب وقف و علت ایجاد آن

بعد از شهادت حضرت کاظم علیه السلام، در آن بحران سخت که حکومت وقت، رهبر جامعه را به شهادت رسانده بود و جامعه‌ی شیعه در اضطراب به سر می‌برد، ناگاه یکی از بزرگترین عرصه‌های امتحان الهی پدید آمد و آن شبهه‌ی واقفیه بود که سبب انحراف بسیاری از شیعیان و تجزیه و تضعیف ایشان شد. سختی و گسترش این شبهه از آنجا بود که مؤسسان این مذهب جعلی، از وکلای حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و از افراد شناخته شده‌ی جامعه شیعه بودند و زمانی که حضرت کاظم علیه السلام در زندان هارون گرفتار شد، مردم به ایشان مراجعه می‌کردند و اموال بسیاری از امام علیه السلام نزد آن‌ها جمع شده بود. بعد از شهادت حضرت کاظم علیه السلام برای تصاحب اموال مدعی شدند که موسی بن جعفر علیه السلام شهید نشده و زنده است و او همان امام قائم است که بعد از مدتی قیام خواهد کرد!

شیخ طوسی رحمته الله گوید: «اولین کسانی که این مذهب را انتشار دادند سه نفر به نام‌های علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی بودند. اینان به جهت مال دنیا دست به این کار زدند و گروهی مثل حمزه بن بزیع، ابن المکاری و کرام خثعمی و مانند ایشان را با اموال خریدند و آن‌ها را موافق خود نمودند»^۱.

انحراف بسیاری از شیعیان بر اثر شبهه‌ی وقف

شبهه‌ی واقفیه به جهتی که ذکر شد در ابتدا بسیار گسترده بود؛ به گونه‌ای که بسیاری از شیعیان را منحرف کرد و حضرت رضا علیه السلام را با مشکلات فراوانی مواجه نمود تا آن‌که سرانجام با تلاش گسترده‌ی حضرت رضا علیه السلام و یاران با وفای آن حضرت، کم‌کم مهار شد و واقفیه رسوا شدند و بسیاری از آن‌ها که متأسفانه نام بزرگانی چون عبدالرحمن بن حجاج، رفاعه بن موسی، یونس بن یعقوب، جمیل بن دراج، حماد بن عیسی، احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی و شاء و...^۲ در میان آن‌ها برده شده است، به اشتباه خود پی بردند و به حق رجوع کردند.

۱. الغیبه، ص ۴۲.

۲. به کتاب‌های رجال‌ی مثل رجال نجاشی و شیخ طوسی و ابن ابی داود و... مراجعه شود.



اقدام‌های حضرت رضا علیه السلام در مقابل واقفیه

حضرت تلاش گسترده‌ای برای دفع این شبهه و مقابله با این گروه منحرف و خطرناک به کار گرفت. گاهی به بحث با رؤسا یا طرفداران آن‌ها می‌پرداخت و گروهی را با نشان دادن برخی معجزات هدایت می‌کرد و گاهی به افشاگری در مورد آن‌ها می‌پرداخت و خیانت و دروغ‌گویی آن‌ها را بیان می‌کرد. گاهی شیعہ را از همنشینی با آن‌ها منع می‌کرد و گاهی آن‌ها را به شدت مورد لعن و مذمت قرار می‌داد.

مذاکره حضرت رضا علیه السلام با سران واقفیه

در روایت است که سه نفر از سران واقفیه به نام‌های علی بن ابی حمزه و احمد بن سراج و حسین بن هاشم معروف به ابن‌المکاری نزد حضرت رضا علیه السلام آمدند. علی بن ابی حمزه به حضرت گفت: «پدرت چه شد؟» فرمود: «از دنیا رفت!» پرسید: «با مرگ؟» فرمود: «آری!» گفت: «به چه کسی وصیت کرد؟» فرمود: «به من». گفت: «پس آن امامی که اطاعت او از جانب خداوند واجب است شما پیدا؟» فرمود: «آری!»

آن دو نفر دیگر گفتند: «خداوند به شما قدرت داده است». حضرت فرمود: «وای بر تو! چه قدرتی؟ آیا می‌خواهید به بغداد روم و به هارون بگویم من امام واجب‌الاطاعه هستم؟! به خدا که وظیفه‌ی من این نیست! آنچه به شما گفتم به این جهت بود که به من خبر رسید شما دچار تفرقه شده‌اید، خواستم تا سر شما به دست دشمنان نیفتد». علی بن ابی حمزه گفت: «شما چیزی را ظاهر کرده‌ای که هیچ یک از پدران شما علنی نمی‌کرد و به زبان نمی‌آورد». حضرت علیه السلام فرمود: «چنین نیست! به خدا سوگند که بهترین پدرانم؛ رسول الله صلی الله علیه و آله به زبان آورد وقتی خداوند به او دستور داد تا اقوام نزدیک خود را بیم دهد و او چهل نفر از خاندان خود را دعوت کرد و به آن‌ها گفت: من فرستاده‌ی خدا بر شمایم. و آن‌که بیش از همه تکذیب کرد و به او حمله‌ور شد، عمویش ابولهب بود. پیامبر صلی الله علیه و آله به آن‌ها فرمود: اگر ابولهب یک خراش به من بزند، من پیامبر نیستم و این اولین نشانه‌ی پیامبری من است که برای شما اظهار می‌کنم. (سپس حضرت رضا علیه السلام فرمود) و من نیز می‌گویم: اگر هارون یک خراش بر من وارد کند، من امام نیستم و این



اولین نشانه‌ی امامت است که برای شما اظهار می‌کنم».

علی بن ابی حمزه گفت: «ما از پدران شما روایت داریم که کارهای امام (غسل، کفن، نماز و دفن) را جز امام، متولی نمی‌شود». (یعنی اگر شما امام بودی باید این امور را در مورد پدرت موسی بن جعفر علیه السلام انجام می‌دادی با آن‌که شما در مدینه بودی و ایشان در بغداد!) حضرت علیه السلام فرمود: «آیا حسین بن علی علیه السلام امام بود یا نه؟» گفت: «آری!» فرمود: «عهده‌دار کار او که بود؟» گفت: «علی بن الحسین علیه السلام». فرمود: «علی بن الحسین علیه السلام کجا بود؟ او که در دست عبیدالله بن زیاد گرفتار بود!» گفت: «او مخفیانه آمد و امور پدر را انجام داد و برگشت». حضرت فرمود: «اگر علی بن الحسین علیه السلام (که در زندان و اسیر بود) توانست به کربلا بیاید و کارهای پدر را انجام دهد، صاحب این امر - یعنی حضرت رضا علیه السلام - نیز می‌تواند (از مدینه) به بغداد آید و متولی کار پدر شود و برگردد؛ با این که او در زندان و اسارت نیست...»^۱.



۴۳

پیام

دستور دوری از واقفیه

محمد بن عاصم می‌گوید: «حضرت رضا علیه السلام فرمود: به من خبر رسیده است که با واقفه همنشین هستی. عرض کردم: فدایت شوم! من با آن‌ها همنشین هستم ولی با آن‌ها هم عقیده نیستم. حضرت فرمود: با آن‌ها همنشین باش! خداوند عزوجل می‌فرماید: «در کتاب بر شما نازل شده است که چون شنیدید به آیات الهی کفر می‌ورزند و مسخره می‌کنند با آن‌ها منشینید تا به سخن دیگر پردازند و گرنه شما هم مثل آن‌ها خواهید بود». و منظور از آیات الهی، اوصیا هستند که واقفیه به آن‌ها کفر ورزیدند»^۲.

و این حدیث شریف و مانند آن، درسی است برای پیروان حضرت رضا علیه السلام که از همنشینی با کسانی که مخالف دین و یا اهل بیت علیهم السلام هستند، بپرهیزند و در محافل آن‌ها شرکت نجویند.

برخی کرامات حضرت رضا علیه السلام برای هدایت شیعیان

در نمونه‌ای دیگر عبدالله بن مغیره گوید: «من واقفی بودم و با همان حال به حج رفتم، کنار خانه خدا به خداوند گفتم: خدایا تو می‌دانی من در پی چه هستم!

۱. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۶۱ و اختیار الرجال، ص ۴۶۳.

۲. همان، ص ۲۶۴.

مرا به بهترین دین هدایت نما! به دنبال آن در دلم افتاد که نزد حضرت رضا علیه السلام روم. به مدینه آمدم و کنار در خانه حضرت به خادم گفتم: بگو مردی از عراق کنار در است. ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می فرمود: ای عبدالله بن مغیره! بیا داخل. وقتی وارد شدم، که فرمود: خداوند دعایت را مستجاب و تو را به دین خود هدایت کرد. عرض کردم: گواهی می دهم که شمایی حجت خدا و امین او بر خلقش»^۱.

عاقبت برخی از طرفداران واقفیه از زبان حضرت رضا علیه السلام

حسن بن علی و شاء (که خود ابتدا مردد بود و سپس با اعجاز حضرت رضا علیه السلام به حق گروید) می گوید: «سرورم حضرت رضا علیه السلام در مرو مرا خواست و فرمود: ای حسن! امروز علی بن ابی حمزه (در کوفه) مُرد و او را همین ساعت در قبر نهادند، و دو فرشته بر او وارد شدند و از او پرسیدند: خدایت کیست؟ گفت: الله. پرسیدند: پیامبرت کیست؟ گفت: محمد صلی الله علیه و آله و سلم. پرسیدند: ولی تو کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. گفتند: بعد از او؟ گفت: حسن علیه السلام. پرسیدند: بعد از او؟ گفت: حسین علیه السلام. پرسیدند: بعد از او؟ گفت: محمد بن علی علیه السلام. پرسیدند: پس از او؟ گفت: جعفر بن محمد علیه السلام. پرسیدند: بعد از او؟ گفت: موسی بن جعفر علیه السلام. پرسیدند: پس از او؟ زبانش متزلزل شد. با پرخاش به او گفتند: پس از او؟ ساکت شد. پرسیدند: آیا موسی بن جعفر تو را به این دستور داد؟ سپس با گرز آتشین ضربه ای بر او زدند که قبرش تا قیامت آتش گرفت!»

حسن بن علی و شاء گوید: «از نزد حضرت بیرون آمدم و تاریخ آن روز را یادداشت کردم پس از چند روز از کوفه نامه آمد که بطائنی (علی بن ابی حمزه) در همان روز مرده است و در همان ساعت که حضرت فرموده بود، او را در قبر نهاده بودند»^۲.



۴۴

ب
ر
ق
ر

۱. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۳۸.

مشکل دوم: تأخیر در تولد حضرت جواد

از جمله اموری که امتحان الهی را در زمان حضرت رضا برای شیعیان سخت و بهانه‌ی معاندان را در مخالفت با ایشان زیاد و ساده‌دلان را به تحیر و اداری می‌کرد این بود که ولادت حضرت جواد به عنوان اولین فرزند پسر ایشان در دهه‌ی آخر عمر حضرت، هنگامی که عمر شریفش از چهل سال فراتر بود، اتفاق افتاد. یعنی بیش از ده سال از امامت حضرت که در سن ۳۵ سالگی آغاز شده بود، می‌گذشت.

همین امر سبب شد تا عده‌ای بر حضرت رضا به جهت نداشتن جانشین خرده بگیرند لذا حضرت رضا تأکید می‌نمود که خداوند به من فرزندی خواهد داد.

شخصی به بزنی - از یاران امام رضا - گفت: «بعد از صاحب تو (حضرت رضا) امام کیست؟ از حضرت پیرس! وی نزد امام رفت و از ایشان پرسید. حضرت فرمود: امام، (بعد از من) پسر من می‌باشد، سپس اضافه نمود: آیا کسی می‌تواند بگوید پسر من، و پسر نداشته باشد؟ مدتی بعد حضرت جواد متولد شد»^۱.

به همین جهت است که تولد حضرت جواد برای شیعه از اهمیت فوق‌العاده‌ای برخوردار بود. لذا حضرت رضا ایشان را مولود مبارک نامید.

شخصی به نام یحیی صنعانی گوید: «خدمت حضرت رضا در مکه رسیدم. دیدم حضرت، برای فرزندش موزی را پوست می‌گیرد و به او می‌دهد. عرض کردم: فدایت شوم! آن مولود مبارک همین است؟ فرمود: آری ای یحیی! هذا المولود الذي لم يولد في الإسلام مثله مولود أعظم برکه على شيعتنا منه؛ (این است آن فرزندی که در اسلام با برکت‌تر از او برای شیعیان متولد نشده است!)»^۲

مؤلف گوید: «از سؤال‌ها و اعتراض‌ها در مورد تولد حضرت جواد معلوم می‌شود که بسیاری از آن افراد نسبت به امام خود و به طور کلی برنامه‌ی امامان آگاهی کافی نداشته‌اند. البته فضای نامناسب تبلیغی آن زمان نیز در این ناآگاهی بسیار مؤثر بود.»

مشکل سوم: مسأله ولایت‌عهدی حضرت رضا

این حادثه‌ی عجیب و مرموز خود از امتحان‌های الهی بود که شیعیان به آن



۴۵

پیامت

۱. بحارالانوار، ج ۵۰، صص ۲۱ و ۲۲؛ از کافی و ارشاد مفید.
۲. همان، ص ۳۵.

مبتلا شدند. نفرتی که عموم شیعیان از دستگاه طاغوت و به ویژه هارون الرشید به جهت عداوت با اهل بیت (علیهم السلام) و به شهادت رساندن امام کاظم (علیه السلام) داشتند، باعث شد که این اقدام حضرت رضا (علیه السلام) را نپذیرند و با آن که حضرت را به این کار مجبور کردند اما این کار بی سابقه در نظر عده‌ای به شدت سؤال برانگیز شد. به ویژه که گروه منحرف واقفیه، فرصت را غنیمت شمردند و بر تبلیغات خود افزودند و این گونه بود که افراد ساده لوح و ناآگاه به جای آن که تسلیم امام خویش باشند، زبان به اعتراض گشودند و مکرر به حضرت می گفتند: «چرا وارد دربار مأمون شدی؟» و حضرت می فرمود: «به همان دلیل که جدم امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شورا شد».^۱

توطئه ترور حضرت رضا (علیه السلام) به جهت قبول ولایت عهدی

محمد بن زید می گوید: چون مأمون، حضرت رضا (علیه السلام) را ولی عهد خود نمود، یکی از خوارج چاقویی مسموم را آماده کرد و به یاران خود گفت: «به خدا سوگند نزد این مرد که می پندارد پسر رسول الله (صلی الله علیه و آله) است ولی وارد دربار این طاغوت شده است، می روم و از علت این کارش می پرسم. اگر دلیل قانع کننده‌ای نداشت، مردم را از او راحت می کنم». با این تصمیم وارد خانه‌ی حضرت شد. حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: «به یک شرط به سؤال تو پاسخ می دهم، قبول داری؟» گفت: «چه شرطی؟» فرمود: «اگر پاسخ من قانع کننده بود، آن چاقویی که در آستین داری بشکنی و کنار بگذاری!»

مرد خارجی که حیران شده بود، همان جا چاقو را درآورد و شکست. سپس گفت: «چرا به دربار این طاغوت آمدی؟ با آن که اینان نزد شما کافرند و شما فرزند رسول الله (صلی الله علیه و آله) هستی!»

حضرت فرمود: «به نظر تو، این‌ها کافرترند یا عزیز مصر و مردم آن کشور؟ آیا نه این است که این‌ها می پندارند اهل توحید هستند ولی آن‌ها خداپرست نبودند و خدا را نمی شناختند؟ آیا یوسف بن یعقوب (علیه السلام) پیامبر و پسر پیامبر نبود؟! او به عزیز مصر که کافر بود (آن گونه که در قرآن آمده است) گفت: مرا بر گنجینه‌های زمین (دارایی مصر) قرار ده که من نگهداری دانایم. او با فرعون‌ها همنشین بود و



۱. همان، ج ۴۹، ص ۱۴۰؛ شورا، جلسه‌ای بود که به دستور خلیفه‌ی دوم بعد از وی جهت تعیین جانشین او تشکیل شد و جریان عجیب آن در تاریخ مذکور است.

من مردی از فرزندان رسول الله ﷺ هستم که مرا به این کار مجبور کرده‌اند و با کراهت پذیرفته‌ام، تو چه اعتراضی و چه اشکالی بر من داری؟» مرد خارجی با شنیدن این پاسخ کوبنده گفت: «اعتراضی بر شما نیست. شهادت می‌دهم که شما پسر پیامبر خدا ﷺ و راستگو هستی.»^۱

خبر لوح و نام‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام

هنگامی که حضرت باقر علیه‌السلام در بستر شهادت بود، فرزندش حضرت صادق علیه‌السلام را خواست تا او را جانشین خود گرداند. برادر حضرت باقر علیه‌السلام، زیدبن علی گفت: «اگر در مورد من، همچون حسن و حسین علیه‌السلام رفتار می‌کردی، بی‌جا نبود.» (یعنی مرا جانشین خود می‌کردی) حضرت فرمود: «امانت‌ها به شباهت‌ها نیست و خلافت با روش‌ها نمی‌باشد، بلکه این‌ها اموری است که از قبل در مورد حجت‌های خداوند عزوجل تصمیم‌گیری شده است.»

آن‌گاه حضرت باقر علیه‌السلام، جابربن عبدالله را صدا زد و به او فرمود: «ای جابر! جریان آن صحیفه‌ای که دیدی بگو!» جابر گفت: «بله! نزد مولایم حضرت فاطمه علیها‌السلام دختر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رفتم تا ولادت حسین علیه‌السلام را تبریک گویم، دیدم در دست حضرت علیها‌السلام صحیفه‌ای است که می‌درخشد، عرض کردم: «ای سرور زنان! این صحیفه که نزد شماست، چیست؟» فرمود: «نام‌های پیشوایان و امامان از فرزندانم در آن است.» گفتم: «بده تا ببینم!» فرمود: «اگر ممنوع نبود می‌دادم ولی جز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یا وصی او یا خاندان او کسی آن را لمس نمی‌کند، اما می‌توانی به درون آن نگاه کنی...» جابر گوید: «نگاه کردم؛ دیدم نوشته است؛ ابوالقاسم محمدبن عبدالله المصطفی؛ مادرش آمنه، ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی؛ مادرش فاطمه بنت اسد بن هاشم بن عبدمناف، ابومحمد الحسن بن علی البر، ابوعبدالله الحسین بن علی التقی؛ مادرشان فاطمه دختر محمد، ابومحمد علی بن الحسین العدل؛ مادرش شهربانو دختر یزدجرد، ابوجعفر محمدبن علی الباقر؛ مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام، ابوعبدالله جعفر بن محمد الصادق؛ مادرش ام فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر؛ مادرش جاریه‌ای به نام حمیده، ابوالحسن علی بن موسی الرضا؛ مادرش جاریه‌ای به نام نجمه، ابو جعفر محمدبن علی الزکی؛ مادرش جاریه‌ای به نام



۴۷

حیات ائمه

خیزران، ابوالحسن علی بن محمد الامین؛ مادرش جاریه‌ای به نام سوسن، ابو محمد حسن بن علی الرقیق؛ مادرش جاریه‌ای به نام سمانه که کنیه‌اش ام‌الحسن است، ابوالقاسم محمد بن الحسن که محب خداست؛ مادرش جاریه‌ای است به نام نرجس که صلوات خدا بر همه‌ی ایشان باد!^۱

هجرت تاریخی حضرت رضا علیه السلام

حضرت رضا علیه السلام به دلیل زیادی نامه‌ها و مراجعات مکرر مأموران مأمون به ایشان، در حالی که از این سفر کراهت داشت و می‌دانست که در این سفر بدرود حیات خواهد گفت، برای آن آماده گشت.^۲

وداع از مدینه

حضرت چند بار برای وداع، کنار قبر جدش رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و به گونه‌ای عمل می‌نمود که کراهت و ناراحتی اش کاملاً آشکار بود. به هنگام وداع با صدای بلند گریه می‌کرد.

امام علیه السلام هنگام بیرون رفتن از مدینه، تمام خویشان خود را فرا خواند و فرمود: «بر من گریه کنید زیرا دیگر به مدینه باز نخواهم گشت!»^۳ و حضرت جواد را که کودکی بود به مسجدالنبی بُرد و در حالی که امام جواد علیه السلام قبر پیامبر صلی الله علیه و آله را در آغوش گرفته بود، حضرت رضا علیه السلام گفت: «ای رسول خدا! او را به شما سپردم». سپس به همه‌ی وکلا و اصحاب خود فرمود: «سخن او را گوش کنید و با وی مخالفت ننمایید و نزد ثقات اصحاب خویش بر امامت و جانشینی وی تأکید کرد».^۴

مسیر حرکت حضرت رضا علیه السلام

مسیر حرکت امام علیه السلام به گونه‌ای تعیین شده بود که مانع از هرگونه تحرکی از سوی شیعیان و علویان گردد. لذا طبق برخی روایات بدون آن که وارد کوفه شود، از کنار آن عبور نمود.^۵



۴۸

ب
ر
ق
ر

۱. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۱۹۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۰۷.

۳. عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۱۷.

۴. اثبات الوصیة، ص ۳۴۹ و المناقب، ص ۱۹۶.

۵. عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۹.

دهکده‌ی نجاج

در ادامه‌ی مسیر، حضرت به دهکده‌ی نجاج در ده منزلی بصره رسید. ابو حبيب نجاجی گوید: «در خواب دیدم که رسول اکرم ﷺ به نجاج تشریف آورد و وارد مسجد حُجاج شد. من خدمت حضرت رسیدم. سلام کردم. مقابل ایشان طبقی از خرماى صیحانی بود. حضرت مستی از خرما به من داد. آن‌ها را شمردم هیجده دانه بود. از خواب بیدار شدم و آن را چنین تعبیر کردم که هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد. بیست روز گذشت که به من اطلاع دادند حضرت رضا علیه السلام از مدینه آمده و در مسجد نزول کرده‌اند. به طرف مسجد رفتم دیدم مردم گروه گروه به دیدار حضرت می‌شتابند. خدمت آن جناب رسیدم. دیدم ایشان همان‌جایی نشسته‌اند که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیده بودم و زیر پای حضرت حصیری بود شبیه همان حصیری که زیر پای پیامبر صلی الله علیه و آله بود و مقابل وی نیز طبقی بود از خرماى صیحانی! سلام کردم. پاسخ داد و مرا طلبید و مستی از آن خرما به من عطا فرمود. آن‌ها را شمردم و دیدم به همان اندازه‌ای است که پیامبر در خواب به من عطا فرموده بود؛ ۱۸ دانه! عرض کردم: ای پسر رسول‌الله صلی الله علیه و آله زیادتیر به من عطا فرما! فرمود: اگر رسول‌خدا صلی الله علیه و آله زیادتیر عطا می‌کرد ما هم زیادتیر عطا می‌کردیم!»^۱

اهواز

طبق روایات، حضرت در اهواز بیمار شد. ابوهاشم جعفری با حضرت ملاقات کرد. فصل تابستان و هوا بسیار گرم بود. پزشکی آوردند، حضرت گیاهی را به عنوان دارو به طبیب معرفی کرد و خواص آن را بیان داشت. ولی طبیب اظهار داشت: «این گیاه در چنین وقتی یافت نمی‌شود». حضرت فرمود: «مقداری نیشکر بیاورید!» طبیب گفت: «این از اولی مشکل‌تر است زیرا حالا وقت نیشکر نیست». حضرت فرمود: «نیشکر و آن داروی گیاهی هر دو در همین سرزمین وجود دارد. از آب شادروان بگذرید. کنار آسیاب، مردی سیاه‌چهره است، از او بپرسید». شخصی را فرستادند و به همان آدرس رفت و آن دو را تهیه کرد. وقتی رجاء بن ابی‌ضحاک (مأمور حرکت حضرت) جریان را شنید، به همراهانش گفت: «اگر بیشتر اینجا اقامت کنیم، مردم فریفته او می‌شوند و از آن جا کوچ کردند».^۲



۴۹

حکایت‌های

۱. همان، ص ۴۵۷.

۲. مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۵.

حرکت به طرف فارس^۱

برخی از توقف حضرت در بهبهان (ارجان) و نماز گزاردن در مسجد آن جا خبر داده‌اند^۲ و در آن شهر قدمگاهی به نام قدمگاه حضرت رضا علیه السلام وجود دارد.^۳ و در ادامه از مسیر یزد و ابرقوه که قدمگاهی در آن جا معروف است و سپس از ده شیر که گویا همان فراشاه (یا اسلامیه جدید) می‌باشد و هم‌اکنون جایگاهی به نام قدمگاه در آن معروف است، عبور کردند. زیرا علاوه بر قدمگاه مذکور، راه شیراز به یزد از آن مسیر یعنی تفت و اسلامیه که قدمگاه در آن است، می‌گذرد، قدمگاه اسلامیه از مجموعه بنایی تشکیل شده و عمارت آن بنا بر سنگ‌نوشته‌ای که در محراب آن است توسط گرشاسب بن علی در سال ۵۱۲ هـ. ق) بنا شده است و در آن زمان به مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه السلام شهرت داشته است. این بنا دارای سنگ تاریخی، کتیبه، تزئینات داخلی و یادگارهایی دیگر است.^۴

حرکت به طرف خراسان

شیخ صدوق قدس سره روایت می‌کند: «حضرت رضا علیه السلام در آن خانه‌ای که در محله‌ی (غَرّه یا قَرّه) وارد شدند، دانه بادامی کاشتند که تبدیل به درخت شد و در مدت یک سال بادام داد. مردم باخبر شدند و هرکه بیماری می‌یافت، از آن بادام می‌خورد و شفا می‌یافت. کسی که چشم درد داشت، یا زن بارداری که زایمانش سخت می‌شد یا چهارپایی که قولنج می‌کرد را توسط آن بادام یا شاخه آن معالجه می‌کردند تا آن‌که فردی به نام ابو عمر درخت را برید و بر اثر آن مال و ثروت فراوانش نابود شد، دو فرزندش نیز جهت تعمیر خانه، ریشه درخت را که باقی بود قطع کردند و هر دو مبتلا به بیماری سختی شدند و به فاصله‌ی یک سال مردند».^۵

محدث قمی قدس سره از برخی ساریبانان کاروان امام علیه السلام نقل می‌کند که: «همراه

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۳، ص ۱۴۹ و الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۵ و الکافی، ج ۲، صص ۴۰۲ و ۴۰۷.

۲. مرآت البلدان، ج ۱، ص ۳۶۸.

۳. همان.

۴. جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام، ص ۱۰۷. مؤلف گوید: این جانب افتخار دارد که عده‌ای از بستگان بنده، از جمله جد اعلای بنده جناب حجة الاسلام و المسلمین سید ابوالقاسم فراشاهی که از معارف و اعظم آن جا و صاحب کرامات بوده‌اند به همراه برخی از فرزندان در قدمگاه و اطراف آن مدفون می‌باشند و همچنین جد این جانب جناب آیه الله سید عبدالحی که از اعظم علمای یزد و حاکم شرع آن جا بوده‌اند، در شهر یزد در بارگاه امام زاده جعفر مدفون می‌باشند. رحمة الله علیهم اجمعین.

۵. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۷۴.

ایشان به روستای خود (کَرَنَد یا کرمند اصفهان) که رسیدیم از حضرت خواستم حدیثی را به خط خویش به من مرحمت نماید. حضرت این حدیث را هدیه نمود: **كُنْ مُحِبًّا لِأَلِّ مُحَمَّدٍ وَإِنْ كُنْتَ فَاسِقًا وَ مُحِبًّا لِمُحِبِّهِمْ وَ إِنْ كَانُوا فَاسِقِينَ؛** یعنی دوستدار آل محمد و خاندان پیامبر علیهم السلام باش گرچه فاسق باشی و دوستدار دوستداران آن‌ها باش، هر چند فاسق باشند»^۱.

نیشابور

حضرت در سال ۲۰۰ هجری وارد شهر نیشابور گردید و مردم نیشابور به همراهی ابویعقوب اسحاق بن راهویه که بزرگ شهر بود تا قریه مؤبدیه که از روستاهای نیشابور بود، به استقبال حضرت رفتند.

ابویعقوب با آن‌که پیرمرد بود، افسار ناچه حضرت را به دوش گرفت و تا شهر نیشابور پیاده آمد.^۲ در شهر نیشابور حمامی است که بعدها به حمام رضا علیه السلام مشهور شد. در حمام حوضی بود که از چشمه‌ای سیراب می‌شد. حضرت رضا علیه السلام در آن حوض غسل نمود و کنار آن نماز گزارد، مردم که این را دیدند، همواره در آن حوض غسل می‌کردند و از آن به جهت تبرک آب می‌خوردند و کنار آن حوض نماز می‌گزارند و حوایج خود را از خداوند می‌خواستند و برآورده می‌شد. شیخ صدوق رحمته الله گوید: «آن چشمه که به کهلان معروف است از آن زمان تاکنون مورد استقبال مردم است و از آب آن شفا می‌جویند»^۳.

حضرت رضا علیه السلام چند روزی در نیشابور ماندند و در یکی از این روزها به زیارت امام زاده محمد محروق از نوادگان حضرت سجاد علیه السلام رفتند. حاکم نیشابوری می‌گوید: «حضرت رضا علیه السلام فرمودند: یکی از خاندان ما در این‌جا مدفون است، به زیارت ایشان می‌رویم و آن‌گاه به روضه‌ی سلطان محمد محروق در «تلاجرده» تشریف بردند و آن روضه‌ی مقدسه را زیارت کردند»^۴.



۵۱

پیام

۱. منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. خلیفه‌ی نیشابوری، تاریخ نیشابور، ص ۱۷۷ و جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام، ص ۱۳۲.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۷۶.

۴. تاریخ نیشابور، ص ۱۷ و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص ۸۲.

حدیث سلسله الذهب

چون حضرت رضا علیه السلام خواستند از نیشابور حرکت کنند، عده‌ای از اصحاب حدیث از جمله محمد بن رافع و احمد بن حارث و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه، افسار ناچه حضرت را گرفتند و گفتند: «تو را به حق پدران طاهرینت سوگند که حدیثی از پدر خویش برای ما بیان نما!» و در روایتی نقل شده است ابوزرعه و محمد بن اسلم از حافظان حدیث نبوی به حضرت عرض کردند: «ای بزرگ زاده‌ی بزرگان! ای امام‌زاده امامان! ای نتیجه‌ی پاک و پسندیده و ای خلاصه‌ی پیامبران!، تو را به حق پدران پاکیزه و نیاکان بزرگواریت که صورت مبارک خویش را به ما نشان بده و حدیثی از پدران خویش برای ما روایت کن که یادگار شما باشد».

در این هنگام، مرکب حضرت ایستاد، پرده کنار رفت و چشم مسلمانان به جمال مبارکش روشن شد. موی دو طرف سر حضرت همانند پیامبر صلی الله علیه و آله بود، مردمی که ایستاده بودند (به هیجان آمدند) برخی فریاد می‌زدند و می‌گریستند و لباس خود را چاک داده و به خاک می‌افتادند. برخی افسار مرکب ایشان را می‌بوسیدند و برخی به طرف حضرت گردن کشیده بودند. مردم در این حال بودند تا ظهر شد و اشک مردم چون نهر جاری بود. بزرگان و قاضیان فریاد زدند: «ای مردم گوش کنید و دل بسپارید و پیامبر صلی الله علیه و آله را در مورد خاندانش آزرده مکنید». سپس حضرت رضا علیه السلام در حالی که ۲۴ هزار قلم آماده نوشتن بود، فرمود: «پدرم، آن بنده‌ی شایسته، موسی بن جعفر علیه السلام به من خبر داد و فرمود: پدرم جعفر بن محمد صادق علیه السلام به من خبر داد و گفت خبر داد به من ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام شکافنده‌ی دانش پیامبران و گفت: خبر داد به من پدرم علی بن الحسین علیه السلام سرور عبادت‌کنندگان و گفت: خبر داد به من پدرم سرور جوانان بهشت حضرت حسین علیه السلام و گفت: خبر داد به من علی بن ابی طالب علیه السلام و گفت: شنیدم از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: شنیدم از جبرئیل که می‌گفت: خداوند جل جلاله فرمود: منم خدایی که جز من معبودی نیست، مرا عبادت کنید. لا اله الا الله حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا مُخْلِصًا دَخَلَ حِصْنِي وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنِي اَمِنَ مِنْ عَذَابِي؛ (لا اله الا الله قلعه‌ی من است هر که (با اخلاص) آن را بگوید وارد قلعه‌ی من شود و هر که وارد قلعه‌ی من شود، از عذاب من در امان است».



و چون مرکب ایشان حرکت کرد، حضرت صدا زد: « با شرایط آن و من از شرایط آن هستم».^۱

ده سرخ

حضرت رضا علیه السلام در مسیر راه نیشابور به طوس، به ده سرخ یا قریة الحمرا رسید. عبدالسلام بن صالح هروی گوید: «به حضرت رضا علیه السلام عرض کردند ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله! وقت نماز ظهر است. حضرت فرود آمد و فرمود: آب بیاورید! عرض کردند: آب همراه ما نیست. آن جناب با دستان مبارک زمین را حفر کرد، آب از زمین جوشید به مقداری که ایشان و همراهان وضو گرفتند و اثر آن تاکنون باقی است».^۲

هنگام عبور از ده سرخ به طرف طوس، حضرت از کوه سنگ تراشان (کوهسنگی) عبور کرد و عرضه داشت: « خدایا! این کوه را برکت ده! برای مردم سودمند گردان! غذا را در ظرفی که از این کوه تراشیده می شود مبارک گردان!» و دستور داد برای تهیه ی غذا از آن کوه دیگ هایی بتراشند و فرمود: «غذای من جز در این دیگ ها پخته نشود». آن حضرت آهسته غذا می خورد و کم تناول می فرمود. از آن روز مردم به آن کوه راه یافتند و ظروف سنگی از آن تراشیدند و خداوند بر اثر دعای حضرت به آن برکت داد.^۳

طوس

سپس حضرت رضا علیه السلام در ادامه ی سفر، به طوس رسید و در منزل حمید بن قحطبه که باغ بزرگی بود و مقبره ی هارون در آن جا بود، اقامت کرد. جایی که حضرت بارها درباره ی آن سخن گفته بود و از دفن شدن خود کنار هارون خبر داده بود. حضرتش چون داخل خانه شد نزد قبر هارون رفت و با دست مبارک خطی به یک طرف قبر کشید و فرمود: «این جایگاه، تربت من است. من در این جا به خاک سپرده می شوم و به زودی خداوند متعال این مکان را محل رفت و آمد شیعیان و دوستان من قرار می دهد. به خدا سوگند اگر شیعه ای مرا زیارت کند و بر من درود فرستد، شفاعت ما

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۲؛ تلفیقی از احادیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴.

۲. همان، ص ۳۷۶.

۳. همان، ص ۳۷۶.



۵۳

حیات آفتاب

اهل بیت (علیهم السلام) و آمرزش و رحمت خداوند بر او واجب می‌شود». سپس حضرت، روی مبارک را به قبله کرد، نماز خواند و دعا کرد. آن‌گاه سر به سجده نهاد که در آن پانصد تسبیح گفت و مراجعت نمود.^۱

سرخس

از برخی گزارش‌ها استنباط می‌شود که در این شهر حضرت رضا (علیه السلام) را به شدت تحت نظر گرفته بودند و اجازه‌ی ملاقات با وی را به کسی نمی‌دادند. در گزارش زیر از منزل حضرت به زندان تعبیر شده است:

عبدالسلام بن صالح گوید: «به در خانه‌ای که حضرت رضا (علیه السلام) در سرخس در آن جا حبس (زندانی) بود، آمدم. از نگهبان اجازه خواستم. وی گفت: نمی‌شود، گفتم: چرا؟ گفت: چون ایشان در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند و سپس اندکی از کیفیت عبادت حضرت گفت. به او گفتم: از حضرت بخواه وقتی برای ملاقات به من بدهد. رفت و از حضرت اجازه گرفت. وارد شدم دیدم حضرت در جای نماز نشسته و متفکر بود. عرض کردم: ای پسر پیامبر (صلی الله علیه و آله)! این چیست که مردم از شما نقل می‌کنند؟ فرمود: چه چیزی؟ عرض کردم: از شما نقل می‌کنند که فرموده‌اید: مردم بندگان ما هستند!»

حضرت فرمود: ﴿اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ﴾! ای اباصلت! تو شاهدی که من هرگز چنین نگفته‌ام و از هیچ یک از پدران خود (نیز) نشنیده‌ام و تو می‌دانی آن ستم‌ها را که از این امت بر ما وارد شده است، این سخن‌ها نیز از همان ستم‌هاست». سپس فرمود: ای عبدالسلام! اگر آن‌طور که می‌گویند مردم مخلوق ما باشند، ما آن‌ها را به طرف چه کسی دعوت می‌کنیم؟

عرض کردم: «ای پسر رسول الله (صلی الله علیه و آله)! راست می‌گویی». حضرت فرمود: «ای عبدالسلام! آیا تو آنچه را که خداوند متعال برای ما از ولایت و امامت واجب کرده است منکری، آن‌گونه که دیگران انکار می‌کنند؟» عرض کردم: «معاذالله! بلکه من به ولایت و امامت شما اعتراف می‌کنم».^۳



۵۴

بیت

۱. همان، ص ۳۷۷.

۲. زمر/۴۶.

۳. عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۴۲۶.

مرو

حضرت رضا علیه السلام سرانجام پس از تحمل چهار ماه سفر در نیمه‌ی اول سال ۲۰۱ هـ. ق) وارد مرو، مرکز حکومت مأمون شد.^۱ هنگام ورود امام به مرو، مردم با شور و احساسات فراوان مقدم امام را گرمی داشتند به گونه‌ای که مرو تا آن روز چنان شادی و هیجانی به خود ندیده بود. انبوه جمعیت تا بیرون شهر به استقبال آمده بودند. امام علیه السلام پس از عبور از میان صفوف فشرده‌ی مردم در منزلی که نزدیک قصر حکومتی برای ایشان آماده شده بود، مستقر گردید.^۲

جریان ولایت عهدی

پس از آن که حضرت رضا علیه السلام با اصرار مأمون و نامه‌های مکرر او و نپذیرفتن عذرهایی که حضرت رضا علیه السلام بیان می‌کرد، در سال ۲۰۱ وارد مرو شد، مأمون ابتدا به ایشان پیشنهاد خلافت داد و به حضرت گفت: «ای پسر رسول خدا! من فضل و علم و زهد و تقوا و عبادت شما را می‌دانم و شما را از خودم به خلافت شایسته‌تر می‌دانم».

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «من به عبودیت خداوند عزوجل افتخار می‌کنم و با زهد در دنیا، امید نجات از شر آخرت را دارم، و با دوری از حرام‌ها، امید دستیابی به سودها را دارم و با تواضع در دنیا، امید بلندی نزد خداوند عزوجل را دارم». مأمون گفت: «نظر من این است که خودم را از خلافت عزل کنم و آن را برای شما قرار دهم و با شما بیعت کنم!»

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «اگر این خلافت حق توست و خداوند برای تو قرار داده است، جایز نیست لباسی را که خداوند به تو پوشانده است از تن خود بیرون کنی و برای دیگری قرار دهی و اگر خلافت حق تو نیست، جایز نیست برای تو، چیزی را که برای تو نیست، به من دهی».

مأمون گفت: «ای پسر رسول خدا! باید این امر را قبول کنی!» حضرت فرمود: «من از روی اختیار هرگز این کار را نمی‌کنم».

مدت‌ها مأمون اصرار می‌کرد تا این که از پذیرش حضرت مأیوس شد و به



۵۵

حکایت اقتدار

۱. همان، ص ۱۴۹.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۲۵۰.



حضرت گفت: «اگر خلافت را نمی‌پذیری و نمی‌خواهی من با تو بیعت کنم، ولیعهد من باش تا بعد از من خلافت برای شما باشد».

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند که پدرم از پدرانش و آنها از امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله به من خبر داد که من قبل از تو از دنیا می‌روم در حالی که با سم، مظلومانه کشته می‌شوم و ملائکه‌ی آسمان و زمین بر من می‌گیرند و در سرزمین غربت کنار هارون الرشید دفن خواهم شد».

مأمون گریست و گفت: «ای پسر رسول خدا! چه کسی تو را می‌کشد یا می‌تواند به شما گزند ببرد با این که من زنده‌ام؟»

حضرت فرمود: «اگر بخواهم می‌گویم که چه کسی مرا می‌کشد».

مأمون گفت: «ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله! غرض شما از این سخن آن است که کار را بر خود سبک کنی و از گردن خود بازگردانی تا مردم بگویند شما در دنیا زاهد هستی!»
حضرت رضا علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند از آن وقتی که خداوند عزوجل مرا آفرید، دروغ نگفتم و هرگز به خاطر دنیا، از دنیا زهد نورزیده‌ام و من می‌دانم که منظور تو چیست».

مأمون گفت: «منظور من چیست؟» حضرت فرمود: «آیا به واقع در امان هستم؟» مأمون گفت: «تو در امانی!» حضرت فرمود: «تو می‌خواهی مردم بگویند علی بن موسی نسبت به دنیا بی‌رغبت نبود بلکه این دنیا بود که به او رغبتی نداشت؛ نمی‌بینید که ولایت‌عهدی را قبول کرد تا به خلافت برسد».

در این هنگام مأمون خشمگین شد و گفت: «تو همواره مرا با آنچه ناراحت می‌کند، مواجه می‌کنی و از خشم من در امان گشته‌ای. به خدا سوگند یاد می‌کنم که یا ولایت‌عهدی را می‌پذیری و گرنه تو را مجبور می‌کنم و اگر انجام ندهی گردنت را خواهم زد». حضرت رضا علیه السلام فرمود: «خداوند عزوجل مرا نهدی کرده است از این که با دست خویش، خودم را به هلاکت اندازم. اگر این چنین است، هر چه می‌خواهی انجام ده، من می‌پذیرم، به این شرط که هیچ کس را نصب نکنم و کسی را عزل ننمایم و هیچ قانون و روشی را تغییر ندهم و در این کار از دور مشورت دهنده باشم».

مأمون این شرایط را پذیرفت و حضرت را ولی عهد خود کرد.^۱

پس از آن که حضرت رضا علیه السلام ولایت‌عهدی را به این صورت پذیرفت، مأمون دستور داد تا فرماندهان و قضات و مستخدمان و فرزندان عباس همگی بیایند و بیعت کنند و برای این کار، اموال بسیاری خرج کرد تا فرماندهان را راضی نمود

مگر سه نفر از فرماندهان به نام‌های جلودی، علی بن عمران و ابن موسی (یا ابو یونس) اینان با حضرت رضا علیه السلام بیعت نکردند و مأمون آن‌ها را زندانی کرد. مراسم بیعت باشکوه هرچه بیشتر برگزار شد و به نام حضرت سکه زدند و بر منبرها برای ایشان خطبه خواندند.

وفای به شرط

حضرت رضا علیه السلام فرمود: «روزی مأمون به من گفت: ای ابالحسن! ای کاش نامه‌ای به برخی از فرمانبرداران خود در این منطقه‌هایی که بر ما فاسد شده است می‌نوشتی.» (یعنی از شورشیان طرفدار خودت می‌خواستی دست از شورش بردارند.)
من گفتم: «ای امیر! اگر به شرایطی وفا کنی که با آن شرایط من وارد این امر شدم - به این که امر و نهی نکنم و کسی را عزل و نصب نکنم - من نیز وفا می‌کنم.»

مأمون عباسی و اهداف شوم وی

مأمون عباسی؛ نامش عبدالله پسر هارون الرشید، مادرش کنیزی نازیبا بود به نام مراجل که در دربار هارون خدمت می‌کرد. مأمون در سال ۱۷۰ هجری یعنی سال خلافت پدرش متولد شد و در سال ۲۱۸ هجری قمری یعنی پانزده سال بعد از حضرت رضا علیه السلام در ۴۸ سالگی درگذشت.

مادرش بعد از تولد مأمون از دنیا رفت و هارون او را به جعفر بن یحیی برمکی سپرد تا تربیت شود. مربی وی فضل بن سهل بود که به ذوالریاستین شهرت داشت و بعدها وزیر مأمون گردید و توسط وی نیز در حمام سرخس کشته شد.

مشکلات مأمون

واضح است که مأمون از نظر اعتقادی و روحی به گونه‌ای نبود که امر خلافت را به دیگری واگذار کند؛ چرا که در راه به دست آوردن آن تلاش کرده و برادرش امین را کشته بود و دیگر حوادث نیز به خوبی این مسأله را تأیید می‌کند. بنابراین باید علت پیشنهاد خلافت و یا ولایت‌عهدی و اصرار بر آن‌را به حساب سیاست و نقشه‌های زیرکانه‌ی وی گذاشت و دلیل اصلی را مشکلات پیش‌روی او دانست



۵۷

پایان آیه

که می‌پنداشت برای گریز از آن‌ها و حفظ حکومت خویش، چاره‌ای جز پیشنهاد ولایت‌عهدی ندارد.

مشکلات فراروی مأمون چنین بود:

۱. وی نزد مردم، به ویژه عباسیان، یک شورشی به حساب می‌آمد که برخلاف وصیت هارون، قیام کرد و برادر خود امین را که رسماً خلیفه بود، به قتل رساند.
۲. از نظر اصالت خانوادگی، دارای اصالت کافی نبود. زیرا مادرش کنیزکی بود از غیرعرب و به دور از تشخیص اجتماعی، بر خلاف امین که مادرش زبیده هاشمی، بانویی فرهیخته به حساب می‌آمد.
۳. اطرافیان مأمون اغلب ایرانی بودند و اعراب و به ویژه بنی‌عباس به حکومت اینان راضی نبودند.

۴. علویان که در ایران به ویژه خراسان نفوذ بسیار داشتند و از بنی‌عباس و به ویژه پدر مأمون که دست او به خون بسیاری از علویان آلوده بود، ناراضی بودند، در مناطق مختلف دست به شورش می‌زدند؛ در کوفه، ابوالسرایا، در بصره، زیدبن موسی، در مکه و حجاز محمدبن جعفر، در یمن، ابراهیم بن موسی، در مدینه، محمدبن سلیمان، در واسط، جعفر بن زید بن علی، در مداین محمدبن اسماعیل و

۵. مأمون از نفوذ حضرت رضا علیه السلام در میان شیعیان و ایرانیان که طرفدار ایشان بودند، بسیار نگران بود و می‌خواست به گونه‌ای حضرت را زیر نظر داشته باشد. وی به منظور کنترل اوضاع و حل مشکلات خود را با کنترل شورش‌های علویان و مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش و جلب رضایت ایرانیان برطرف کند. این کار برای او چند فایده داشت:

۱. خاموش کردن شورش علویان
 ۲. مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش با ورود حضرت رضا علیه السلام به دربار
 ۳. جلب نظر ایرانیان که طرفدار علویان بودند
 ۴. زیر نظر گرفتن حضرت رضا علیه السلام و ایمن شدن از اقدامات احتمالی حضرت
 ۵. کاستن از وجهی حضرت رضا علیه السلام با درگیر ساختن ایشان در مشکلات حکومت و مخدوش نمودن وجهی معنوی حضرت، با ارائه‌ی چهره‌ای دنیاطلب از ایشان.
- حضرت رضا علیه السلام بعد از آن که به اجبار، تن به ولایت‌عهدی داد، به گونه‌ای عمل نمود که نقشه‌ی شوم مأمون علیه خود او تمام شد و مأمون را از کرده‌ی خویش پشیمان نمود. اقدامات حضرت را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد؛



۱. عدم پذیرش ولایت عهدی تا مدت‌ها به‌گونه‌ای که مأمون حضرت را مجبور کرد.
۲. مشروط کردن قبول ولایت عهدی به عدم دخالت در حکومت
۳. فعالیت گسترده‌ی علمی و فرهنگی در جهت ترویج مکتب اهل بیت علیهم‌السلام
۴. اظهار قدرت ولایت و امامت با ارائه‌ی کرامات روشن
۵. اعتراض مکرر به مأمون و آرای او در مواقع گوناگون.

نماز عید فطر

یکی از حوادث مهم در دوران ولایت عهدی حضرت رضا علیه‌السلام، حرکت امام به جهت برگزاری نماز عید فطر است. مأمون عباسی از حضرت خواست تا ایشان مراسم عید فطر و خواندن نماز و خطبه را بر عهده بگیرد.

پس از اصرارهای مکرر مأمون حضرت رضا علیه‌السلام به او فرمود: «آن گونه که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و علی بن ابی طالب رضی‌الله‌تعالی‌عنه (برای نماز عید) خارج می‌شدند، می‌روم». مأمون گفت: «هر طور که دوست داری بیرون بیا».

هنگام صبح وقتی مردم متوجه شدند که حضرت رضا علیه‌السلام برای نماز عید خارج می‌شود، انبوه جمعیت از زن و مرد و جوان و پیر، کوچها و پشت بام‌ها را پر کرده بودند. فرماندهان نیز در خانه‌ی حضرت آمده بودند. هنگام طلوع خورشید، حضرت رضا علیه‌السلام غسل کرد و در حالی که عمامه‌ای سفید بر سر گذاشته و گوشه‌ای از آن را بر سینه و گوشه‌ای را میان دو کتف انداخته و دامن به کمر زده بود، برخاست و به طرفداران نیز فرمود: «همان‌گونه که من انجام دادم انجام دهید» سپس در حالی که عصایی در دست داشت، با پای برهنه بیرون آمد، سر به آسمان بلند نمود و چهار تکبیر گفت به‌گونه‌ای که گویی هوا و دیوارها به حضرت پاسخ می‌دهند.

فرماندهان و مردم که بهترین لباس‌ها را پوشیده بودند، همین‌که حضرت و اطرافیان را به آن شکل دیدند از اسب‌ها فرود آمدند و کفش‌ها را درآوردند. در روایتی آمده است: «برخی به زحمت و با کارد کفش یا بندهای آن را می‌بریدند»^۱. حضرت کنار درب ایستاد و با صدای بلند گفت: «الله اکبر علی ماهدانا...». حاضرین نیز گفتند. صدای گریه و فریاد جمعیت، شهر مرو را به لرزه درآورده بود. حضرت حرکت کرد و بعد از هر ده قدم می‌ایستاد و سه تکبیر می‌گفت به‌گونه‌ای که

۱. منتهی الامال، ج ۲.



گویی آسمان و زمین به ایشان پاسخ می‌دادند. فضل بن سهل - وزیر و فرماندهی سپاه مأمون - به وی گفت: «اگر (حضرت) رضا با این روش به نماز رود، مردم شیفته‌ی او شده، فریب خواهند خورد، بهتر است از ایشان بخواهی برگردد، مأمون شخصی را فرستاد و از حضرت خواست برگردد. و حضرت کفش خود را پوشید و برگشت»^۱.

داستان دعبل

دعبل بن علی خُزاعی از شعرای معروف زمان حضرت رضا علیه السلام است. وی در مرو نزد حضرت آمد و گفت: «ای پسر رسول خدا! درباره‌ی شما قصیده‌ای گفته‌ام و سوگند خورده‌ام قبل از شما آن را برای کسی نخوانم».

حضرت فرمود: «بیاور!» دعبل شروع کرد به خواندن قصیده‌ی معروف خود که ابتدای آن این است:

مَدَارِسِ آيَاتِ حَلَّتْ عَنْ تَلَاوَةٍ
وَ مَنَزَلِ وَحْيِ مَقْفَرِ الْعَرَصَاتِ

یعنی: مدرسه‌های آیات الهی از تلاوت، خلوت مانده و محل نزول وحی، کساد و بی رونق شده است. تا آن‌که پس از بیان مظلومیت اهل بیت علیهم السلام و محرومیت ایشان از حقوق خویش گفت:

أَرَى فِيهِمْ فِي غَيْرِهِمْ مُتَقَسِمًا
وَ أَيْدِيَهُمْ مِنْ فِيهِمْ صَفَرَاتِ

یعنی: می‌بینم که غنایم ایشان در میان دیگران تقسیم می‌شود ولی دست‌های ایشان از آن خالی است.

در این هنگام حضرت رضا علیه السلام گریست و فرمود: «ای خُزاعی! راست گفتی!» و دعبل ادامه داد تا رسید به این قسمت از شعر:

لَقَدْ حَفَّتْ فِي الدُّنْيَا وَ أَيَّامِ سَعِيهَا
وَ أَنِّي لَأَرْجُوا الْأَمْنَ بَعْدَ وَقَاتِي

یعنی: من در دنیا و دوران آن، هراسناک بودم، ولی امیدوارم که بعد مرگ در امان باشم.

حضرت رضا علیه السلام به او فرمود: «خداوند تو را در آن هراس بزرگ در امان



۶۰

بُرُجُ
الْقُرْآنِ

دارد». سپس دعبل به پراکندگی قبور اهل بیت علیهم السلام اشاره کرد تا رسید به این قسمت از شعر:

و قَبْرِ بَغْدَادِ لِنَفْسِ زَكِيَّةٍ
تَضَمَّنَهَا الرَّحْمَانُ فِي الْغُرَفَاتِ

یعنی: و قبری - از اهل بیت علیهم السلام - در بغداد است (یعنی قبر حضرت کاظم علیه السلام) برای روحی پاکیزه که خداوند در غرفه‌ها (ی بهشتی) او را جای داده است. حضرت رضا علیه السلام فرمود: «آیا دو بیت به این مقطع اضافه کنم تا قصیده‌ات، کامل شود؟»

دعبل گفت: «آری ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله!» حضرت فرمود:

و قَبْرِ بَطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ مُصِيبَةٍ
تَوَقَّدَ بِالْأَحْسَاءِ فِي الْحَرَقَاتِ
إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثُ اللَّهُ قَائِمًا
يُفْرِجُ عَنَّا الْهَمَّ وَالْكَرْبَاتِ

یعنی: و قبری در طوس است، چه مصیبتی که در دل‌ها آتش می‌زند، آتشی که تا قیامت بر افروخته است؛ تا آن‌که خداوند، قائم را برانگیزد و او ما را از غم و غصه‌ها نجات دهد.

دعبل گفت: «ای پسر رسول الله! این قبری که در طوس است، قبر کیست؟» حضرت فرمود: «قبر من است! روزها و شب‌ها تمام نمی‌شود تا آن‌که طوس محل رفت و آمد شیعیان و زایران من خواهد شد؛ بدان هر که مرا در غربتم در طوس زیارت کند، در درجه‌ی من است در روز قیامت، در حالی که آمرزیده است.»

هدیه حضرت رضا علیه السلام به دعبل

چون دعبل از خواندن قصیده‌ی خود فارغ شد، حضرت رضا علیه السلام به او فرمود، بماند و خود داخل خانه شد. مدتی بعد، خدمتکار حضرت یکصد دینار رضوی (که به نام حضرت رضا علیه السلام زده شده بود) آورد و به دعبل گفت: مولایم می‌گوید این‌ها را مخارج (سفر) خود قرار ده.»

دعبل گفت: «به خدا من برای این نیامدم و قصیده‌ام را برای طمع نگفته‌ام و کیسه‌ی پول را پس داد و از حضرت تقاضا کرد یکی از لباس‌های خود را به او دهد تا تبرک جوید.»

حضرت رضا علیه السلام لباس را همراه کیسه‌ی پول برای او فرستاد.



ناکامی و مشکلات مأمون و سیاست جدید او

پس از جریان ولایت‌عهدی حضرت رضا علیه السلام، مأمون با مسائلی مواجه شد که آن‌ها را پیش‌بینی نمی‌کرد، به‌گونه‌ای که خود، در دام‌هایی که برای حضرت رضا علیه السلام تدارک دیده بود گرفتار شد. این مسائل عبارتند از:

۱. حضور امام رضا علیه السلام در محافل علمی و مباحثه‌های حضرت با بزرگان یهود و نصاری و دیگر ملت‌ها و پیروزی قاطع ایشان بر آن‌ها که سبب انتشار مراتب علم و تقوا و معنویت و اخلاق ستوده‌ی ایشان در میان مردم شده بود
۲. اقدامات گوناگون حضرت در موارد مختلف که نشان از عدم اعتماد و اعتقاد به دستگاه حاکمه داشت.

۳. کدورت بنی عباس و بزرگان ایشان نسبت به مأمون که خلیفه‌ی وقت، یعنی امین را کشته و مهم‌تر آن‌که حضرت رضا علیه السلام را ولی‌عهد خود کرده بود که این امر، زمینه‌ی انتقال حکومت را از بنی‌عباس به علویون فراهم می‌کرد و به دنبال آن نارضایتی‌هایی از طرف عباسیان نمودار شد که نمونه‌ی مهم آن، شورش مردم بغداد علیه مأمون و عزل وی و بیعت با ابراهیم‌بن‌مهدی، معروف به ابن‌شکله بود.^۱
۴. گروه‌ها و قبایل دیگری غیر از عباسیان و علویان نیز به این ناآرامی‌ها دامن می‌زدند به‌گونه‌ای که هرج‌ومرج و شورش‌های زیادی پدید آمد و چیزی نمانده بود که حکومت او سرنگون شود.^۲



۶۲

بنا
بر
اعتقاد

گام اول؛ کشتن فضل بن سهل

چون مأمون سیاست خود را شکست‌خورده دید، تصمیم گرفت در آن تجدید نظر کند و از اقدام سیاسی به نظامی روی آورد؛ به این منظور عازم بغداد شد تا ضمن بازگرداندن آرامش به آن‌جا، از عباسیان ناراضی نیز دلجویی کند. گفته‌اند، در اولین گام، تصمیم به قتل فضل‌بن‌سهل، مربی و وزیر و فرماندهی نیروهای مسلح خود گرفت. او که برای اقتدار مأمون تلاش‌های فراوانی کرده بود و خلافت مأمون در گرو سیاست و اقدامات مخلصانه‌ی وی بود.

جریان از این قرار بود که فضل‌بن‌سهل به دنبال تصمیم مأمون برای حرکت به

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۴۰.

۲. مقدمه‌ی ابن‌خلدون، ج ۱، ص ۴۰۵.

سوی بغداد، به سرخس آمد و مأمون به چهار نفر از نیروهای خود دستور می‌دهد به‌گونه‌ای ناشناس، فضل را در حمام بکشند و به دنبال اجرای این توطئه، برای پوشاندن اتهام قتل، دستور داد تا جهت یافتن قاتلان فضل بسیج شوند و برای دستگیری آنان جایزه نیز قرار داد.^۱ و سرانجام آن چهار نفر را به جرم قتل فضل، اعدام کرد و سر آن‌ها را جهت تسلیت برای حسن بن سهل، برادر فضل فرستاد^۲ و این‌گونه بود که اولین گام را جهت کسب رضایت عباسیان برداشت، زیرا فضل بن سهل یکی از متهمان اصلی انتقال خلافت به علویان بود.

در برخی روایات آمده است که حسن بن سهل، در نامه‌ای از برادرش فضل خواسته بود برای دفع نحوست فال بدی که برای وی زده بود، او با حضرت رضا علیه السلام و مأمون به حمام روند و حجامت کنند تا با جریان خون، آن نحوست برطرف گردد!

وقتی فضل این درخواست را برای مأمون فرستاد و او از حضرت رضا علیه السلام خواست که با وی به حمام رود، حضرت فرمود: «من فردا به حمام نمی‌روم، برای شما نیز صلاح نمی‌دانم فردا به حمام بروید. فضل هم صلاح نیست به حمام برود». و چون مأمون اصرار کرد حضرت فرمود: «امشب رسول الله صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم فرمود: یا علی! فردا به حمام مرو و من صلاح نمی‌دانم شما و فضل به حمام روید و مأمون پذیرفت».

بعد از غروب، حضرت رضا علیه السلام فرمود: «بگویید به خدا پناه می‌بریم از شری که در این شب نازل می‌شود». بعد از نماز صبح نیز فرمود: «بگویید به خدا پناه می‌بریم از شر آنچه در این روز نازل می‌شود...». نزدیک طلوع خورشید، حضرت به خادم خود یاسر فرمود: «برو بالای بام و گوش کن آیا صدایی می‌شنوی؟» وی گوید: «وقتی بالا رفتم صدای ناله و عزا شنیدم، در این هنگام ناگاه مأمون وارد شد و به حضرت گفت: سرور من! خداوند تو را در مورد فضل اجر دهد، او را در حمام کشتند!! سربازان و افسران و طرفداران فضل بر در خانه‌ی مأمون جمع شدند و گفتند: مأمون او را ترور کرده است و آتش آورده بودند تا درب خانه‌ی مأمون را بسوزانند (و وارد شوند). مأمون از حضرت رضا علیه السلام درخواست کرد: اگر صلاح می‌دانید نزد مردم روید و آن‌ها را متفرق کنید. حضرت در خانه آمد و دید که مردم ازدحام کرده‌اند با دست مبارک اشاره نمود: متفرق شوید! متفرق شوید!

به خدا سوگند مردم چنان برمی‌گشتند که روی یکدیگر می‌افتادند و به هر کس اشاره می‌نمود، می‌دوید و می‌رفت».^۳



۶۳

پی
چهار

۱. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۴۸.

۲. محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، ص ۱۸۲ و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، ص ۱۶۵.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۰۶.

قاتل حضرت رضا علیه السلام

به هر حال کشته شدن فضل بن سهل، قدم بزرگی در راه دلجویی عباسیان بود اما بی تردید کافی نبود. زیرا اعتراض عمده‌ی آن‌ها در ولایت‌عهدی حضرت رضا علیه السلام بود که امید را از دل بنی‌عباس برده بود؛ به این جهت مأمون تصمیم گرفت به هر وسیله‌ی ممکن حضرت علیه السلام را از میان بردارد.

او می‌بایست این توطئه را چنان ماهرانه انجام می‌داد که نه تنها متهم نشود بلکه اگر بتواند از شهادت آن حضرت بهره نیز ببرد و این‌گونه است که مسأله را چنان با زیرکی انجام داد که حتی مورخان را در مورد اقدام وی بر قتل حضرت رضا علیه السلام، به خطا یا تردید انداخته است.^۱

مأمون از مرو به قصد بغداد حرکت کرد. در سرخس فضل بن سهل را در حمام کشت و سپس به طوس آمد تا از آنجا عازم بغداد شود. در طوس مدتی کنار قبر پدرش هارون درنگ کرد تا نقشه‌ی شوم خود را در مورد شهادت حضرت رضا علیه السلام اجرا کند و قبل از رسیدن به بغداد، خیال ناراضیان عباسی را از این جهت راحت سازد. روایات اسلامی و گزارش‌های تاریخی همگی حکایت از اقدام جنایتکارانه مأمون عباسی در شهادت حضرت رضا علیه السلام دارد. حضرت امیر علیه السلام فرمود: «مردی از فرزندان من در سرزمین خراسان مظلومانه با سم کشته می‌شود؛ نام او، نام من و نام پدر او، نام موسی بن عمران است بدانید هر که او را در غربت زیارت کند، خداوند گناهان او را می‌آمرزد...»^۲.

در حدیث لوح که نزد حضرت فاطمه علیها السلام بود و در آن اسامی ائمه علیهم السلام ذکر شده بود، در مورد حضرت رضا علیه السلام آمده است: «يَقْتُلُهُ عَفْرِيْتُ مُسْتَكْبِرًا؛ [یعنی] عفریتی متکبر او را خواهد کشت».^۳

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «نوه‌ی من در سرزمین خراسان در شهری که طوس گویند کشته می‌شود. هر که او را با شناخت حق او زیارت کند؛ خودم دستش را می‌گیرم و وارد بهشت می‌کنم...»^۴.

و خود حضرت رضا علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند هیچ یک از ما نیست؛ مگر



۶۴

بِکَلِّهِ
رَد تَوْشَه

۱. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۳۱۱.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۸۲، المزاج، ح ۹.

۳. عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۵۱.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۸۲، المزاج، ح ۱۰.

این که کشته و شهید می شود!» پرسیدند: «ای پسر رسول الله ﷺ! شما را چه کسی می کشد؟» فرمود: «بدترین مردم زمانم مرا با زهر می کشد».^۱

ایشان به مأمون نیز در جریان امتناع از ولایت عهدی فرموده بود: «من قبل از تو به وسیلهی زهر و مظلومانه به شهادت خواهم رسید و اگر اجازه داشتم می گفتم که قاتل من کیست».^۲

ترور ناموفق حضرت رضا علیه السلام

در برخی گزارش ها آمده است که مأمون شبی سی نفر از غلامان خود را با شمشیر تیز و مسموم، مأموریت داد تا شبانه بر حضرت رضا علیه السلام حمله کنند و حضرت را قطعه قطعه سازند و در مقابل این کار و کتمان آن جوایز ارزنده ای نیز تعیین کرد. آن ها اقدام خود را انجام دادند و به گمان آن که حضرت را کشته اند به مأمون گزارش دادند. مأمون نیز فردا به عنوان عزا با سر و وضع آشفته ظاهر شد، اما وقتی فرستاده ای او خبر داد که حضرت زنده و سالم است، رنگ صورتش سیاه شد. لباس ها را عوض کرد و دستور داد بگویند حضرت بیهوش شده بود و اکنون به هوش آمد. حضرت رضا علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، حیلۀ این ها اثری ندارد تا آن چه مقدر شده است، انجام شود!»^۳



۶۵

حیات اقبال

شهادت حضرت رضا علیه السلام

حضرت چنان در سختی و فشار قرار داشت که روز جمعه چون از نماز برمی گشت، در حالی که عرق کرده و غبار آلود بود، دست به دعا بر می داشت و می گفت: «خدایا اگر گشایش من از آنچه در آن هستم به مرگ است همین ساعت در مرگ من شتاب کن!» و همواره غمگین و ناراحت بود تا از دنیا رحلت نمود.^۴

در شب قبل از شهادت به دنبال هرثمه فرستاد و به او فرمود: «آنچه می گویم بشنو و حفظ کن؛ هنگام بازگشت من به سوی خداوند فرارسیده است و زمان آن است که به جد و پدرانم ملحق شوم. این طغیانگر (مأمون) تصمیم گرفته است

۳. عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۵۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۴۰.

۳. همان، ج ۲، ص ۲۱۵.

۴. همان، ص ۱۴.

تا با انگور و انار مرا مسموم سازد، انگور را با نخ و سوزن مسموم کرده و انار را توسط غلامی که دستش مسموم است برایم دانه می‌کند، فردا مرا می‌خواند تا از آن بخورم و حکم و قضا انجام می‌پذیرد...»^۱

در ادامه‌ی روایت آمده است که چون هرثمه بعد از شهادت حضرت، سخن امام رضا علیه السلام در مورد انگور و انار را به مأمون گفت؛ رنگ مأمون گاهی زرد، گاهی قرمز و گاهی سیاه می‌شد، تا این‌که بیهوش گردید و در حال بیهوشی با صدای بلند می‌گفت: «وای بر مأمون از جانب خدا! وای بر او از پیامبر! وای بر او از علی بن ابی طالب! وای بر او از جانب فاطمه زهرا!...» و چون به هوش آمد، به هرثمه گفت: «به خدا سوگند که نه تو و نه هیچ‌کس در زمین و آسمان نزد من از رضا عزیزتر نیست! به خدا قسم اگر به من خبر رسد که از آنچه دیدی و شنیدی بازگو کرده‌ای؛ همان مرگ تو خواهد بود!» و هرثمه قول داد که اگر چیزی را بازگو کند، خون او برای مأمون حلال باشد و مأمون از او در کتمان آن، عهد و پیمان گرفت.^۲

حضرت رضا علیه السلام به اباصلت فرمود: «به قبه‌ی هارون برو و از چهار جانب آن، مشتی خاک بیاور». وقتی اباصلت آورد، حضرت خاک پشت سر را بویید و به زمین ریخت و فرمود: «مأمون می‌خواهد مرا این‌جا دفن کند ولی سنگ سخت بزرگی ظاهر می‌شود که اگر همه‌ی کلنگ‌های خراسان را بیاورند نمی‌توانند آن‌را جدا کنند»، سپس خاکی را که مربوط به بالا سر و پایین پا بود بویید و همان سخن را فرمود، و چون خاکی را که طرف قبله (جلو هارون) بود بویید، فرمود: «این‌جا برایم گودالی خواهند کند...».

سپس فرمود: «ای اباصلت! فردا من به نزد این فاجر می‌روم، اگر با سر برهنه بیرون آمدم با من سخن بگو که پاسخ می‌دهم ولی اگر با سر پوشیده بیرون آمدم، با من سخن مگو!» اباصلت گوید: «فردا حضرت لباس‌های خویش را پوشید و در محراب به انتظار نشست تا آن‌که غلام مأمون آمد و حضرت را خواست؛ امام حرکت کرد، من نیز رفتم، مقابل مأمون سبلی از انگور و دیگر میوه‌ها بود، در دست او نیز خوشه‌ی انگوری بود که مقداری از آن‌را خورده بود، همین‌که حضرت رضا علیه السلام را دید از جا برجست و حضرت را در آغوش گرفت میان دو چشم حضرت را بوسید و در جای خود نشاند، سپس آن خوشه انگور را به حضرت تعارف کرد و گفت:



ای پسر رسول الله! من انگوری بهتر از این ندیدم. حضرت فرمود: چه بسا که انگور خوبی باشد از بهشت! مأمون گفت: از آن بخور! امام فرمود: مرا معذور دار! گفت: چاره‌ای نیست؛ چرا نمی‌خوری؟! مگر مرا متهم می‌کنی و به من شک داری؟ حضرت آن خوشه را گرفت و سه دانه از آن میل نمود و بر زمین انداخت و برخاست.

مأمون گفت: به کجا می‌روی؟ فرمود: آن‌جا که مرا فرستادی. آن‌گاه در حالی که سر حضرت پوشیده بود بیرون آمد و من با حضرت سخن نگفتم. حضرت وارد خانه شد و در بستر خویش خوابید و دستور داد تا در خانه بسته شود. در را بستم و در حیاط خانه غمگین مانده بودم، ناگاه نوجوانی زیبا و مشکین موی دیدم که از همه به حضرت رضا علیه السلام شبیه‌تر بود، به طرف او رفتم و گفتم: از در بسته چگونه وارد شدی؟ فرمود: آن‌که مرا از مدینه در این هنگام به این جا آورد، همو مرا از در بسته وارد خانه کرد.

عرض کردم: شما کیستید؟ فرمود: منم حجت خدا بر تو ای اباصلت! منم محمد بن علی (امام جواد!) سپس به طرف پدر بزرگوارش رفت همین که حضرت رضا علیه السلام فرزندش را دید از جا برخاست، او را در آغوش گرفت و میان دو چشمش را بوسید و غرق در بوسه کرد با او سخنانی مخفیانه گفت (از اسرار امامت) که نفهمیدم... آن‌گاه روح مطهرش به رضوان پرواز کرد.

حضرت جواد علیه السلام مشغول غسل پدر شد. خواستم کمک کنم، فرمود: با من هستند کسانی که کمک دهند. سپس فرمود: به اندرون برو و کفن و حنوط را بیاور! پدر را کفن کرد و بر او نماز خواند. سپس فرمود: تابوت را بیاور! عرض کردم: بروم نزد نجار تا تابوت درست کند؟ فرمود: به اندرون برو؛ آن‌جا تابوتی هست! به اندرون رفتم و تابوتی دیدم که قبل از این ندیده بودم. پدر را در تابوت نهاد و دو رکعت نماز خواند که ناگاه سقف شکافت و تابوت از سقف خارج شد! گفتم: ای پسر رسول الله! اکنون مأمون می‌آید و رضا را از من می‌خواهد چه کنم؟ فرمود: ساکت باش! بر می‌گردد؛ ای اباصلت! هیچ پیامبری نیست که در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب باشد؛ مگر این‌که خداوند میان روح و جسم آن‌ها جمع می‌کند (یعنی حضرت علیه السلام را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برده‌اند). هنوز سخن حضرت علیه السلام تمام نشده بود که سقف دوباره شکافت و تابوت فرود آمد، حضرت جواد علیه السلام پدر را از تابوت در آورد و در بستر قرار داد؛ گویا که هنوز غسل و کفن نشده است. سپس فرمود: ای اباصلت! برخیز و در را برای مأمون باز کن! در را باز کردم



و دیدم مأمون است با غلامان. آن ملعون (که شهادت حضرت برایش قطعی شده بود) با گریه در حالی که گریبان چاک داده بود و بر سر می زد، وارد شد و می گفت: ای سرور من! دل مرا با مصیبت خود به درد آوردی! و همان گونه شد که حضرت رضا علیه السلام خبر داده بود.^۱ تاریخ شهادت آن حضرت طبق روایات مشهورتر در ماه صفر سال ۲۰۳ هجری، در سن ۵۵ سالگی بوده است.

مروری بر اهم حوادث دوران امامت حضرت رضا علیه السلام

سال ۱۸۳ (ه. ق.) - شهادت موسی بن جعفر علیه السلام

سال ۱۸۴ (ه. ق.) - احمد پسر هارون الرشید معروف به سبتی که در دنیا زهد ورزید و به عبادت مشغول بود، از دنیا رفت. وی روز شنبه را کارگری می کرد و مزد آن را در ایام هفته مصرف می کرد و به عبادت اشتغال داشت تا از دنیا رفت. سال ۱۸۸ (ه. ق.) - علی بن حمزه، معروف به کسائی که در علم نحو و لغت و قرائت معروف است و همچنین محمد بن حسن شیبانی، فقیه حنفی که همراه هارون الرشید در سفر طوس بودند، در ری از دنیا رفتند و هارون گفت: «فقه و عربیه را در ری دفن کردیم».

طبق برخی روایات مدّاح اهل بیت علیهم السلام و شاعر توانای ایشان، اسماعیل بن محمد، معروف به سید حمیری، در زمان هارون الرشید چشم از جهان بر بست. ولی مستفاد از احادیث و اخبار آن است که وفات وی در زمان حیات امام صادق علیه السلام بوده است. وی سعی بلیغ، در نشر فضایل اهل بیت علیهم السلام داشت به گونه ای که از احدی از اصحاب ائمه علیهم السلام معهود نیست که مانند وی نشر فضایل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام نموده باشد. وی در کُناسه ی کوفه گفت: «هر که فضیلتی از علی علیه السلام نقل کند که من آن را به شعر درنیاورده باشم، این اسب را با آنچه بر آن است به او می دهم». محدثان، حدیث می خواندند و سید اشعار خود را در آن موضوع می خواند تا آن که مردی فضیلتی نقل کرد که سید در آن مورد شعر نگفته بود، به وعده ی خود وفا کرد، سپس آن فضیلت را به شعر در آورد.

در زمان حکومت هارون الرشید، عده ی زیادی از علویان و طالبیان شهید شدند که تاریخ شهادت و نام آن ها به جهت کثرت، ضبط نشده است. از جمله؛ ادريس بن عبد الله بن الحسن مثنیٰ که در مصر و آفریقا حکومتی گسترده داشت و



۶۸

بیت

۱. همان، صص ۲۴۴ و ۲۴۵، با اختصار.

به حيله‌ی هارون مسموم شد. همچنين ساداتي مثل يحيى بن عبدالله بن حسن مثنى و محمد بن يحيى، پسر او که در زندان فوت نمود و همچنين حسين بن عبدالله بن اسماعيل از نواده‌های جعفر طيار که بر اثر صدمات تازيانه کشته شد و يا عباس بن محمد، از نوادگان امام سجاد (ع) که هارون ملعون با گرز به او زد و وی را کشت. زيرا هارون وی را پسر زانيه خواند و او به هارون گفت: «زانيه مادر توست که در اصل کنيزی بود و برده‌فروشان در فراش او رفت و آمد کرده‌اند». هارون سخت در خشم شد و با گرز بر وی زد و او را کشت.

عده‌ی زيادی از علويان در زمان هارون کشته شدند و جريان حميد بن قحطبه و کشتن شصت نفر از سادات در یک شب، در تاريخ، مذکور است.^۱

سال ۱۸۹ (ه. ق.) ستاره‌ی اقبال خاندان برامکه غروب کرد و اينان که امور کشور به ايشان تفويض شده بود، به دست هارون نابود شدند و جريان عبرت‌آموز آن در تاريخ، آمده است. اين اقدام هارون چنان زيرکانه انجام گرفت که جعفر بن يحيى برمکی که شوهر خواهر هارون و بسيار نزد او محبوب بود تا آن شب که هارون به مأمور خود دستور قتل وی را داد، هرگز احتمال اين حادثه را نمی‌داد؛ زماني که مأمور هارون، برای اجرای حکم به منزل وی رفت، به مأمور گفت: «هارون با من اين گونه زياد شوخی می‌کند». بالاخره قرار شد تا او را پشت خيمه‌ی هارون ببرند و دوباره در مورد قتل وی نظر هارون را جویا شوند. چون فرمان قتل خود را دوباره شنيد، با دستمال خود چشمانش را بست و او را گردن زدند. عجب آن‌که هارون به مأمور قتل وی گفت: «فلان و فلان را حاضر کن!» چون آن‌ها را حاضر کرد به آن‌ها گفت: «اين مأمور را گردن زنيده زيرا نمی‌توانم قاتل جعفر را ببينم».^۲

سال ۱۹۳ هجری روز شنبه سوم جمادی الاول - هارون الرشيد در طوس از دنيا رفت، وی ۲۳ سال و چند ماه خلافت کرد و هنگام مرگ ۴۴ سال و چهار ماه داشت و در همان مکانی که بارگاه رضويه سلام الله عليه است، به خاک سپرده شد که حضرت رضا (ع) از اين جريان مکرر خبير داده بود.

دُعْبَل در همین مورد اشعاری دارد که مضمون آن اين است: دو قبر است در طوس یکی قبر بهترين مردم و ديگری قبر بدترين مردم و اين خود عبرت‌آموز است، نه آن پليد از نزديکی با آن پاکيزه سود می‌برد و نه آن پاکيزه از اين نزديکی ضرر می‌کند.^۳

۱. عيون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۸۸.

۲. مروج الذهب، ج ۳، ص ۴۶۵.

۳. قبر آن فی طوس خیر الناس کلهم و قبر شرهم هذا علی العبر، ما ینفع الرجس من قرب الزکی و لا علی الزکی بقرب الرجس من ضرر (تممة المنتهی خلافت هارون).



هجده شب از حکومت محمد امین می‌گذشت که وی تصمیم گرفت، نقض پیمان کند و مأمون برادر خود را که در زمان پدر به عنوان جانشین وی معرفی شده بود، خلع و پسرش موسی ناطق را ولیعهد خود کند. با وزرا و امرا مشورت کرد صلاح ندیدند مگر علی بن عیسی بن ماهان.

امین به خلع مأمون اقدام کرد و لشکری عظیم را به فرماندهی علی بن عیسی جهت مبارزه با مأمون به خراسان فرستاد. مأمون نیز چهار هزار نفر را به فرماندهی طاهر بن حسین به مقابله ی وی گسیل نمود و این دو لشکر در نزدیکی ری با یکدیگر نبرد کردند. فرمانده لشکر امین که از زیادی افراد خود مغرور بود و رعایت دور اندیشی را نکرد، از سپاه مأمون شکست خورد و کشته شد. مأمون بعد از این پیروزی برادرش امین را خلع کرد و طاهر بن حسین را با هرثمه بن اعین به سوی بغداد گسیل داشت، پس از مدتی جنگ و محاصره بغداد و تلف شدن نفقات و اموال فراوان، مردم بغداد به ستوه آمدند و از امین کناره گرفتند. طاهر نیز با وعده سیم وزر، بزرگان را متمایل به مأمون کرد و آن‌ها امین را خلع کردند تا آن‌که هرثمه به امین امان داد و آن دو در یک کشتی کوچک همدیگر را ملاقات کردند. هرثمه؛ امین را احترام کرد ولی طاهر عده‌ای را فرستاد تا امین را دستگیر کنند. آن‌ها داخل آب شدند و کشتی را غرق کردند، هرثمه و امین با شنا خود را نجات دادند اما امین در نقطه‌ای بیرون آمد که سپاه طاهر آن‌جا بود. وی را دستگیر کردند و قبل از آن‌که با طاهر ملاقات کند. به امر او امین را کشتند و این حادثه در شب یک شنبه ۲۵ محرم سال ۱۹۸ روی داد.

سال ۱۹۸ هجری ۲۵ محرم، امین در سن ۳۳ سالگی کشته شد. و مدت خلافت وی نزدیک به پنج سال شد و چون پیوسته به عیش و نوش و لذت جویی و لهو و لعب مشغول بود و مدتی نیز در محاصره و درگیر جنگ با لشکر مأمون بود، به این جهت متعرض آل ابوطالب نشد و حادثه‌ای برایشان واقع نگردید.

سال ۱۹۸ ه.ق - با کشته شدن امین، مردم بغداد نیز با مأمون بیعت نمودند. سال ۱۹۸ ه.ق - مأمون برادر خود قاسم بن رشید را از ولایت عهدی خلع کرد. سال ۱۹۹ ه.ق - ابوالسرایا سری بن منصور شیبانی که مردی شجاع و در کار جنگ متبحر بود، در کوفه خروج کرد و مردم را به بیعت با محمد بن ابراهیم فراخواند، مردم کوفه همگی با او بیعت کردند.

کار محمد بسیار بالا گرفت و سپاهیان خلیفه را مکرر شکست دادند تا آن که محمد از دنیا رفت و مردم با محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بیعت



۷۰

ب
ن
ر
ن
ر

کردند و او والیان خود را به اطراف فرستاد.

سرانجام حسن بن سهل (برادر فضل وزیر مأمون) هرثمه را برای دفع او گسیل داشت. وی با سی هزار سپاه به جانب کوفه روان شد. جنگی هولناک میان سپاه هرثمه و ابوالسرایا در گرفت و سپاه هرثمه شکست خورد اما با وجود هشدار ابوالسرایا در مورد کمین سپاه هرثمه در زمان تعقیب سپاه هرثمه گرفتار پنج هزار نفر کمین او شدند و دوباره جنگ در گرفت و هرثمه را که اسیر شده بود، آزاد کردند و او از راه فریب کوفیان وارد شد و پیشنهاد کرد: اگر می‌خواهید حکومت از آل عباس بیرون رود، صبر کنید تا روز دوشنبه با هم صحبت کنیم؛ هر که انتخاب شد با او بیعت کنیم. این حيله مؤثر افتاد و سپاه کوفه دست از جنگ کشیدند و هرچه ابوالسرایا فریاد زد: این حيله است و آن‌ها در حال شکست هستند و آثار پیروزی ظاهر شده است به جنگ ادامه دهید، سپاه کوفه اقدام نکرد. سرانجام وی با خشم، دست از جنگ کشید و روز جمعه سخنرانی کرد و آن‌ها را کشتندگان علی علیه السلام و رها کنندگان حسین علیه السلام خواند و آن‌ها را به شدت از این بی‌وفایی مذمت کرد و هر چند عده‌ای به غیرت آمدند و خواستند اقدام کنند اما وی نپذیرفت و در شب یکشنبه سیزدهم محرم از کوفه با جماعتی خارج شد. از آن طرف اشراف کوفه از هرثمه برای مردم امان گرفتند و او امان داد و وقتی اوضاع آرام شد، به بغداد رفت و ابوالسرایا سرانجام با امان، تسلیم شد و او را نزد حسن بن سهل فرستادند، اما وی او را در ازای قتل برادرش کشت و سر او را در جانب شرقی و بدنش را در جانب غربی به دار کشیدند. سال ۲۰۰ هـ.ق - مأمون دستور داد تا از خاندان عباسی آمار بگیرند؛ تعداد آن‌ها ۳۳۰۰۰ نفر شد.

در همان سال، مأمون عباسی، رجاء بن ابی‌الضحاک و یاسر خادم را به مدینه فرستاد تا با احترام حضرت را به شهر مرو بیاورند. در سال ۲۰۱ هجری مراسم ولایت‌عهدی حضرت رضا علیه السلام در مجلس عظیمی برگزار شد و بزرگان و اشراف و سادات و علما جمع بودند. مأمون، اول به پسر خود به نام عباس دستور داد تا با حضرت بیعت کند؛ سپس سایر مردم بیعت کردند، جوایز بسیار به مردم بخشید و خطبا و شعرا قصیده‌های فراوان گفتند و مأمون دستور داد تا جامه‌ی سیاه را که بنی‌عباس می‌پوشیدند رها کنند و جامه‌های سبز بپوشند.

سال ۲۰۱ هـ.ق - حضرت فاطمه معصومه علیها السلام دختر موسی بن جعفر علیه السلام از مدینه به جانب مرو جهت دیدار برادرش حضرت رضا علیه السلام کوچ نمود. در ساوه بیمار



۷۱

بیت‌الاحیاء

گردید و پرسید تا قم چقدر راه است؟ گفتند: ده فرسخ؛ به خادم خویش فرمود: مرا به جانب قم ببر، و صحیح‌تر آن است که خاندان سعد نزد ایشان آمدند و از ایشان خواهش کردند به قم تشریف آورند. موسی بن خزرج مهار ناچه آن حضرت را گرفت تا وارد قم نمود و ایشان را در خانه خویش منزل داد، آن بزرگوار علیه السلام هفده روز در قم بود و سپس رحلت نمود و حضرت را در همین جایگاه فعلی به خاک سپردند.

سال ۲۰۲ (ه. ق.) - فضل بن سهل (مرّبی و وزیر و فرمانده ارشد لشکر مأمون و خدمتگزار پر تلاش او) در حمام سرخس به قتل رسید و در همین سال مالک بن انس رئیس مذهب مالکیه در مدینه از دنیا رفت و در قبرستان بقیع در بقعه همسران پیامبر صلی الله علیه و آله دفن شد.^۱



۷۲

حکایت اقتدر

۱. حوادث دوران امامت حضرت رضا علیه السلام غالباً از تنمة المنتهی، نوشته‌ی محدث قمی "رضوان الله تعالی علیه" اخذ شده است.

خوارسید

تبیین، تحلیل و جریان شناسی سیاسی
جامعه اسلامی معاصر امام رضا علیه السلام
دکتر نعمت الله صفری

پیش‌گفتار

بسترشناسی و شناخت وضعیت دوره‌ی هر یک از ائمه علیهم‌السلام می‌تواند یاری‌گر محقق در شناخت و تحلیل سیره‌ی آن‌ها باشد. هم‌چنان‌که این آگاهی به خوبی قادر خواهد بود تا تفاوت سیره‌های ائمه علیهم‌السلام با یکدیگر به‌ویژه در مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و نیز حتی چگونگی تفاوت برخوردهای یک امام علیه‌السلام در مقابل جریان‌ات مختلف را توجیه کند.

اثر حاضر سعی دارد تا در حد توان خود به بررسی اجمالی گوشه‌هایی از مؤلفه‌ی سیاسی جامعه‌ی معاصر امام علیه‌السلام بپردازد تا مقدمه‌ای بر تحقیقات عمیق‌تر در این راستا باشد. البته سعی بر آن است که حتی‌الامکان به جریان‌اتی بپردازد که به نوعی در شناخت سیره‌ی امام رضا علیه‌السلام مؤثر می‌باشد.



جریان‌های سیاسی آن دوره

جریان‌شناسی سیاسی جامعه‌ی آن روز را می‌توان در دو بخش «جریان حاکم» و «جریان‌های مخالف» به بررسی گذاشت:

۱. جریان حاکم:

۱.۱. نمای کلی:

در برخی از منابع جدید، دوره‌ی ۵۲۴ ساله‌ی (۱۳۲ تا ۶۵۶ هـ. ق) حکومت عباسی را به چهار عصر تقسیم‌بندی می‌کنند:

عصر اول: دوران نیرومندی، گسترش و شکوفایی (۱۳۲ تا ۲۳۳ هـ. ق).

عصر دوم: دوران نفوذ ترکان (۲۳۲ تا ۳۳۴ هـ. ق).

عصر سوم: دوران نفوذ آل بویه‌ی ایرانی (۳۳۴ تا ۴۴۷ هـ. ق).

عصر چهارم: دوران نفوذ سلجوقیان ترک (۴۴۷ تا ۶۵۶ هـ. ق).

گرچه ممکن است در برخی از موارد این تقسیم‌بندی، مناقشه کرد، اما به هر حال، تصویری اجمالی از این دوره را آسان‌تر می‌نماید.

از آن‌جا که دوره‌ی بیست ساله‌ی امامت امام رضا علیه السلام (۲۰۳-۱۸۳ هـ. ق) در عصر اول عباسی واقع شده، عمده‌ی تکیه این نوشته بر این عصر می‌باشد.^۱

در این عصر، با فراز و نشیب‌هایی که در مقاطع مختلف آن رخ داده، ایرانیان نقش فراوانی در لایه‌های مختلف حکومتی همچون فرماندهی سپاه، وزارت، دبیری و استانداری ایفا می‌کردند.^۲

در این میان مهم‌ترین عنصر ایرانی، خراسانیان بودند^۳ که از زمان قیام یحیی بن زید (۱۲۵ هـ. ق)، به نوعی با مکتب تشیع و نیز خاندان اهل بیت علیهم السلام آشنا شده و هنگامی که شعار عباسیان مبنی بر دعوت به «الرضا علیه السلام من آل محمد صلی الله علیه و آله» را شنیدند، استقبال عظیمی از حرکت و جنبش آنان به عمل آوردند.^۴

این نکته می‌تواند به عنوان یکی از نکات کلیدی در اهداف و انگیزه‌های مأمون

۱. دولت عباسیان، ص ۲۷.

۲. همان.

۳. منظور از خراسان در این دوره، خراسان بزرگ است که شامل منطقه‌ای وسیع مشتمل بر چهار ربع مرو، نیشابور، فاریاب و ماوراءالنهر می‌شد. (رک: معجم البلدان، ج ۳ و ۴، صص ۲۱۸ و ۲۱۹).

۴. تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، صص ۸ و ۹.



برای واگذار کردن خلافت یا تعیین یک فرد شاخص به عنوان ولی عهد از خاندان اهل بیت علیهم السلام مورد نظر قرار گیرد.

از دیگر نکات مهم در این عصر، قوت و قدرت خلفای عباسی در این مقطع زمانی است، که این مطلب به ویژه، با توجه به دوره های بعدی که خلافت عباسی بازیچه ی گروه ها و خاندان هایی همچون ترک ها، آل بویه و سلجوقیان شده بود، بیشتر خود را هویدا می سازد.

در این دوره، به جز در مقاطعی خاص، مانند نفوذ برمکیان در زمان هارون و نیز جنگ امین و مأمون (۱۹۳ تا ۱۹۸ هـ. ق) خلفای عباسی مسلط بر تمامی ارکان حکومت بودند و در تصمیم گیری های تأثیرگذار حکومتی، نقش اول را بازی می کردند.

البته نباید این نکته را از نظر دور داشت که در همین دوره، بخش های مهمی از مملکت یکپارچه ی اسلامی از مرکز جدا شده و به استقلال رسیدند که از آن جمله می توان به حکومت امویان اندلس (۱۳۲ هـ. ق) در اسپانیا، حکومت ادریسیان (۱۷۲ تا ۳۷۵ هـ. ق) و حکومت اغلییان (۱۸۴ تا ۲۹۶ هـ. ق) در شمال آفریقا اشاره کرد. بدین ترتیب درمی یابیم که گستره ی جغرافیایی حکومت مرکزی در این دوره، از گستره ی آن در اواخر عصر اموی کمتر بوده است.

از مهم ترین مشکلاتی که این عصر با آن مواجه بود، مسأله ی تعدد ولی عهد در مقاطع مختلف زمانی است.



۷۶

بیت
اهل
بیت
علیهم
السلام

۱. ۲. خلفای معاصر دوران امامت امام رضا علیه السلام

دوران امامت امام رضا علیه السلام با دوران حکومت سه خلیفه ی عباسی یعنی هارون (۱۷۰ تا ۱۹۳ هـ. ق)، امین (۱۹۳ تا ۱۹۸ هـ. ق) و مأمون (۱۹۸ تا ۲۱۸ هـ. ق) مصادف بود که در ذیل به آن ها پرداخته می شود:

۱. ۲. ۱. هارون (حکومت: ۱۷۰ تا ۱۹۳ هـ. ق)

هارون در سن ۲۱ یا ۲۲ سالگی^۱ پس از مرگ مشکوک برادرش هادی، به حکومت رسید. او از خلفایی دانسته شده که صفات متضاد را در خود جمع کرده و به اصطلاح دارای شخصیت مزدوج بوده است.^۲ گاهی در مجالس وعظ چنان اشک می ریخت که دل هر بیننده، به حال او

۱. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۴۴۱.

۲. برای آگاهی از برخی از احوالات متضاد هارون رک: الکامل فی التاریخ، ج ۴، صص ۹۲ تا ۹۵.

می سوخت و گاهی در کمال قساوت، دستور کشتار فجیع مخالفان خود را می داد. چنین گفته شده که این گونه روحیات در حقیقت معلول وضع جامعه‌ای بوده که در آن می زیست؛ جامعه‌ای به ظاهر مذهبی که فساد در آن شیوع پیدا کرده بود.^۱ در دوره‌ی خلافت او، گرچه در شمال آفریقا دولت‌های مستقل ادریسیان^۲ و اغلیبان^۳ تشکیل شد اما در مرکز خلافت، به‌ویژه بغداد، آرامش برقرار بود و از آن‌جا که در این دوره، مسلمانان مراحل اوج و شکوفایی تمدن اسلامی را طی می کردند، این عصر به دوره‌ی طلایی حکومت عباسی، مشهور شده است.^۴

در هنگام اختلافات هارون با برادرش هادی (حکومت: ۱۶۹ تا ۱۷۰ هـ. ق.)، یحیی برمکی به جرم طرفداری از هارون، از سوی هادی زندانی شده بود، از این رو به مجردی که هارون به حکومت رسید، به جهت قدردانی از تلاش‌های وی، امور مملکتی را به او واگذار کرده و حتی مهر خاص خود را به او تحویل داد.^۵ بدین ترتیب این خانواده‌ی ایرانی یعنی یحیی و پسرانش به‌ویژه فضل و جعفر تا سال ۱۸۷ هـ. ق. که هارون بر آن‌ها خشم گرفت، بر تمامی مقدرات حکومت مسلط بود و در حقیقت آن‌ها بودند که مملکت را اداره می کردند.

در سال ۱۸۷ هـ. ق.، هارون به علل مختلف بر این خاندان خشم گرفته، آن‌ها را قلع و قمع کرد. گرچه علل مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برای این عمل هارون ذکر شده است^۶، اما در برخی از منابع شیعی، روایاتی منسوب به امام رضا علیه السلام ذکر شده که این سرانجام نکبت‌بار را، در حقیقت مجازاتی از سوی خداوند برای این خاندان می داند؛ زیرا آن‌ها را در زندانی شدن و بالاخره، شهادت امام موسی کاظم علیه السلام، دخیل می داند^۷ و به طور کلی خاندان برمکی را خاندانی که مبغض و دشمن اهل بیت علیهم السلام بودند، معرفی می کند.^۸

۱. دولت عباسیان، ص ۸۹؛ همچنین برخی این تصویر متضاد را تحت تأثیر عللی همچون بازتاب دورانی که در آن می زیست، نوع تربیتی که شده بود و نیز طبیعت رومی خاص وی دانسته‌اند.

۲. برای آشنایی بیشتر با دولت ادریسیان (۱۷۲ تا ۳۷۵ هـ. ق.) و برخی از منابع آن رک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، «مقاله آل ادریس»، نوشته‌ی سید صادق سجادی، ج ۱، صص ۵۶۱ تا ۵۶۵.

۳. برای آشنایی بیشتر با این دولت (۱۸۴ تا ۲۹۶ هـ. ق.) رک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، «مقاله بنی اغلب»، نوشته‌ی محمد نوری، صص ۶۳۱ تا ۶۳۳.

۴. دولت عباسیان، ص ۸۹.

۵. مروّج الذهب، ج ۳، ص ۳۴۸ و تاریخ طبری، ج ۶، صص ۴۴۱ و ۴۴۲.

۶. برای آگاهی از احوال برامکه و نیز علل قلع و قمع آن‌ها که به واقعه‌ی ابقاع یا نکبت مشهور شده است؛ مراجعه شود به: مروّج الذهب، ج ۳، صص ۳۷۷ تا ۳۹۵ و نیز مقاله‌ی برمکیان در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، صص ۱ تا ۱۶.

۷. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، صص ۲۴۵ تا ۲۴۷ و بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۸۵.

۸. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۳.



۷۷

موسسه تخصصی
تولید محتوا



امام رضا علیه السلام مدت ۱۰ سال از امامت خود را، یعنی از سال ۱۸۳ تا سال ۱۹۳ هـ. ق، در دوران هارون گذرانید.

امام در این دوره به صراحت، ادعای امامت خود را اعلام می‌کرد، لکن از برخی روایات چنین استنباط می‌شود که امام علیه السلام، در دوران هارون سعی بر آن داشت خود را مشغول زندگانی عادی و روزمره نشان دهد، تا توجه هارون از او منحرف شود. بنابراین می‌توان چنین تصور کرد که امام علیه السلام در این دوره، با آزادی عمل بیشتری به فعالیت‌های فرهنگی خود در مدینه می‌پرداخت.

به نظر می‌رسد یکی از علل مهم عدم تقیه‌ی امام علیه السلام در آشکار کردن امامت خود، تلاش‌های گروه منحرف شیعی واقفیه بود که به علل مختلف سعی داشتند وانمود کنند امام کاظم علیه السلام از دنیا نرفته است، بلکه در پس پرده‌ی غیبت مخفی شده است.^۱ از عجایب روزگار که امام رضا علیه السلام نیز گاهی آن را پیشگویی می‌کردند، آن بود که پس از شهادت امام رضا علیه السلام، مقبره‌ی امام علیه السلام در کنار مقبره‌ی هارون، در خانه‌ی حمیدبن قحطبه در طوس واقع خواهد شد.^۲

۱. ۲. ۲. محمد امین (حکومت: ۱۹۳ تا ۱۹۸ هـ. ق)

امین با آن که حدود شش ماه از عبدالله مأمون کوچک‌تر بود،^۳ اما در سال ۱۷۵ هـ. ق و در حالی که تنها پنج سال داشت، برای او به ولایت‌عهده‌ی بیعت گرفته شد.^۴ او در مقایسه با مادران فرزندان دیگر هارون یعنی عبدالله مأمون و قاسم مؤتمن و محمد معتصم که بعد از هارون در معرض ولایت‌عهده‌ی یا خلافت قرار گرفتند، از شخصیت غیرقابل مقایسه‌ای برخوردار بود، زیرا همگی آن‌ها کنیزان ام ولد (صاحب‌فرزند) بودند.^۵

گذشته از همه‌ی این‌ها، مقدار نفوذی که زبیده مادر محمد امین در هارون داشت، به هیچ وجه قابل مقایسه با دیگر همسران هارون نبود. اما با رشد بیشتر فرزندان هارون و شکوفا شدن استعدادهای آن‌ها در زمینه‌های

۱. به عنوان شاهد مراجعه شود به: عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، صص ۹۹ تا ۹۰ و صص ۱۰۳ و ۱۰۴؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۴.
۲. عبارت امام رضا علیه السلام چنین است: «ما بعد الدار و اقرب اللقاء یا طوس ستجمعی و ایاه»؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۱۵ به نقل از المناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۲۴۰؛ عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، صص ۲۴۷ و ۲۴۸؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۵۹.
۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۷.
۴. همان، ص ۴۰۸.
۵. تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۴۰ (نام مادر مأمون؛ کنیزی به نام مارجل، نام مادر قاسم؛ کنیزی قصف نام و نام مادر معتصم؛ مارد است که کنیزی ترک تبار بود).

مختلف^۱، هارون دریافت که امین لیاقت خلافت را ندارد. اما به جهت قوت باند‌های عربی قدرت، توان عزل او را نداشت. از این‌رو، در سال ۱۸۳ هـ. ق. یعنی هشت سال پس از اخذ بیعت برای امین، این بار به عنوان ولی عهد دوم برای مأمون بیعت گرفت^۲ و برای آن‌که هیچ‌یک از دو برادر بر یکدیگر تعدی نکنند، عهدنامه‌های جداگانه‌ی شدید و غلیظ، نگاشته و به تأیید دو برادر رسانید و در سال ۱۸۶ هـ. ق.، عهدنامه‌ها را در کعبه به امانت گذاشت.^۳

از نکات مهم این عهدنامه‌ها وجود نوعی تقسیم قدرت میان دو برادر بود، بدین ترتیب که بخش خراسان و توابع آن، همراه با بخش‌های اداری و نظامی آن به مأمون سپرده شده بود و حق عزل او را برای امین قایل نشده بود.

اما امین پس از مرگ هارون و رسیدن به قدرت در سال ۱۹۳ هـ. ق.، به تحریک عناصر عربی پیرامون خود و به‌ویژه فضل‌بن ربیع و علی‌بن عیسی بن ماهان، مأمون را از ولایت‌عهدی عزل کرده و فرزند خود موسی را جایگزین او کرد و دستور داد که عهدنامه‌های داخل کعبه را بسوزانند.

این تصمیم امین، مورد اعتراض مأمون واقع شد و او با تکیه به تدبیرهای وزیر خود، فضل‌بن سهل و نیز نیروهای نظامی خراسان که در اختیار او قرار داشتند، متقابلاً به خلع امین اقدام کرد و در همین راستا، به جنگ با برادر پرداخت و بالاخره پس از مدت پنج سال کشمکش، توانست در سال ۱۹۸ هـ. ق.، شکست نهایی را بر او وارد ساخته و بغداد، مرکز حکومت او را تصرف کرده و به‌وسیله‌ی طاهربن حسین او را به قتل رساند.^۴ بدین ترتیب طومار حکومت امین بسته شد و در تاریخ به‌عنوان «مخلوع» معرفی گشت.^۵

در طی حکومت پنج‌ساله‌ی امین، مدینه نیز درگیر مناقشات سیاسی بین دو برادر بوده و از توجه به مسایل دیگر، از جمله فعالیت‌های فرهنگی شخصیتی مانند امام رضا علیه السلام غافل بودند. در طی این مدت، امام علیه السلام توانست بخش عظیمی از معارف اسلامی و شیعی را در میان مردم منتشر سازد که بخش مهمی از روایات آن حضرت علیه السلام تحت عنوان «مسند الامام الرضا علیه السلام» گردآوری شده است.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۵.

۲. همان.

۳. برای آگاهی از متن مفصل و غلیظ و شدید این عهدنامه بنگرید به تاریخ یعقوبی، ج ۲، صص ۴۱۶ تا ۴۲۱.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۲۶ و پس از آن؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۵۲ و پس از آن؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۹۸ و پس از آن.

۵. مروج الذهب، ج ۳، در موارد مختلف یاد کرد از او.



۱. ۲. ۳. عبدالله مأمون (حکومت: ۱۹۸ تا ۲۱۸ هـ. ق)

از دوره‌ی بیست ساله‌ی حکومت مأمون فقط آنچه که مربوط به بحث است. از آغاز حکومت وی تا شهادت امام رضا علیه السلام در سال ۲۰۳ هـ. ق می‌باشد.

دوره‌ی بیست ساله‌ی حکومت مأمون (۱۹۸ تا ۲۱۸ هـ. ق) را می‌توان با توجه به مرکزیت حکومت، به دو بخش ایران و بغداد تقسیم کرد.

دوره‌ی اول، شامل حضور مأمون در بخش‌های مختلف ایران همچون ری، سرخس، طوس و مرو می‌شود که در این دوره، مرکزیت حکومت، شهر مرو است و می‌توان سال‌های ۱۹۸ تا ۲۰۴ هـ. ق را در این دوره دانست و این نوشته، در همین دوره بحث می‌کند.

اما دوره‌ی دوم که از ورود وی به بغداد در سال ۲۰۴ هـ. ق^۱ تا مرگ او در نزدیکی‌های شهر طرسوس در مرز روم^۲ را شامل می‌شود، شامل فراز و نشیب‌های فراوانی از جهات مختلف سیاسی، اداری، علمی و کلامی است که خود بحث مستقلی را می‌طلبد.

در دوره‌ی اول، بیشترین تکیه مأمون، بر عنصر ایرانی بود که او را در سختی‌ها یاری کرده، و در جنگش علیه امین، او را به پیروزی رسانیده بود.

در این میان، بیشترین نقش، از آن خاندان ایرانی سهل بود که دو برادر با نام‌های حسن بن سهل و فضل بن سهل سرآمد این خاندان بودند. جالب آن است که بدانیم در حقیقت، مراکز اصلی حکومت مأمون، به دست این دو برادر اداره می‌شد؛ زیرا حسن بن سهل به عنوان حاکم بغداد، یعنی مرکز قبلی خلافت و مهم‌ترین شهر اسلامی آن زمان به انجام وظیفه می‌پرداخت و در این سوی، فضل بن سهل با لقب دریافتی «ذوالریاستین» [رئیس سپاه (امیر) و رئیس امور اداری (وزیر)] از مأمون، همه‌ی تشکیلات نظامی و اداری مرو را در اختیار داشت که در آن زمان به عنوان پایتخت حکومت معرفی می‌شد.

حتی به نظر برخی، فضل نقش عمده‌ای در ایده‌ی سپردن خلافت یا ولایت‌عهدی به امام رضا علیه السلام داشت.^۳

از مهم‌ترین نقش‌های فضل در این دوره، قرار دادن مأمون در سانسور شدید خبری بود.



۸۰

ب
ن
ن
ن
ن

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۸۱.

۲. همان، ص ۲۲۸.

۳. تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۷۵؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۸، شماره‌ی ۱۹ و ص ۱۷۵، شماره‌ی ۲۸.

در دوره‌ی حضور مأمون در مرو، شورش‌هایی در نقاط مختلف مملکت رخ می‌داد که مهم‌ترین آن، شورش خاندان عباسی در بغداد و خلع مأمون از حکومت بود که علت اصلی آن را، جایگاه حکومتی فضل و نیز سپردن ولایت عهدی به امام رضا علیه السلام می‌توان برشمرد.^۱ زیرا آن‌ها تصور می‌کردند که آینده‌ی چنین حکومتی یا افتادن به دست ایرانیان و یا غلطیدن در دامان علویان است و در هر دو حال این حکومت از دست خاندان عباسی خارج خواهد شد.

از مهم‌ترین تلاش‌های امام رضا علیه السلام در مرو آن بود که مأمون را از این سانسور خبری برهاند.^۲ او را به حرکت به سمت بغداد تشویق کند.^۳ و بدین ترتیب بود که مأمون در سال ۲۰۲ هـ. ق از مرو به سمت بغداد به راه افتاد.^۴

به هر حال از نوع گزارش‌ها به‌ویژه گزارش‌های شیعی، چنین برمی‌آید که فضل از همان آغاز رابطه‌ی حسنه‌ای با امام علیه السلام نداشت. در این گزارش‌ها چنین آمده که فضل از همان آغاز ورود امام علیه السلام به مرو، شخصی به نام هشام بن ابراهیم را به عنوان جاسوس بر امام علیه السلام گماشت.^۵ همچنین سعی فراوان داشت تا از هر چه نزدیک‌تر شدن رابطه‌ی امام علیه السلام با مأمون جلوگیری کند و لذا دستور داد تا دری که سکونت‌گاه امام علیه السلام را به منزل مأمون متصل می‌کرد، ببندند.^۶

۱. ۲. ۳. ۱. مسأله‌ی ولایت عهدی

بی‌شک مهم‌ترین مسأله‌ی سیاسی در این دوره در نزد امامیه، مسأله‌ی پیشنهاد خلافت از سوی مأمون به امام علیه السلام و نپذیرفتن آن و بالاخره پذیرفتن ولایت عهدی است. در این مورد، مورخان معمولاً با خوش‌بینی برخورد کرده و مأمون را دارای تمایلات شیعی دانسته‌^۷ و این عمل او را حاکی از نذر و عهد او می‌دانند. وی عهد کرده بود در صورت پیروزی بر مخلوع (امین)، خلافت را به شایسته‌ترین فرد از فرزندان ابوطالب واگذار کند.^۸

۱. الکامل، ج ۴، ص ۱۷۵.

۲. همان و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۷۳.

۳. همان‌ها.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۱.

۵. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۴.

۶. همان، ص ۱۶۵.

۷. مروج الذهب، ج ۴، ص ۵ و ۲۸.

۸. به عنوان مثال نک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۴ و مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۸ و الکامل، ج ۴، ص ۱۶۲ (بدون آن‌که سخنی از عهد بیاورند، علت آن را افضلیت، اورعیت و اعلمیت امام علیه السلام در نزد مأمون دانستند).



در دوره‌ی معاصر نیز برخی از مورخان اهل سنت بر روی این گزارش‌ها تکیه کرده و انگیزه‌ی مثبت مأمون را مورد تأیید قرار داده‌اند.^۱

در میان منابع روایی امامیه، گرچه گزارش‌هایی حاکی از نذر مأمون یافت می‌شود،^۲ اما بیشترین گزارش‌ها که معمولاً از نزدیک‌ترین افراد به امام علیه السلام و یا مأمون نقل شده، حاکی از سیاست‌بازی مأمون و وسیله قرار دادن امام علیه السلام برای رسیدن به اهداف سیاسی خود می‌باشد.^۳

مورخان معاصر شیعی با تحلیل‌های عمیق خود توانسته‌اند با استفاده از نصوص، بسیاری از اهداف سیاسی و پشت پرده‌ی مأمون را آشکار سازند که در این‌جا به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. زیر نظر گرفتن امام علیه السلام و فعالیت‌هایش
۲. کسب مشروعیت برای خلافت خود
۳. خلع سلاح کردن علویانی که به بهانه‌ی عدم مشروعیت عباسیان و اعتقاد به مشروعیت انحصاری حکومت آل‌علی علیهم السلام و فرزندان فاطمه علیها السلام دست به شورش می‌زدند.

۴. دنباطلب نشان دادن امام علیه السلام
۵. جدایی انداختن میان امام علیه السلام و شیعیانش.^۴
۶. سعی در جذب بیشتر خراسانیان که به خاندان اهل بیت علیهم السلام علاقه داشتند.
۷. زهر چشم گرفتن از عباسیان بغداد، که به دلیل تعصبات عربی از امین‌پردفاری می‌کردند و پس از وی، مأمون را به رسمیت نمی‌شناختند.^۵
۸. محصور کردن امام علیه السلام در کاخ عباسیان.

۹. انداختن شکاف میان امام علیه السلام و علویانی که در حال قیام بودند.
و اکاوی شخصیت سیاسی مأمون که از همان آغاز، زیرکی خود را به نمایش گذاشته بود. نیز نوع برخورد با امام رضا علیه السلام، به‌ویژه پس از ولایت‌عهدی (که نمونه‌ی بارز آن را می‌توانیم در جلوگیری از برگزاری نماز عید فطر به‌وسیله‌ی



۱. دولت عباسیان، صص ۱۳۳ و ۱۳۴.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۶۳ و كشف الغمّه، ج ۳، ص ۳۶۵.

۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، صص ۱۵۰ تا ۱۸۴ و بحارالانوار، ج ۴۹، صص ۱۲۸ تا ۱۵۶.

۴. الحیاء السیاسه للامام الرضا علیه السلام، صص ۳۶۳ تا ۳۹۶ و دولت عباسیان، ص ۱۳۹، (اضافات مصحح) و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۰ و پس از آن؛ برای آگاهی از اقدامات امام علیه السلام برای خنثی‌سازی این‌گونه اهداف، مراجعه شود به: الحیاء السیاسه، صص ۲۹۹ تا ۳۰۹ و دولت عباسیان، صص ۱۳۹ تا ۱۴۴ (اضافات مصحح).

۵. تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل‌بویه، ص ۷۱.

۶. تاریخ سیاست غیبت امام دوازدهم علیه السلام، ص ۵۲.

آن حضرت علیه السلام مشاهده کنیم)، نیز نوع برخورد وی با خاندان عباسی و تمایل او به جذب آنان، حرکت او به سمت عراق و بالاخره مسکوت گذاشتن مسأله‌ی سزاوارتر بودن اهل بیت علیهم السلام برای خلافت، پس از شهادت امام رضا علیه السلام، همگی حاکی از تأیید تمامی یا لاقلاً برخی از نکات فوق است. همچنان که انتخاب مسیر امام علیه السلام از مدینه تا مرو به گونه‌ای که از شهرهای شیعه‌نشین عبور نکنند،^۱ نیز مؤید مطلب فوق است.

۱. ۲. ۳. ۲. وفات یا شهادت امام رضا علیه السلام

مسأله‌ی مهم دیگر در نزد امامیه، مسأله‌ی شهادت یا رحلت امام علیه السلام است. در حالی که بیشتر امامیه، همانند شیخ صدوق^۲ و شیخ مفید^۳ علت از دنیا رفتن امام علیه السلام را مسموم شدن به دست مأمون و یا به‌وسیله‌ی او می‌دانند، برخی از مورخان تنها به ذکر مسمومیت امام علیه السلام اکتفا کرده^۴ و برخی دیگر ضمن نقل قول اتهام به مأمون، آن را بعید دانسته‌اند.^۵

مفصل‌ترین نوشته و تحقیق در این زمینه، تحقیق علامه سیدجعفر مرتضی عاملی است که با نقل دیدگاه‌های مختلف و بررسی آن‌ها، به خوبی توانسته با آوردن شواهد تاریخی و تحلیل آن‌ها، نقش مأمون را در این قضیه به اثبات برساند.^۶

در بحث‌های آینده خواهیم دید که با توجه به سیاست مأمون مبنی بر نزدیکی به عباسیان بغداد و حرکت او به سمت عراق در راستای اجرای این سیاست، او نمی‌توانسته است دو عامل شکاف میان خود و عباسیان یعنی فضل و امام رضا علیه السلام را به همراه خود وارد بغداد کند، زیرا در آن هنگام عباسیان احساس خطر بیشتری کرده و تلاش بیشتری برای سرنگونی مأمون از خود نشان می‌دادند و لاقلاً نمی‌توان نسبت به آرامش به‌ویژه در مرکز خلافت در آن هنگام خوش‌بین بود. چنان‌چه این نکته روشن است که بغداد مانند مرو نبود که مأمون از حمایت گسترده‌ی ایرانیان برخوردار باشد، زیرا ساکنان بغداد و مناطق اطراف عمدتاً عرب‌هایی بودند که از

۱. برای اطلاع تفصیلی از این مسیر و نیز علل انتخاب آن و نیز بحث درباره‌ی قدمگاه‌های فراوانی در نقاط مختلف مراجعه شود به: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه السلام از مدینه تا مرو، نوشته‌ی جلیل عرفان‌منش.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۷.

۳. الارشاد، ص ۶۱۱.

۴. مانند مروّج الذهب، ج ۴، ص ۵.

۵. همان.

۶. بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۳۱۱ و مرآة العقول، ج ۶، صص ۷۲ و ۷۳.



قتل امین که مظهر عنصر عربی در آن زمان بود، ناخشنود بودند. بنابراین حتی اگر مأمون را در مسأله‌ی ولایت عهدی دارای حسن نیت بدانیم، باید بپذیریم که با تغییر سیاست او مبنی بر جلب رضایت خاندان عباسی، چاره‌ای به جز برداشتن امام رضا علیه السلام از سر راه که از عوامل مهم اختلاف او و عباسیان است، وجود ندارد.

۱. ۲. ۳. ۳. علل عدم پذیرش خلافت

سؤال مهمی که ممکن است در این جا رخ نمایی کند آن است که چرا با آن‌که ائمه علیهم السلام بر روی مسأله‌ی عدم مشروعیت خلفا تکیه کرده و حکومت مشروع و آرمانی را، حکومت اهل بیت علیهم السلام می‌دانستند، حال که مأمون حکومتی آماده را به امام علیه السلام عرضه می‌کند، آن را نمی‌پذیرد؟ آیا این امکان وجود نداشت که امام علیه السلام در صورت پذیرش حکومت، بتواند تغییرات و اصلاحات جدی فراهم آورده و زمینه‌های اجرای بهتر احکام اسلامی را فراهم آورد؟

برای پاسخ به این سؤال با توجه به شواهد تاریخی و نیز مطالعه‌ی بستر سیاسی آن زمان باید به این چند نکته توجه کرد:

۱. مأمون در پیشنهاد و اگذارای خلافت جدی نبود! کشتن برادر در راه رسیدن به حکومت، بازگرداندن امام علیه السلام از نماز عید به علت ترس از به خطر افتادن خلافت، کشتن همه‌ی کسانی که مانند فضل بن سهل، خلافت را به خطر می‌اندازند، تنها بخشی از شواهد تاریخی عدم جدی بودن مأمون است.^۱

۲. ممکن است با پذیرش خلافت، مردم چنین تلقی کنند که امام علیه السلام، جریان حکومت و خلافت عباسیان را تاکنون تأیید کرده و لذا هم‌اکنون با اعتراف به حق داشتن مأمون در این واگذاری، آن را می‌پذیرد و این خود بزرگترین تأیید و اثبات مشروعیت برای عباسیان می‌باشد.

۳. در صورت پذیرش خلافت از سوی امام علیه السلام و با توجه به این که امام علیه السلام در مرو تنهاست، طبیعتاً مأمون حاکم اصلی پشت پرده بود، همه‌ی مقامات از او حساب برده و اوامر را اجرا می‌کنند، بنابراین مأمون می‌تواند به نام امام علیه السلام دست به هر کاری بزند. علاوه بر این که حتی چنین امکانی را دارد که می‌تواند امام علیه السلام را محصور کرده و از معاشرت و برخورد با دیگران باز دارد و خود دستوراتی را



۱. الحیة السیاسة للإمام الرضا علیه السلام، ص ۲۸۵ تا ۲۸۸.

از زبان امام علیه السلام به دیگران برساند و در پایان بدون هیچ سر و صدایی، امام علیه السلام را از بین ببرد.

۴. ایرانی‌ها گرچه تمایلات فراوانی نسبت به اهل بیت علیهم السلام داشتند، اما نباید تصور کرد که اولاً آن‌ها شیعه‌ی امام علیه السلام بودند، زیرا بسیاری از آن‌ها از اولیات مذهب تشیع ناآگاه بودند و ثانیاً باید توجه داشت که در هنگام مقایسه‌ی بین امام علیه السلام و مأمون و یا حتی امام علیه السلام و فضل، تضمینی وجود نداشت که جانب امام علیه السلام را بگیرند، بلکه مسأله کاملاً برعکس بود.

۵. با ملاحظه‌ی تاریخ حوادث آن زمان در می‌یابیم که شورش‌های فراوانی در سرتاسر مملکت اسلامی از سوی گروه‌های مختلفی مانند طرفداران خاندان عباسی، خوارج و حتی علویان برپا شده بود و امام علیه السلام در صورت رسیدن به خلافت، باید در مقابل تمامی این شورش‌ها می‌ایستاد و دست به کشتار آن‌ها می‌زد، آن هم کشتاری که می‌دانست بالاخره نتیجه‌اش به کام عباسیان خواهد بود.

۶. نباید تصور کرد که تمامی علویان شورشی که در میان آن‌ها، نیروهای زبده‌ی اجرایی وجود داشت، به عنوان بازوی اصلی امام علیه السلام باشند، زیرا بسیاری از آن‌ها از نظر اعتقادی همانند یک شیعه‌ی امامیه، امام علیه السلام را قبول نداشتند و چه بسا در آغاز و یا در میانه‌ی راه، به درگیری با او می‌پرداختند و بدترین حادثه، در آن زمان درگیری علویان با یکدیگر بود.

۷. خاندان عباسی و طرفدارانش مهم‌ترین مخالف این تصمیم بودند که حتی در مقابل مأمون ایستادند و واضح است که در مقابل امام علیه السلام با شدت بیشتری خواهند ایستاد و کمترین نتیجه‌ی تلاش آن‌ها، برپایی آشوب در مملکت اسلام و در نهایت تجزیه‌ی آن بود.

۸. علاوه بر آن‌که حتی در میان شیعیانی که امامت امام کاظم علیه السلام را قبول داشتند، گروه‌های قدرتمندی وجود داشتند که امامت امام رضا علیه السلام را نمی‌پذیرفتند که از آن‌ها با عنوان واقعه یاد می‌شود. این گروه‌های شیعی نیز در سرهای تازه‌ی از بُعد فرهنگی و علمی برای امام علیه السلام پدید می‌آوردند.

۹. مهم‌تر از همه، چنین حکومتی سلام نگفته باید خداحافظی می‌کرد، بدون آن‌که به کمترین اهداف خود برسد و ماندگاری آن در گرو ابزار دست دیگران باشد.

و در این هنگام شیعیان و مسلمانانی که از ده‌ها سال قبل، اخباری درباره‌ی حکومت آرمانی اهل بیت علیهم السلام شنیده بودند و این حکومت را مصداق آن تصور



می‌کردند، به کلی ناامید شده و حتی ممکن بود به این نتیجه برسند که وعده‌های ائمه علیهم‌السلام مبنی بر تشکیل حکومت صالح در آخرالزمان وعده‌ای بیش نبوده و یا واقعیت آن مثل همین حکومت می‌باشد.^۱

در بخش‌های آینده با برخی از کلیات گفته شده در بندهای فوق، آشنایی بیشتری پیدا می‌کنیم.

۲. جریان‌های مخالف حکومت

در دوره‌ی امامت امام رضا علیه‌السلام، حکومت‌های هارون، امین و مأمون با جریان‌های مخالف گوناگونی با گرایش‌های متفاوت درگیر بودند و نیروی فراوانی صرف مقابله با آن‌ها نمودند، چنان‌که هارون خود برای مقابله با یکی از این جریان‌ها یعنی علی‌بن عیسی‌بن ماهان در سال ۱۸۹ هـ. ق مجبور به حرکت به سوی ری و سپس خراسان شد^۲ و در طوس از دنیا رفت.



۸۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲.۱. خاندان عباسی و هواداران‌شان

شاید بتوان گفت همبستگی خاندان عباسی در دوران قیام خود علیه بنی‌امیه و نیز دوران تشکیل حکومت آن‌ها، مهم‌ترین رمز ماندگاری حکومت آنان بود.^۳

پایان دوران حکومت هارون در حقیقت پایان همبستگی و یکپارچگی خاندان عباسی بود، پایانی که مسبب آن، خود هارون بود که سیاست تعدد ولایت‌عهده‌ی را با شدت وحدت پیگیری کرد و در دوران زندگانی خود، مملکت اسلام را دو تکه کرده و بخشی را به امین و بخش دیگر را به فرزند دیگرش مأمون سپرده بود. نخستین شکاف در بیت عباسی پس از خلع مأمون از سوی امین پدید آمد که در این حادثه، گرچه اکثریت خاندان عباسی، به‌ویژه آن‌ها که در بغداد بودند، جانب امین را گرفتند، اما در برخی از نقاط مانند مکه و مدینه که داوودبن عیسی عباسی و فرزندش حکومت می‌کردند، به بیعت با مأمون روی آوردند.^۴

اما بیشترین شکاف در میان این خاندان حکومتگر، در زمان حکومت رسمی مأمون پس از سال ۱۹۸ هـ. ق پدید آمد که مرکز مخالفت، شهر بغداد بود.

۱. برای اطلاع بیشتر از برخی از موارد یاد شده مراجعه شود به: الحیة السیاسة للامام الرضا علیه‌السلام، صص ۲۸۵ تا ۳۰۴.

۲. الکامل، ج ۴، ص ۷۶.

۳. برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به: عباسیان از بعثت تا خلافت، نوشته‌ی محمدالله‌اکبری.

۴. الکامل، ج ۴، ص ۱۲۲.

طبق یک سرشماری در آن زمان عباسیان ساکن در بغداد، به رقمی حدود ۳۳ هزار نفر می‌رسیدند^۱ که بیشتر آن‌ها از سیاست‌های مأمون همچون انتقال مرکزیت از بغداد به مرو، ترجیح عنصر ایرانی بر عنصر عربی، بهادادن بیش از حد به فضل و برادرش حسن و بالاخره ماجرای ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام و مماشات با علویان، بسیار عصبانی بودند.

مأمون از همان آغاز پیروزی، در سال ۱۹۸ هـ. ق، حسن بن سهل را والی عراق کرد.^۲ اما هنگامی که پس از درگیری‌های فراوان با مخالفان، در مسیر خود به بغداد، وارد آن شهر شد، گروه‌هایی از بغدادیان از در مخالفت با او درآمده و به نزد محمد بن صالح بن منصور عباسی رفته و به بهانه‌ی حمایت از خاندان عباسی، خواستار اخراج حسن شدند.

محمد بن صالح نیز جانب احتیاط را رها نکرده و از آن‌ها برای مأمون بیعت گرفته و خود جانشین حسن شد.^۳

در این هنگام حسن بن سهل از بغداد به سمت واسط فرار کرده و از آنجا مبارزات خود علیه بغدادیان را سامان می‌داد.^۴

اما با شنیدن خبر ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام در محرم سال ۲۰۲ هـ. ق. بغدادیان احساس خطر بیشتری کرده و رأساً اقدام به خلع مأمون نمودند و با یکی از شخصیت‌های عباسی به نام ابراهیم بن مهدی برای خلافت بیعت کردند و او را ملقب به مرضی کردند که در حقیقت شبیه‌سازی لقب امام رضا علیه السلام بود.

مأمون با شنیدن اخبار بغداد برای تسلط بر مرکز حکومت و پایان دادن به این اختلافات، به سمت عراق حرکت کرد و چنانچه اشاره شد، موانع آشتی میان خود و بغدادیان را که همانا فضل بن سهل و امام رضا علیه السلام بودند، در میانه‌ی راه، از سر راه برداشت و بالاخره در سال ۲۰۴ هـ. ق. وارد بغداد شد.^۵

از دیگر افراد خاندان عباسی که پس از ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام به مخالفت با مأمون پرداخت و از پوشیدن لباس سبز خودداری کرد و به خلع مأمون اقدام کرد، حاکم عباسی بصره؛ اسماعیل بن جعفر بن سلیمان بود که مأمون، سپاهی به فرماندهی عیسی بن یزید جلودی برای سرکوبی او فرستاد و اسماعیل فرار را بر

۱. همان، ص ۱۵۸.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۵.

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۰ و الکامل، ج ۴، ص ۱۵۹.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۰ و الکامل، ج ۴، ص ۱۶۳.

۵. الکامل، ج ۴، ص ۱۸۱.



قرار ترجیح داد.^۱

جریان مخالفت نصر بن شیبث را نیز می‌توانیم در همین راستا ذکر کنیم؛ او که از خاندان عباسی نبود، قیامی عربی تشکیل داده و در سال ۱۹۹ هـ. ق علیه مأمون و به دفاع از بنی‌عباس، در شهر جزیره قیام کرد^۲ و از آن‌جا که قیام او عباسی بود، حاضر نشد پیشنهاد علویان را مبنی بر کمک به خود بپذیرد.^۳

این قیام که بعدها شدت گرفت و شخصیت‌هایی همچون طاهر بن حسین (ذوالیمین) و فرزندش (طلحه) را به خود مشغول داشت، مدت ده سال یعنی تا سال ۲۰۹ هـ. ق ادامه داشت و بالاخره در این سال شکست خورده و او را در صفر سال ۲۱۰ هـ. ق به نزد مأمون آوردند.^۴

بدین ترتیب در این زمان مأمون توانست با سیاست‌های نظامی و دیپلماتیک خود، دوباره به سمت یکپارچه ساختن خاندان عباسی و سرکوب مخالفان خود اقدام نماید، به‌گونه‌ای که بعد از نصر، هیچ کس به طرفداری از خاندان عباسی علیه مأمون اقدامی نکرد.



۸۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲.۲. خوارج

خوارج که پس از داوری حکمیت بین امام علی علیه السلام و معاویه، برای اولین بار به صورت منسجم پدید آمدند،^۵ در طول قرون اولیه‌ی اسلامی همیشه با عملیات نظامی خود اسباب دردسر برای حکومت‌های رسمی، اعم از امویان و عباسیان و نیز حکومت‌های محلی را فراهم می‌آوردند.^۶

البته شاید بتوان در موارد فراوانی میان عملیات نظامی آن‌ها و فعالیت‌های عقیدتی که در قالب تشکیل فرقه‌های مختلف در درون جامعه‌ی اسلامی انجام می‌دادند، تفکیک قایل شد.^۷

از نظر نظامی شاید بتوان گفت خطرناک‌ترین و گسترده‌ترین عملیات نظامی خوارج در زمان مورد بحث، یعنی دوره‌ی امامت امام رضا علیه السلام (۱۸۳ تا ۲۰۳ هـ. ق) رخ داد.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۴، صص ۴۴۸ و ۴۴۹.

۲. الکامل، ج ۲، ص ۱۵۱.

۳. همان.

۴. همان، صص ۲۰۱ و ۲۰۲.

۵. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۸۶.

۶. به عنوان مثال مراجعه شود به: کتب تاریخ عمومی که به صورت سال‌شمار نوشته شده؛ مانند: تاریخ طبری و الکامل این‌اثر، ذیل حوادث سال‌های مختلف و نیز تاریخ فرق اسلامی، صص ۳۲۷ تا ۳۲۷.

۷. برای اطلاع از این فرقه‌ها و اندیشه‌های آنان مراجعه شود به: تاریخ فرق اسلامی، ج ۱، صص ۳۲۷ تا ۳۸۲.

این حرکت به رهبری یکی از دهقانان ایرانی، به نام حمزه آذرک رُخ داد که به مذهب خوارج درآمده بود. او شورش خود را در سال ۱۷۹ یا ۱۸۰ هـ. ق آغاز کرد و محل عملیات خود را شرق دنیای اسلامی به ویژه خراسان و سیستان قرار داد. او در عملیات‌های مختلف به غارت شهرهایی همچون بادغیس، پوشنگ، هرات، ترشیز و بیهق پرداخت و بارها در درگیری‌های خود با سپاه عباسیان، به آنان شکست سختی وارد آورد که مهم‌ترین آن‌ها، پیروزی بر سپاه عیسی بن علی بن عیسی بن ماهان بود که از طرف پدرش، علی بن عیسی حاکم خراسان مأمور دفع شورش خوارج شده بود.

یکی از مهم‌ترین علل گسترش شورش او، آن بود که او مردم را از دادن خراج و مالیات به حکومت منع کرده و خود نیز مالیات نمی‌گرفت.

مأمون نیز در هنگام حضور خود در خراسان، به شدت با حمزه درگیر بود، اما نمی‌توانست کاری از پیش ببرد، او پس از ورود به بغداد، کار دفع شورش حمزه را به خاندان طاهریان سپرد و آن‌ها نیز علی‌رغم تلاش فراوان خود، از حمزه شکست خوردند. حتی در مقاطعی شهرهای بزرگی چون نیشابور، دستخوش غارت خوارج می‌گردید و خراسان دچار آشوب و به‌هم‌ریختگی می‌شد.

اما بالاخره عبدالله بن طاهر طاهری (حکومت ۲۱۳ تا ۲۳۰ هـ. ق) توانست با ایستادگی فراوان تنها خراسان را از وجود خوارج پاک کند، اما همچنان سیستان در تصرف حمزه بود.

بالاخره شورش حمزه با مرگ وی در سال ۲۱۳ هـ. ق فروکش کرد.^۱

۳.۲. علویان

۳.۲.۱. پیشینه‌ی قیام‌های علویان

علویان، یعنی خاندان‌های منتسب به امام علی علیه السلام از جمله معدود گروه‌هایی بودند که پیرو اختلافات سیاسی و کلامی که با حکومت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس داشتند، به مجرد به دست آوردن فرصت، به فاز نظامی نیز روی آورده و قیام‌هایی را علیه این حکومت‌ها سامان می‌دادند که البته بیشتر این قیام‌ها به علل مختلف دچار ناکامی می‌شد.^۲

در دوره‌ی بنی‌امیه قیام‌های علویان بیشتر توسط شاخه‌ی حسینیان این خاندان

۱. با اقتباس از تاریخ خلافت عباسی، صص ۶۱ تا ۶۳ و صص ۷۹ تا ۸۳.
۲. برای آگاهی از برخی علل ناکامی آن‌ها مراجعه شود به: کتاب جنبش حسینیان، تألیف الهی‌زاده.



انجام می‌گرفت که از آن جمله می‌توانیم از قیام زیدبن علی بن حسین (ع) (سال ۱۲۱ و ۱۲۲ هـ. ق) و قیام فرزندش یحیی (۱۲۶ هـ. ق) یاد کنیم.

اما در اواخر این دوره محوریت این قیام‌ها، به شاخه‌ی حسینیان منتقل شد که تعداد زیادی از افراد این خاندان، به دور محمدبن عبدالله بن حسن بن حسن (ع) بن علی (ع) بن ابی طالب معروف به نفس زکیه جمع شده و با او علیه بنی‌امیه بیعت کردند. این بیعت که در سال ۱۲۶ هـ. ق در محلی در نزدیکی مکه به نام ابواء انجام شد با عنوان مؤتمرالابواء (کنفرانس ابواء) معروف است که در آن تمامی علویان به‌جز امام صادق (ع) و تمامی عباسیان و از جمله ابراهیم و ابوالعباس سفاح (خلیفه‌ی اول عباسی ۱۳۲ تا ۱۳۶ هـ. ق) و منصور (خلیفه‌ی دوم عباسی ۱۳۶ تا ۱۵۸ هـ. ق) با او بیعت کردند.^۱

در این جلسه، امام صادق (ع) ادعای مهدویت محمدبن عبدالله^۲ را زیر سؤال برده و ناکامی قیام او را پیش‌بینی کرده و حتی پس از بیرون رفتن از جلسه، به حکومت رسیدن عباسیان و از جمله منصور را پیشگویی کرد.^۳

به هر حال پیشگویی امام صادق (ع)، بعدها صحّت خود را اثبات کرد، زیرا عباسیان از چند دهه قبل، نیروهای خود را ساماندهی کرده و با تشکیل سازمانی مخفی و عریض و طویل با عنوان "سازمان دعوت" نیروهای خود را ساماندهی کرده و بالاخره با برنامه‌ریزی منظم و با تکیه بر نیروهای خراسانیان توانستند به حکومت برسند.

عباسیان و به‌ویژه منصور پس از رسیدن به حکومت، با توجه به شناختی که از توانایی و قدرت علویان و نیز ادعاهای آن‌ها داشتند، به شدت در صدد مقابله با آن‌ها برآمدند. از این‌رو علویان و از جمله رهبر آن‌ها - محمدبن عبدالله - مجبور به زندگی مخفیانه شدند تا آن‌که سرانجام بر اثر فشارهای منصور از این زندگی مخفیانه به ستوه آمده و بالاخره در سال ۱۴۵ هـ. ق محمد در مدینه^۴ و برادرش ابراهیم در بصره^۵ قیام خود را آغاز کردند که سرانجام هر دو قیام، ناکامی و کشته شدن دو برادر و پیروانشان بود.^۶



۹۰

بسم الله الرحمن الرحيم

۱. مقاتل الطالبيين، صص ۲۰۶ و ۲۰۷ و الارشاد، صص ۵۲۶ و ۵۲۷.
۲. برای آگاهی از ادعای مهدویت او رک: مقاتل الطالبيين، صص ۲۳۷ تا ۲۴۵.
۳. همان.
۴. برای آگاهی از این سازمان رک: عباسیان از بعثت تا خلافت، صص ۱۲۵ تا ۱۴۰.
۵. الکامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۵۶۳ و پس از آن؛ مقاتل الطالبيين، ص ۲۵۷ و پس از آن.
۶. همان، ص ۵۸۳ و پس از آن.
۷. برای تحلیل علل ناکامی این قیام‌ها رک: قیام‌های شیعه در عصر عباسی، صص ۹۷ تا ۱۲۷ درباره‌ی محمدبن عبدالله و صص ۱۲۹ تا ۱۴۸ درباره‌ی ابراهیم.

این شکست، حسینیان را از اندیشه‌ی قیام بازداشت و آن‌ها در صدد بازسازی نیروهای خود برای قیامی دیگر برآمدند، که بالاخره توانستند ۲۴ سال بعد یعنی در سال ۱۶۹ هـ. ق، قیام مهم دیگری به رهبری حسین بن علی بن حسن (معروف به شهید فخ یا صاحب فخ) در مدینه علیه هادی عباسی (حکومت ۱۶۹ تا ۱۷۰ هـ. ق) سامان دهند که آن نیز نتیجه‌ای جز شکست در بر نداشت.^۱ اما دو نفر از نجات یافتگان این قیام هر کدام توانستند در شرق و غرب دنیای اسلام، قیام‌های بزرگتری را علیه حکومت عباسیان سامان دهند.

در شرق، یحیی بن عبدالله بن حسن، توانست در سال ۱۷۶ هـ. ق با کمک مردمان دیلم، آن سامان را به تصرف درآورده و در مقابل حکومت هارون ایستادگی کند، اما هارون از راه دیپلماسی وارد شده، و توانست با کمک تدبیرهای فضل بن یحیی برمکی، یحیی را فریفته و با وعده‌ی امان، او را به بغداد کشانیده و بالاخره با بهانه‌های واهی او را زندانی کرده و سپس به قتل برساند.^۲

اما در غرب، برادرش ادریس بن عبدالله توانست به شمال آفریقا و سرزمین مغرب فرار کرده و در آن‌جا با کمک قبایل بربر در مقابل حکومت هارون ایستادگی کرده و بالاخره اولین دولت شیعی را با عنوان دولت ادریسیان در سال ۱۷۲ هـ. ق بنیان‌گذاری کند.^۳

هارون چون نتوانست از راه نظامی این دولت را سرنگون کند، در سال ۱۸۱ هـ. ق در همسایگی آن یعنی افریقیه (تونس فعلی) دولت نیمه مستقل اغلیبان را به رهبری ابراهیم بن اغلب تشکیل داد تا سیاست‌های حکومت مرکزی را در مقابل دولت نوپای ادریس به انجام برساند.^۴

۲.۳.۲. قیام‌های علویان در دوره‌ی امامت امام رضا

در دوران بیست ساله‌ی (۱۸۳ تا ۲۰۳ هـ. ق) امامت امام رضا علیه السلام، به جز در چهار سال آخر، قیام مهمی از جانب علویان علیه حکومت ثبت نشده است.

۱. مقاتل الطالبیین، صص ۴۳۱ تا ۴۶۰ و الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۱ و برای تحلیل این قیام رک: جهاد الشیعه، صص ۲۵۸ تا ۲۷۶ و قیام‌های شیعه در عصر عباسی، صص ۱۷۱ تا ۱۹۲.

۲. مقاتل الطالبیین، صص ۴۶۳ و پس از آن؛ الکامل، ج ۴، ص ۳۲؛ جهاد الشیخ، صص ۲۸۱ تا ۲۹۴؛ قیام‌های شیعه در عصر عباسی، صص ۱۷۱ تا ۱۹۲.

۳. مقاتل الطالبیین، صص ۴۸۷ تا ۴۹۱؛ برای اطلاع از دولت ادریسیان (ادارسه) رک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱، صص ۵۶۱ تا ۵۶۵؛ مقاله‌ی «آل ادریس» و نیز قیام‌های شیعه در عصر عباسی، صص ۱۹۳ تا ۲۰۸.

۴. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۳؛ برای اطلاع از دولت اغالبه رک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۲، صص ۶۳۱ تا ۶۳۳؛ مقاله‌ی «بنی اغلب»، نوشته‌ی محمدنوری.



اما نکته‌ی تعجب‌آمیز آن است که آن‌ها از فرصت درگیری میان امین و مأمون در سال‌های ۱۹۳ تا ۱۹۸ هـ ق بهره نبرده و در این زمان که بهترین موقعیت برای پیروزی بوده، دست به هیچ قیامی نزدند. هنوز یک‌سال از پیروزی مأمون در سال ۱۹۸ هـ ق نگذشته، علویان قیام‌های سرتاسری خود را آغاز می‌کنند.

این قیام‌ها که عمدتاً قبل از مسأله‌ی ولایت‌عهدی، در رمضان سال ۲۰۱ هـ ق رخ داده، دارای ویژگی‌هایی است که برخی از آن‌ها را می‌توان علت هراس مأمون و نیز باعث انگیزش او مبنی بر طرح مسأله‌ی ولایت‌عهدی دانست. به‌ویژه آن‌که چنان‌چه خواهیم دید، فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام یعنی برادران امام رضا علیه السلام در این قیام‌ها نقش فعالی بر عهده دارند و حتی در مدت زمان کوتاهی برخی از مهم‌ترین مناطق مانند یمن، بصره، اهواز و فارس در اختیار آن‌ها قرار می‌گیرد.^۱ بعضی از این ویژگی‌ها را می‌توان فراوانی قیام‌ها، گستردگی جغرافیایی، اشتراک هر دو خاندان حسنی و حسینی در این قیام‌ها، دانست. همچنان‌که علوی بودن رهبران قیام و انتساب نزدیک‌تر آن‌ها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قریشی بودن آن‌ها، همچنین تأکید بر روی شعار «الرضا علیه السلام من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم» برای تعیین خلیفه^۲ و دعوت آن‌ها به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امر به معروف و نهی از منکر^۳ باعث هراس بیشتر مأمون می‌گردید. زیرا امور اخیر عمدتاً همان اموری بود که عباسیان با طرح آن به حکومت رسیده بودند، درحالی که هم‌اکنون رقیبی با قدرت رقابتی بیشتر، همان امور را مطرح کرده و مشروعیت عباسیان را زیر سؤال می‌برد. حال برای روشن‌تر شدن مطلب به ذکر بیان تفصیلی مهم‌ترین این قیام‌ها می‌پردازیم:



۹۲

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۲. ۳. ۱. قیام ابن طباطبا و ابوالسرایا

محمدبن ابراهیم بن اسماعیل (۱۷۳ تا ۱۹۹ هـ ق) معروف به ابن طباطبای^۴ علوی از نوادگان امام حسن علیه السلام بود که در دهم جمادی الآخر سال ۱۹۹ هـ ق قیام خود

۱. الکامل، ج ۴، ص ۱۴۹.

۲. مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۳.

۳. همان.

۴. طباطبا، لقب پدرش (ابراهیم) بود و دربار‌های وجه تسمیه‌ی آن گفته‌اند که او اثر گرفتگی زبان حرف قاف را طاء تلفظ می‌کرده و از این‌رو قبا را طبا می‌گفته است و برخی دیگر نیز گفته‌اند طباطبا به زبان نبطی به معنای سید السادات است و هنگامی که او از زندان منصور آزاد شده و در بین‌النهرین میان نبطیان ساکن شد او را به این لقب خواندند. گفته شده وجه دوم از اعتبار بیشتری برخوردار است. (دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، مقاله‌ی «آل طباطبا»، نوشته‌ی حسن یوسفی اشکوری)

را در کوفه آغاز کرد و با شعار «الرضا» من آل محمد علیهم السلام و عمل به کتاب و سنت، مردم را به سوی خود فراخواند.^۱

اصالتاً او از خاندانی علوی بود که قیام و مبارزه علیه حکومت در آن امری شناخته شده بود، زیرا پدرش ابراهیم به علت اعتراض به حکومت عباسی همیشه تحت تعقیب بود و مدتی را نیز در زندان به سر برد. جدش اسماعیل معروف به اسماعیل دیباج همراه حسین بن علی در سال ۱۶۹ هـ. ق علیه حکومت‌های عباسی قیام کرده و در حادثه‌ی فخ به همراه پسرش حسن کشته شد.^۲

از این رو عجیب نیست که محمد نیز در همان آغاز جوانی به دنبال قیام باشد، گرچه ممکن است بهانه‌هایی همچون استبداد حسن بن سهل، به عنوان یکی از انگیزه‌های این قیام ذکر شود.^۳ اما برانداختن خلافت نامشروع عباسی و احراز قدرت سیاسی، بهانه‌هایی بوده که از دیرباز در این خاندان وجود داشته است. از ویژگی‌های مهم این قیام که در قیام‌های دیگر کمتر مشاهده می‌شود، ائتلاف با فردی، مشهور به «ابوالسرایا» است که او را به عنوان فرماندهی نظامی سپاه خود برگزیده بود.

سرّی بن منصور شبیانی معروف به ابوالسرایا از اهالی جزیره بود که در زمان درگیری بین امین و مأمون به سپاه هرثمه بن اعین پیوسته بود.

اما پس از مدتی به علت اختلاف نظر با هرثمه در امور مالی و مقدار پرداختی، از او جدا شده و خود گروهی مستقل تشکیل داد و پس از درگیری و غارت چند شهر، بالاخره با ابن طباطبای ملاقات کرده و آمادگی خود را برای پیوستن به او اعلام کرد.^۴ سپس این دو، قیام خود را در کوفه اعلام نموده و به مقابله با حکومت پرداختند و محمد خود را امیرالمؤمنین خواند.

در این زمان حسن بن سهل از سوی مأمون فرماندهی عراق بود که چند مرتبه، سپاهیان را برای خاموش کردن این قیام گسیل کرد، اما همگی آنان شکست خوردند. ابوالسرایا پس از پیروزی بر اولین سپاه بغداد، دچار اختلاف دیدگاه با محمد شد؛ زیرا محمد او را به جهت شبیخون به دشمن و گرفتن غنائم و حمله به دشمن بدون دعوت آن‌ها به حق، توبیخ کرده بود.^۵



۹۳

مؤرخان شیعه

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۴۷ و مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۳.

۲. مقاله‌ی «آل طباطبایا»، ص ۵۶.

۳. الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۴۷.

۴. الکامل، ج ۴، ص ۱۴۸ و مقاتل الطالبیین، ص ۵۲۱.

۵. همان.



از این‌رو در برخی از منابع، مرگ ناگهانی محمدبن ابراهیم را در این زمان، توطئه‌ای از سوی ابوالسرایا دانسته و او را عامل مسمومیت محمد معرفی می‌کنند.^۱ پس از وفات محمد، ابوالسرایا نوجوانی امرد و نوبالغ به نام محمدبن محمدبن زید را که از نوادگان امام سجاد علیه السلام بود به رهبری دینی قیام گماشت و در حقیقت خود همه کاره‌ی قیام شد.^۲

ابوالسرایا پس از پیروزی‌های متعدد بر سپاه حسن بن سهل، حکومت خود را تثبیت کرده و به ضرب سکه اقدام کرد و لشکریان خود را به نواحی اطراف، همچون "بصره" و "واسط" فرستاد و برای شهرهای مختلف، حاکمانی را تعیین کرد که تعدادی از آن‌ها از بزرگان علوی بودند که از آن جمله می‌توانیم از افراد زیر نام ببریم؛

ابراهیم فرزند امام موسی کاظم علیه السلام، حاکم یمن

برادرش اسماعیل، حاکم فارس

برادر دیگرش زید، حاکم اهواز

محمدبن سلیمان از نوادگان امام حسن علیه السلام، حاکم مدائن

حسین‌بن حسن معروف به ابن افضس از نوادگان امام حسن علیه السلام، حاکم مکه^۳ اما اوج‌گیری قیام ابوالسرایا، مأمون و حسن‌بن سهل را وادار به عکس‌العمل شدیدتری کرده و هرثمه‌بن اعین از بزرگ‌ترین فرماندهان نظامی خود را به مقابله با او فرستادند که بالاخره در جنگ و گریزهای متعدد و نیز استفاده از نیرنگ، ابوالسرایا در کوفه شکست خورده و به همراه محمدبن محمدبن زید و برخی از سپاهیان شبانه از کوفه فرار کردند و شهر به شهر آواره شدند تا بالاخره در شهر شوش با حاکم آن - حسن بن علی مأمونی - درگیر شده، و به همراه تعدادی از یارانش به سمت «جلولاء» فرار کرده و در آن‌جا به همراه یارانش به دست شخصی به نام حماد کُند غوش (کندگوش، سنگین گوش) اسیر شد و حماد، اسرا را به بغداد نزد حسن‌بن سهل فرستاد و حسن، ابوالسرایا را کشته و محمدبن محمد را همراه با سر ابوالسرایا به نزد مأمون فرستاد.^۴

مأمون ضمن تعجب از کم سنی او، وی را زندانی کرده و پس از چهل روز

۱. الکامل، ج ۴، ص ۱۴۹.

۲. همان.

۳. همان و مقاتل الطالبیین، ص ۵۳۳.

۴. الکامل، ج ۴، ص ۱۵۲ و مروّج الذهب، ج ۴، ص ۲۷ و تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۴۲۷؛ یعقوبی درباره‌ی رفتار حسن‌بن سهل با محمدبن محمدبن زید چنین آورده است: «فقرّبه وادناه و برّه و قال له: لاخوف عليك لعن الله من غرّك».

او را مسموم کرد.^۱ بدین ترتیب قیام ابوالسرایا که در گزارش‌های اغراق‌آمیز گفته شده که باعث قتل دویست هزار نفر از سربازان حکومتی شد^۲ به پایان رسید.^۳ اما شاخه‌های دیگر علویان که برخی از آن‌ها قبلاً از کارگزاران ابوالسرایا بودند به قیام خود ادامه دادند.

در منابع شیعی در مورد کیفیت تعامل امام علیه السلام با نهضت ابوالسرایا و ابن طباطبا تنها یک گزارش آمده است که ناقل آن محمدبن ائرم است که از سوی محمدبن سلیمان علوی که در آن زمان حاکم مدینه از سوی ابوالسرایا بود، نقل شده است. محمدبن ائرم نقل می‌کند که هنگام نصب محمدبن سلیمان، علویان و خاندان‌های دیگر قریش با او بیعت کردند و سپس به او متذکر شدند که اگر از ابوالحسن امام رضا علیه السلام نیز بیعت گرفته شود، اتفاق بیشتری حاصل می‌شود، اما هنگامی که فرستاده‌ی آنان به نزد امام علیه السلام رفت، امام علیه السلام به او فرمود که بعد از گذشت بیست روز به نزد شما خواهیم آمد. اما هنوز هجده روز نگذشته بود که سپاهیان جلودی که از سوی مأمون برای سرکوب علویان مدینه فرستاده شده بودند، علویان را شکست داده و مجبور به فرار کردند. در همین زمان امام علیه السلام، محمدبن ائرم را در مسیری ملاقات کرده و به او فرمود که آیا بیست روز گذشته است یا خیر؟^۴

این گزارش در صورت صحت حاکی از تیزیابی امام علیه السلام و پیش‌بینی یا پیشگویی شکست این قیام خام دارد و واضح است که در صورت ورود امام علیه السلام در این قیام، پیامدهای این ناکامی به حساب امام علیه السلام نیز نوشته می‌شد.

۲.۲.۳. قیام محمد فرزند امام صادق علیه السلام معروف به دیباج

گفته شده است که او به علت زیبایی و ابهت، ملقب به دیباج شده است.^۵ در برخی از منابع امامیه، محمد به عنوان شخصیتی سخاوتمند، شجاع و عابد معرفی شده است و درباره‌ی او گفته شده که یک روز در میان روزه‌دار بود.^۶ همچنین درباره‌ی او گفته شد که معتقد به نظریه زیدیه، مبنی بر وجوب قیام با

۱. مقال الطالین، ص ۵۴۹.

۲. همان، ص ۵۵۰.

۳. برای اطلاع بیشتر از این قیام مراجعه شود به: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، مقاله‌ی «ابوالسرایا»، نوشته‌ی علی بهرامیان، صص ۵۱۲ تا ۵۱۴.

۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، صص ۲۲۴ و ۲۲۵.

۵. مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷.

۶. الارشاد، ص ۵۵۷.





شمشیر بود و هنگامی که قیام کرد، عده‌ی زیادی از زبیدی‌های جارودیه^۱ به او پیوستند.^۲ درباره‌ی علت اولیه قیام او گفته شده است که هنگامی که برای او نامه‌ای را خواندند که در آن شخصی به حضرت فاطمه علیها السلام و دیگر اهل بیت علیهم السلام دشنام داده بود، غضبناک شده و بلافاصله به داخل خانه‌ی خود رفته و با لباس جنگی بیرون آمد.^۳ او در آغاز یعنی در سال ۱۹۹ هـ. ق در مکه و دیگر مناطق حجاز دعوت خود را به طرفداری از ابن طباطبا آغاز کرد و پس از وفات ابن طباطبا، خود را امیرالمؤمنین خوانده و مردم را به سوی خود فرا خواند.^۴

به نظر می‌رسد این قیام از جهات مختلفی همچون رهبری نیروهای جنگی، سازماندهی و قدرت نظامی در وضعیت مناسبی قرار نداشته است.^۵ به عنوان مثال، درباره‌ی نیروهای او گفته شده است که عده‌ای از طبقات پایین مکه، اعراب بیابانی و سیاهانی که در کار آبرسانی به مکه مشغول بودند، به او پیوسته بودند.^۶ از همین رو، در مقابل قوای عباسی که رهبری آن را، اسحاق بن موسی عباسی فرماندار یمن به عهده داشت، تاب مقاومت نیاورده و به زودی شکست خوردند و محمد پس از مدتی جنگ و گریز طلب امان کرده و هنگامی که امان او پذیرفته شد، در مکه خطبه خوانده و وفاداری خود به بیعت با مأمون و خلع خود از امیرالمؤمنینی را اعلام کرد.^۷

پس از آن، او را به نزد مأمون در مرو فرستادند و مأمون از وی استقبال کرده و در مدت کمی که نزد او بوده احترام او را نگاه می‌داشته.^۸ تا این که وی در سال ۲۰۱ هـ. ق از دنیا رفت و مأمون خود جنازه‌ی وی را در قبر گذاشت. وقتی از او علت این کار را پرسیدند، جواب داد: این خویشاوندی‌ای است که در مدت دویست سال قطع شده است.^۹

۱. جارودیه، زیر فرقه‌ای از زبیدی‌ها بودند که قابل به خروج با شمشیر بوده و شرط پذیرش ادعای امامت را فقط قیام با شمشیر می‌دانستند. آن‌ها از دو خلیفه‌ی نخست برائت جستند و آن‌ها را کافر می‌دانستند؛ برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقاله‌ی جارودیه در دانشنامه‌ی جهان اسلام، محمد کاظم رحمتی، ج ۹، صص ۲۳۹ تا ۲۴۲.

۲. الارشاد، ص ۵۵۷.

۳. مقاتل الطالیین، ص ۵۳۸.

۴. مروج الذهب، ج ۴، ص ۲۷؛ مسعودی در این‌جا تذکر می‌دهد که در میان قیام کنندگان آل محمد علیهم السلام نه قبل از او و نه بعد از او، کسی خود را امیرالمؤمنین نخوانده است.

۵. جهاد الشیعه، صص ۳۴۱ و ۳۴۹.

۶. همان.

۷. الکامل، ج ۴، ص ۱۵۴.

۸. الارشاد، صص ۵۵۶ و ۵۵۷.

۹. مقاتل الطالیین، ص ۵۴۱ و الارشاد، ص ۵۵۷.

۲. ۳. ۲. ۳. قیام حسین بن حسن معروف به ابن افضس

او از نوادگان امام سجاد علیه السلام بود که از طرف ابوالسرایا در سال ۱۹۹ هـ. ق. والی مکه شد.^۱ اما بعد از وفات ابن طباطبا، مردم را به سوی امامت خود خواند و با این داعیه، با امیرالحاج (حجاج) منصوب از سوی مأمون یعنی داود بن عیسی درگیر شده و او را از منی فراری داد و خود در عرفات به عنوان رهبر حجاج با مردم نماز خواند. سپس به مکه بازگشت و پرده‌ی خانه‌ی خدا را تعویض کرد.^۲ در برخی از منابع چنین آمده که او و یارانش در مکه خوش رفتاری نکرده و حتی طلای ستون‌های مسجدالحرام و اموال خزانه‌ی کعبه را میان خود تقسیم کردند و از این جهت مردم از آن‌ها روی گردان شدند و به این علت ابن افضس صلاح را بر آن دید که به سمت محمد بن جعفر دیباج رفته و او را تشویق به ادعای امامت کند، از آن به بعد ابن افضس در کنار دیباج به فعالیت خود ادامه داد.

۲. ۳. ۲. ۴. قیام زید معروف به زیدالنار

چنانچه اشاره شد، زید فرزند امام کاظم علیه السلام در آغاز سال ۱۹۹ هـ. ق. از سوی ابوالسرایا، فرماندار اهواز شد. اما او به این منصب قانع نشده و به بصره حمله کرد و عباس بن محمد جعفری را که از سوی ابوالسرایا نصب شده بود، از آنجا اخراج کرد.^۳

او به جهت شدت عداوتی که با بنی عباس داشت خانه‌ها و اموال بنی عباس را در آن شهر به آتش کشید و از این رو به «زید النار» معروف گشت.^۴ او سپس در درگیری با عیسی جلودی که از طرف مأمون برای سرکوبی او فرستاده شده بود، شکست خورده و اسیر شده و به مرو نزد مأمون فرستاده شد.

آخرین گزارش درباره‌ی زید آن است که او در پایان عمر، ندیم منتصر عباسی (۲۴۸ هـ. ق.) بود.^۵ برخی از شرح حال نویسان، مرگ او را در سال ۲۵۰ هـ. ق. دانسته‌اند.^۶



۱. الکامل، ج ۴، ص ۱۴۹.

۲. مروّج الذهب، ج ۴، ص ۲۷ و الکامل، ج ۴، ص ۱۵۳.

۳. الکامل، ج ۴، ص ۱۴۹.

۴. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۸.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۹.

۶. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۲۸.

۷. الوافی بالوفیات، ج ۱۵، ص ۷۵.

۲. ۳. ۵. قیام ابراهیم فرزند امام موسی کاظم علیه السلام

ابراهیم برادر دیگر امام رضا علیه السلام از شخصیت‌هایی بود که در قیام‌های این دوره، نقش به‌سزایی داشت.

او در آغاز سال ۲۰۰ هـ. ق. درحالی که در مکه بود، از قیام ابوالسرایا آگاهی یافت و با توجه به شناخت وی از آمادگی یمن، به همراه تعدادی از یاران خود به آن سامان رفت.

حاکم عباسی یمن که اسحاق بن موسی نام داشت، با شنیدن خبر نزدیک شدن ابراهیم به شهر صنعا، به سرعت از آن‌جا فرار کرده و شهر را برای ابراهیم خالی کرد و ابراهیم بدون خونریزی وارد شهر شد.^۱

ابراهیم با تسلط بر یمن، خود را وابسته به ابوالسرایا و ابن طباطبا دانست و از این‌رو به عنوان فرماندار یمن از سوی ابوالسرایا معرفی شده است.^۲

ابراهیم پس از تسلط بر یمن، یکی از نوادگان عقیل بن ابی طالب علیه السلام را همراه با سپاهی اندک برای سرپرستی مراسم حج فرستاد، اما سپاه او در نزدیکی مکه با سپاه عباسی روبرو شده و در مقابل آن‌ها شکست خوردند.^۳

پس از ماجرای ولایت‌عهدی، مأمون ابراهیم را به سمت فرمانداری یمن تعیین کرد و از او که در آن زمان در مکه به سر می‌برد، خواست تا به مقابله با یکی از سرداران شورشی حکومت عباسی به نام حمدویه رفته و او را سرکوب کند.

اما ابراهیم در مقابله با حمدویه شکست خورده و به سمت مکه فرار کرد.^۴ و بدین ترتیب فعالیت‌های نظامی او در دوران امام رضا علیه السلام به پایان رسید.



۹۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با بررسی اوضاع سیاسی عصر امامت امام رضا علیه السلام (۱۸۳ تا ۲۰۳ هـ. ق.) به خوبی می‌توانیم به تحلیل زندگانی سیاسی آن حضرت علیه السلام و شناخت بهتر چگونگی تعامل او با مسائل سیاسی و به‌ویژه مسأله‌ی ولایت‌عهدی بپردازیم.

۱. الکامل، ج ۴، ص ۱۵۳.

نکته‌ی جالب آن است که با آن‌که در این منبع همانند برخی دیگر از منابع تاریخی اهل سنت خبر از فرار حاکم یمن و ورود آسان ابراهیم به شهر سخن رفته، اما در عین حال ابراهیم را ملقب به جزار (قصاب) کرده‌اند علت آن را فراوانی کشته‌های یمنیان به دست او دانسته‌اند، در حالی که معلوم نیست که این کشته‌ها در کدام جنگ آن هم چگونه به‌وسیله یاران اندک ابراهیم کشته شده‌اند.

۲. همان، ص ۱۴۹.

۳. همان، ص ۱۵۵.

۴. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۹.

درحالی که امام علیه السلام در بیشتر دوران امامت خود به علل مختلفی چون؛ عدم تمایل هارون به برخورد شدیدتر با خاندان امام موسی کاظم علیه السلام، متمرکز شدن امام علیه السلام بر فعالیت‌های فرهنگی، درگیری‌های حکومت با آشوب‌های مختلف، تیپ شخصیتی امین که به دنبال خوش‌گذرانی بود و بالاخره درگیری دو برادر یعنی امین و مأمون بر سر حکومت، در کانون توجهات سیاسی حکومت قرار نداشت، اما با پیروزی مأمون بر برادرش امین و مواجهه وی با مشکلات فراوان سیاسی از جمله قیام‌های علویان، مأمون چاره را در آن دید که برای غلبه بر آن مشکلات، از شخصیت امام علیه السلام استفاده کند. از این‌رو با فراخوانی امام علیه السلام از مدینه به مرو و پیشنهاد مسأله‌ی خلافت و سپس ولایت‌عهدی به امام علیه السلام و مجبور کردن آن حضرت علیه السلام بر قبول این پیشنهاد، توانست بر عمده‌ی مشکلات حکومتی خود فایق آید.

شخصیت وجیه امام علیه السلام، جایگاه او در میان مردم و علویان، به‌ویژه جایگاه آن حضرت علیه السلام در میان فرزندان امام کاظم علیه السلام که نقش عظیمی در قیام‌های علویان داشتند، از جمله عللی بود که امام علیه السلام را، در کانون توجه مأمون قرار داد. ضمن آن‌که مأمون با فراخوانی امام علیه السلام به مرو، می‌توانست خیال خود را از فعالیت‌های سیاسی امام علیه السلام در آینده آسوده کند.

همچنین مأمون می‌توانست با طرح مسأله‌ی ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام، شوک شدیدی به عباسیان بغداد که از در مخالفت با او برآمده بودند، وارد سازد و این نکته را به آن‌ها گوشزد کند که در صورت دست برداشتن از مخالفت‌های خود، کیان خلافت عباسی در معرض تهدید قرار گرفته و انتقال آن به رقیب دیرینه‌شان یعنی علویان بسیار محتمل می‌نماید.

در نهایت این‌جا نباید نقش ایرانیان و محبت آن‌ها به اهل بیت علیهم السلام را از نظر دور داشت؛ ایرانیان به دنبال شعار الرّضا من آل محمد صلی الله علیه و آله، در آغاز قیام عباسیان، به آن‌ها پیوسته و آن‌ها را در غلبه بر امویان یاری دادند. آن‌ها که طی بیش از نیم قرن (از سال ۱۳۲ تا ۱۸۷ هـ. ق) که ماجرای قلع و قمع برمکیان به دست هارون اتفاق افتاد، در تثبیت ارکان مختلف نظامی، اداری و سیاسی عباسیان جان‌فشانی‌ها کرده بودند، در آن زمان از حکومت عباسی به علت بدرفتاری‌هایشان، ناخرسند بودند، از این‌رو مأمون برای دلجویی دوباره از آنان و استفاده‌ی بهینه از آن‌ها در مقابل عنصر عربی حاکم بر بغداد، مسأله‌ی ولایت‌عهدی امام علیه السلام را مطرح کرد. وی با تبلیغ بر روی لقب رضا برای امام علیه السلام سعی در یادآوری تلاش‌های گذشته‌ی



ایرانیان داشت و می‌خواست این نکته را به آنان یادآور شود که اگر نتوانستند آرمان‌های خود را در حکومت عباسیان که خود را مصداق 'الرّضا' من آل محمد ﷺ می‌دانستند، بیابند، این بار باید امیدوار باشند که با به حکومت رسیدن خاندانی نزدیک‌تر به پیامبر ﷺ یعنی علویان به آرمان‌هایشان نزدیک‌تر شوند. اما امام ﷺ که شرایط آن دوره را برای حکومت آرمانی خود مناسب نمی‌دید، سعی داشت تا از پذیرش هرگونه منصب حکومتی بپرهیزد و هنگامی که با اجبار و تهدید، منصب ولایت‌عهدی را پذیرفت، به طرق گوناگون، نارضایتی خود را از آن اعلام کرده و سعی در افشای هر چه بیشتر اهداف مأمون و خنثی کردن نقشه‌های وی داشت.

با بررسی دقیق‌تر تحولات پایانی دوره‌ی زندگی امام ﷺ به این نکته دست یافتیم که وفات امام ﷺ به هیچ وجه نمی‌توانست مرگ طبیعی باشد و امام ﷺ در حقیقت به عنوان قربانی حکومت مأمون برای زمینه‌سازی بیشتر برای آشتی با خاندان عباسی ساکن در بغداد به حساب می‌آید؛ زیرا در آن هنگام که مأمون قصد ورود به بغداد را داشت، نمی‌توانست با ولی‌عهد خود که از علل مهم شورش عباسیان علیه مأمون در این شهر بود به آن وارد شود. بدین ترتیب برای نشان دادن چراغ سبز به خاندان خود و اعلام رفع خطر، اقدام به مسموم نمودن امام ﷺ و به شهادت رسانیدن آن حضرت ﷺ کرد.



۱۰۰

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پروفیسر حقیق

واقعہی ولایت عہدی امام رضا علیہ السلام
یعقوب علی برجی

پیش گفتار

امامان معصوم شیعه علیهم السلام، خورشیدهای تابان و نعمت‌های شایان الهی هستند که در تمام ابعاد وجودی، الگوهای شایسته برای رهپویان راه خدا محسوب می‌گردند. از کمالات بی‌نهایت هر یک از این اختران درخشان، تنها شمه‌ای، آن هم به تناسب مقتضیات زمانشان جلوه‌گر شده و به منصفی ظهور رسیده و مشعلی برای هدایت بشر گردیده است که حتی مأمون بارها و در فرصت‌های گوناگون بدان اعتراف کرده است. مأمون در سال ۲۰۰هـ. ق که بیش از سی و سه هزار تن از عباسیان را جمع کرده بود، در حضورشان گفت:

«... من در میان فرزندان عباس و فرزندان علی علیه السلام بسی جستجو کردم ولی هیچ یک از آنان را بافضیلت‌تر، پارساتر، متدین‌تر، شایسته‌تر و سزاوارتر به این امر از علی بن موسی الرضا ندیدم»^۱.

این اثر به بررسی حادثه‌ی شگفت و اعجاب برانگیز ولایت‌عهدی آن حجت رسای الهی پرداخته است. حادثه‌ی ولایت‌عهدی امام رئوف علیه السلام در منابع روایی و تاریخی فراوانی ذکر شده است. در این میان، چند اثر ذیل با تفصیل بیشتری به تحلیل ابعاد مختلف این قضیه‌ی شگرف پرداخته است؛

۱. حیات الامام الرضا علیه السلام، دراسة و تحلیل، نوشته‌ی جعفر مرتضی، جناب آقای دکتر سید خلیل خلیلیان.

۲. حیات الامام علی ابن موسی الرضا علیه السلام، نوشته‌ی باقر شریف القریشی.

۳. ولایة العهد للامام الرضا علیه السلام، نوشته‌ی محمد مهدی شمس الدین.

متن حاضر برگرفته از متون فوق است که در چهار فصل سامان یافته است. در فصل اول درباره‌ی شرایط و علل اصرار مأمون جهت گرفتن بیعت برای ولایت‌عهدی، مباحثی تقدیم شده است. در فصل دوم تحت عنوان داستان ولایت‌عهدی، ابتدا درباره‌ی توطئه مأمون نسبت به پیشنهاد خلافت به امام علیه السلام بحث شده و ثابت شده است که مأمون در این پیشنهاد قصد جدی نداشت. امام علیه السلام ابتدا امتناع ورزید ولی اصرار و تهدیدهای مأمون چندان اوج گرفت که امام علیه السلام به ناچار با پیشنهادش موافقت کرد. در فصل سوم درباره‌ی اهداف مأمون از پیشنهاد ولایت‌عهدی بحث شده و با توجه به شواهد تاریخی اهداف زیر مورد توجه قرار گرفته است:



۱۰۲

بیت

۱. مرّوج الذهب، ج ۳، ص ۴۴۱ و الکامل، ج ۵، ص ۱۸۳ و الآداب السلطانیة، ص ۲۱۷ و تاریخ طبری، ج ۱۱، ص ۱۰۱۳ (چاپ لیدن) و مختصر تاریخ الدول، ص ۱۳۴ و تجارب الامم، ج ۶، ص ۴۳۶.

کنترل امام علیه السلام
جدا کردن امام علیه السلام از مردم و شیعیان
کسب پایگاه مردمی
نیاز به پشتوانه‌ی محکم علمی و شخصیتی
اثبات خیرخواهی و رعایت مصالح عمومی مسلمانان
فرو نشانیدن شورش‌های علویان
اثبات مشروعیت
تأیید گرفتن بر عملکرد و اقدامات حکومت
شکستن موقعیت اجتماعی امام علیه السلام
در فصل چهارم موضع‌گیری امام علیه السلام در برابر توطئه‌ی ولایت‌عهدی و برنامه‌هایی
که ایشان برای ناکام کردن مأمون در راه رسیدن به اهدافش به کار بست، بحث
شده است. برنامه‌های امام علیه السلام در چند بخش مطرح شده که عبارتند از:
افشاگری نسبت به تحمیلی بودن ولایت‌عهدی
سند ولایت‌عهدی بیانگر برنامه‌ی امام علیه السلام برای مقابله با توطئه مأمون
شروط پذیرش ولایت‌عهدی نقشه‌های مأمون را به هم زد
نماز عید و تفکیک صفوف
معاشرت اجتماعی امام علیه السلام بر هم زنده‌ی نقشه‌های مأمون



۱۰۳

پیر و زنجیر حقیقی

گفتار اول: شرایط و علل بیعت برای ولایت عهدی

مأمون می‌پنداشت پس از کشتن برادرش امین و رهایی از شر پیروانش و پس از به ثمر رسیدن مبارزات تبلیغاتی علیه اینان، دیگر برایش حکومت هموار گردیده است و می‌تواند با خیالی آرام سر به بستر آسایش فرو نهد.

ولی این یک خیال خام بود، زیرا شرایطی برخلاف مصالح وی پیش آمد؛ ایرانیان پس از جنگ خونین امین و مأمون دست از تأیید عباسیان شستند،^۱ از گرد ایشان پراکنده شده، به تأیید و مهر علویان روی آوردند، چون می‌دانستند آنان هستند که دادگستری می‌کنند و بر وفق شریعت گام بر می‌دارند. واقعه‌ی نیشابور و ماجرای دو نماز عید، دلایل روشنی بود بر این عاطفه و مهر و احساس.

یکی دیگر از علل روی گردانی ایرانیان از بنی عباس آن بود که به چهره‌ی حقیقی، خودپرستی، ظلم و جور و آزار آنان پی برده بودند.

حتی اگر برخی هم بر تأیید حکومت مأمون استوار بودند، ولی او خود نمی‌توانست برای مدت طولانی به این‌گونه تأییدها امیدوار باشد؛ زیرا پس از رفتاری که مردم از او درباره‌ی برادر و پیروانش دیده بودند، دیگر همه به راحتی می‌توانستند سیاست و زیرکی مأمون را درک کنند.

اعراب نیز به خلافت و حکمرانی مأمون تن در نمی‌دادند و این به دو دلیل بود: نخست آن که مادرش، مربی‌اش، متصدی امورش همه غیرعرب بودند.

این حزم درباره‌ی عباسیان چنین نگاشته: «... دولت ایشان یک دولت غیرعربی بود. در این دولت قدرت‌های اجرایی عرب از میان رفت، پارسیان خراسان، بر اوضاع مسلط شدند. دستگاه خلیفه به صورت دربار کسری درآمد».

این گفته‌ها و نظایرشان همه، دلالت بر سقوط و استعباد عرب در آن ایام دارند. دلیل دوم بیزاری عرب از مأمون به خاطر سلوک ناپسند نیاکانش به‌ویژه پدرش هارون‌الرشید بود که با مردم، به طور کلی، و با اهل بیت علیهم‌السلام به شیوه‌ای خاص، بدرفتاری می‌کردند.

در این میان، علویان نیز از فرصت برخوردار می‌شدند و برادرش به نفع خود بهره‌برداری کردند.



۱۰۴

بیت

۱. امپراطوریة العرب، ترجمه و تعلیق خیری حماد، ص ۶۴۹.

شورش‌های علویان و دیگران

ابوالسرایا که روزی در میان حزب مأمون^۱ جای داشت، در کوفه سر به شورش برداشت. لشکریانش با هر سپاهی که روبرو می‌شدند آن را تار و مار می‌کردند و به هر شهری که می‌رسیدند، آن‌جا را تسخیر می‌کردند.^۲

می‌گویند، در نبرد ابوالسرایا، دویست هزار تن از یاران سلطان کشته شدند، در حالی که از روز قیام تا روز گردن زدنش بیش از ده ماه طول نکشید.^۳ حتی در بصره، که تجمع‌گاه عثمانیان بود، علویان مورد حمایت قرار گرفتند، به طوری که زیدالنار^۴ قیام کرد و همراه با وی علی بن محمد و از پیش نیز علی منصور به شورش برخاسته بودند.

در مکه و نواحی حجاز، محمد بن جعفر ملقب به «دیباج» قیام کرد که «امیر المؤمنین»^۵ خوانده می‌شد.

در یمن ابراهیم بن موسی بن جعفر شورش کرد.

در مدینه محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسین ابن علی بن ابیطالب علیه السلام قیام کرد.

در واسط که بخش عمده‌ی آن مایل به عثمانیه بود، قیام جعفر بن زید بن علی، و نیز حسین بن ابراهیم بن حسن بن علی، رخ داد.

در مدائن محمد بن اسماعیل بن محمد قیام کرد.

در ارزیابی شورش‌های ضدعباسی به این نکته پی می‌بریم که خطر جدی، از سوی علویان بود که عباسیان را تهدید می‌کرد.

این که مردم رهبران این شورش‌ها را تأیید می‌کردند و به سرعت، دعوتشان



۱۰۵

پیرزحیفی

۱. در تاریخ طبری، ج ۱۰، ص ۲۳۶ و تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۲۴۵ و الکامل، ج ۵، ص ۱۷۹ (چاپ سوم) چنین آمده که مأمون به هرثمه گفت: «با اهل کوفه و علویان ساختی و آنقدر سستی به‌خرج دادی تا ابوالسرایا بر ضد ما قیام کرد و آن‌همه فجاج به بار آورد، و او یکی از یاران تو بود». در این مقام، اتهام هرثمه به این مطالب بسیار مهم است.

۲. ضحی الاسلام، ج ۳، ص ۲۹۴ و مقاتل الطالبین، ص ۵۳۵.

۳. مقاتل الطالبین، ص ۵۵۰ و البدایة و النهایة، ج ۱۰، ص ۳۴۵.

۴. الصلة بین التصوف و التشیع، ص ۱۷۳.

۵. این نام بدان جهت انتخاب شده که زید خانه‌های عباسیان را در بصره به آتش کشید و هرگاه شخصی را با جامه‌ی سیاه که شعار عباسیان بود، به نزدش می‌آوردند، او را با جامه‌اش می‌سوزاند؛ طبری، ج ۱۱، ص ۹۸۶ (لیدن) و الکامل، ج ۱۰، ص ۳۴۶. در روایات چنین آمده که امام رضا علیه السلام از اعمال برادرش زید اظهار بی‌زاری می‌نمود. شاید علت آن باشد که گذشته از ارتکاب اعمال خلاف دین که در جریان قیامش کرده بود، با زیدیه نیز همیاری می‌نمود. شاید هم دلیل بی‌زاری امام رضا علیه السلام آن بود که می‌خواست شر مأمون را از زید دور کند و در ضمن این اتهام را که او جریان‌ات قیام وی را تدبیر می‌کند، از حریم خویش‌نشدن دفع نماید.

۶. در میان علویان به جز حضرت علی علیه السلام، کسی لقب «امیر المؤمنین» را نداشت. این موضوع در مروّج الذهب، ج ۳، ص ۴۲۹ آمده است.

را پاسخ می‌گفتند خود دلیلی بود بر میزان درک طبقات مختلف ملت و نحوه‌ی برداشتشان از خلافت عباسیان و نیز بر شدت خشمشان که بر اثر استبداد حاکمان برانگیخته شده بود.

در این میان، مأمون بیش از هر کس دیگر می‌دانست که اگر امام رضا علیه السلام هم بخواهد از آن فرصت استفاده کند و به تحکیم موقعیت و نفوذ خویش بر ضد حکومت جاری، پردازد. چه فاجعه‌ای در انتظارش است.

مأمون پس از دست‌یابی به حکومت و قدرتی که آرزو می‌داشت، همواره این مشکل را احساس می‌کرد که نه فرزندان پدر، نه علویان و نه اعراب، هیچ کدام از او خشنود نیستند. حتی غیرعرب‌ها نیز از او سلب اطمینان کرده بودند. از سوی دیگر، شورش‌های علویان، افزون بر دیگران، از هر سو آشکار گشته بود، بسیاری از طبقات مردم و بلکه عموم مسلمانان نیز از بیعت با وی خودداری می‌کردند.

مأمون دریافت بود که برای رهایی از آن تهدیدهای روزافزون می‌بایست چند کار را انجام بدهد:



۱۰۶

ره‌نوشه

فرونشاندن شورش‌های علویان

گرفتن اعتراف از علویان مبنی بر این که حکومت عباسیان قانونی است. از بین بردن محبت و ستایش و احترامی که علویان از سوی مردم برخوردار بودند و پیوسته روزافزون بود.

کسب اعتماد و مهر اعراب

استمرار تأیید قانونی از سوی تمام ایرانیان به خصوص اهالی خراسان.

راضی نگهداشتن عباسیان و هواخواهانش که با علویان دشمنی داشتند.

تقویت حس اطمینان مردم نسبت به شخص مأمون، زیرا او بر اثر کشتن برادر، شهرت و اعتماد مردم را نسبت به خود سست کرده بود.

و بالاخره ایجاد مصونیت برای خویشان در برابر خطری که از سوی شخصیتی

گرانقدر احساس می‌کرد. آری، مأمون از شخصیت بانفوذ حضرت امام رضا علیه السلام بسیار بیم داشت و می‌خواست خود را برای همیشه از این خطر در امان نگاه بدارد.

نیاز به اعتماد به نفس

مأمون بیش از هر کس می‌دانست که برای روبرو شدن با این مشکلات نمی‌توانست نه از عباسیان کمک بگیرد، چون همواره قتل برادرش را بر او عیب‌جویی می‌کردند و نه از عرب‌ها که از او سلب اعتماد کرده بودند. از همه مهم‌تر آن‌که در میانشان شخص باکفایتی که قابل اعتماد باشد، باقی نمانده بود.

به هر حال، در آن زمان که مأمون در میان فرزندان پدر خود که عباسی بودند کسی را برای یاری نیافت، ناچار شد مشکلات خود را به کمک علویان و هواخواهان ایشان حل کند!

برای مبارزه با مشکلات جای هیچ‌گونه زورگویی و شدت عمل نبود، زیرا مأمون از نتایج همین شیوه‌ها بود که با بن بست مواجه شده بود.

منطق و استدلال نیز مأمون را سودی نمی‌بخشید. زیرا علویان از این لحاظ به مراتب قویتر از او بودند.

اگر عباسیان می‌خواستند به داشتن لیاقت جهت رهبری به نفع خود استدلال کنند، باز علویان را از خود پیشتر می‌یافتند. زیرا کسی منکر شایستگی ذاتیشان برای سمت رهبری نبود.

اگر می‌خواستند به نص قرآن یا سنت استدلال کنند، باز کسی که جرأت این کار را به نفع خویشتن داشت، همان خاندان علی و اهل بیت علیهم‌السلام بودند.

خلاصه هیچ‌یک از این شیوه‌ها به نظر مأمون کاری نیامد و مأمون همچنان در ورطه‌ی هولناک خود دست و پا می‌زد. پس او چه می‌بایست می‌کرد؟

نقشه‌ی مأمون

دیدیم چگونه مأمون در محاصره‌ی هشت مشکل بزرگ قرار گرفته بود. برای رهایی از آن موقعیت دشوار و حفظ مقام خلافت برای خود و خاندانش شیوه‌ی جدیدی را که هرگز سابقه نداشت، طرح‌ریزی کرد. گویا برای یافتن چنین راه‌حلی مدت‌ها اندیشیده بود و نقشه‌ای که سرانجام یافت حکایت از رأی محکم و بینش عمیق او می‌کرد.

نقشه‌ی مأمون بسیار شگفت و هیجان‌انگیز بود، ولی با توجه به شرایط آن زمان گامی بود که خیلی طبیعی برداشته می‌شد، یعنی: گرفتن بیعت برای ولی‌عهدی امام رضا علیه‌السلام که پس از مأمون به مقام خلافت برسد.



۱۰۷

پی‌روز خلیفه

گفتار دوم: داستان ولایت عهدی

نگرشی بر تاریخ

در کتاب‌های تاریخی چنین آمده است که مأمون نخست پیشنهاد خلافت به امام علیه السلام کرد، ولی امام علیه السلام به شدت از پذیرفتن آن خودداری نمود. مدت‌ها مأمون می‌کوشید که امام علیه السلام را به پذیرش این مقام، قانع گرداند، ولی موفق نمی‌شد. می‌گویند این کوشش‌ها به مدت دو ماه در «مرو» ادامه یافت که امام علیه السلام همچنان از پذیرفتن پیشنهاد وی امتناع می‌ورزید.^۱

مأمون به امام علیه السلام گفت: «... ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! من به فضیلت، علم، زهد، پارسایی و خداپرستی ات پی‌بردم و دیدم که تو از من به خلافت سزاوارتری». امام علیه السلام پاسخ داد: «با پارسایی در دنیا امید نجات از شر آن را دارم، با خویشنداری از گناهان؛ امید دریافت بهره‌ها دارم و با فروتنی در دنیا؛ مقام عالی نزد خدا می‌طلبم...»

مأمون گفت: «می‌خواهم خود را از خلافت معزول کنم و آن را به تو واگذارم و خود نیز با تو بیعت کنم؟!»

امام علیه السلام پاسخ داد: «اگر این خلافت از آن توست، پس تو حق نداری این جامه‌ی خدایی را از تن خود به در آورده بر قامت شخص دیگری بپوشانی و اگر خلافت از آن تو نیست، پس چگونه چیزی را که مال تو نیست، به من می‌بخشایی؟»^۲

با این همه مأمون گفت: «تو ناگزیر از پذیرفتن آنی!!» امام علیه السلام پاسخ داد: «هرگز این کار را با طیب خاطر نخواهم کرد...». حقیقت آن است که تمام قراین و شواهد، دلالت بر جدی نبودن پیشنهاد دارد. زیرا مردی که برای رسیدن به خلافت دست به قتل برادر خویش می‌زند و حتی کمر به قتل وزرا و فرماندهان خود و دیگران می‌بندد و برای نیل به این مقام، شهرهای بسیاری را به ویرانی می‌کشاند نمی‌تواند به سادگی دست از خلافت بردارد.

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۹ و بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۱۳۴ و منابع المودة و سایر کتاب‌ها.

۲. عبارت تاریخ الشیعه، ص ۵۱ و ۵۲ این است:

«اگر خلافت حقی است که برای تو از سوی خدا شناخته شده، پس نمی‌توانی آن را از خود جدا سازی و به دیگری واگذاری و اگر چنین حقی برایت نیست، پس چگونه چیزی را که نداری به من می‌بخشایی؟!»



۱۰۸

تاریخ
شیعه

چگونه می‌توان بین تهدیدهای اونسبت به امام علیه السلام و جدی بودن پیشنهاد مزبور، رابطه‌ی معقولی برقرار کرد؟

اگر او توانسته بود با تهدید، مقام ولی‌عهدی را به امام علیه السلام بقبولاند پس چرا در قبولاندن خلافت، همین زور و اجبار را به کار نگرفت؟

پس از امتناع امام علیه السلام، دلیل اصرار مأمون چه بود؟ چرا امام علیه السلام را به حال خود رها نکرد؟ چرا باز هم آن‌همه زورگویی و اعمال قدرت را در پیش گرفت؟

اگر مأمون به راستی می‌خواست امام را بر مسند خلافت مسلمانان بنشانند، پس تأکید بر نرفتن حضرت علیه السلام به مرو از مسیر کوفه و قم و جلوگیری از رفتن به نماز عید چه بود؟ آری! او می‌ترسید پایه‌های خلافتش به تزلزل افتد.

آن رفتار خشن و بی‌رحمانه‌ای که مأمون پیش از بیعت و بعد از آن، با امام علیه السلام و علویان در پیش گرفته بود، چگونه قابل توجیه است؟ مأمون هرگز خود را آماده‌ی پاسخ به این سؤال‌ها نکرد و در توجیه اقدام خویش منطق استواری برنگزید. او گاهی می‌گفت که می‌خواهد پاداش علی بن ابیطالب علیه السلام را در حق اولادش منظور بدارد.^۱

گاهی می‌گفت انگیزه‌اش اطاعت از فرمان خدا و طلب خشنودی اوست که با توجه به علم و فضل و تقوای امام رضا علیه السلام می‌خواهد مصالح امت اسلامی را تأمین کند.^۲

و زمانی هم می‌گفت که او نذر کرده در صورت پیروزی بر برادر مخلوعش امین، ولی‌عهدی را به شایسته‌ترین فرد از خاندان ابی‌طالب بسپارد.^۳ این توجیه‌های خام، دلایل عدم توجه مأمون، به پیش‌بینی‌های لازم جهت پاسخگویی به سؤال‌های انتقادآمیز است و از این روست که آن‌ها را در تناقض و ناهماهنگی می‌یابیم.

آشنایی امام علیه السلام نسبت به هدف‌های مأمون

امام علیه السلام به خوبی می‌دانست که قصد مأمون، ارزیابی نیت درونی اوست. یعنی می‌خواست بداند آیا امام علیه السلام به راستی شوق خلافت در سر می‌پروراند، که اگر

۱. الآداب السلطانية، الفخری، ص ۲۱۹ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۳۱۲ و تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۳۰۸ و التذکره، ابن جوزی، ص ۳۵۶.

۲. این مواضع را در سند ولی‌عهدی تصریح نموده است.

۳. الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۲۴۱ و مقاتل الطالبین، ص ۵۳۶ و اعلام الوری، ص ۲۲۰ و بحار الانوار، ج ۴۹، صص ۱۴۲ و ۱۴۵ و اعیان الشیعة، ج ۴، ص ۱۱۲ و دیگر کتاب‌ها.



۱۰۹

پیروز حقیقی

این‌گونه است، هر چه زودتر به زندگی‌اش خاتمه دهد. آری! این سرنوشت افراد بسیاری پیش ازین بود؛ محمدبن محمدبن یحیی بن زید (همراه ابوالسرایا)، محمدبن جعفر، طاهر بن حسین، و دیگران و دیگران.

از این گذشته، مأمون با دادن پیشنهاد خلافت قصد داشت زمینه را برای پذیرفتن مقام ولی عهدی از سوی امام علیه السلام فراهم آورد. امری که هدف‌ها و آرزوهای وی را برمی‌آورد، قبول ولی عهدی از سوی امام علیه السلام بود نه خلافت! پس به این نتیجه می‌رسیم که مأمون هرگز در پیشنهاد مقام خلافت جدی نبود.

پیشنهاد ولایت عهدی

مأمون با وجود امتناع امام علیه السلام از قبول خلافت، هرگز از پای ننشست و این بار ولی عهدی خویش را به وی پیشنهاد کرد. در این جا نیز امام علیه السلام می‌دانست که منظور، تأمین هدف‌های شخصی مأمون است، لذا دوباره امتناع ورزید، ولی اصرار و تهدیدهای مأمون چندان اوج گرفت که امام علیه السلام به ناچار با پیشنهادش موافقت کرد.



۱۱۰

تذکره

دلایل امام علیه السلام برای پذیرفتن ولی عهدی

هنگامی امام رضا علیه السلام ولی عهدی مأمون را پذیرفت، که به این حقیقت واقف بود که بهای امتناع از پذیرفتن ولایت عهدی تنها جان خودش نمی‌باشد، بلکه علویان و دوستانشان همه در معرض خطر واقع می‌شوند.

افزون بر این، بر امام علیه السلام لازم بود که جان خویشان و شیعیان و پیروانش را از گزندها برهاند؛ زیرا امت اسلامی بسیار به وجود آنان و آگاهی بخشدنشان نیاز داشت. حال اگر او با رد قاطع و همیشگی ولی عهدی، هم خود و هم پیروانش را به دست نابودی می‌سپرد این فداکاری کوچک‌ترین تأثیری در راه تلاش برای این هدف مهم نداشت.

علاوه بر این، نیل به مقام ولی عهدی یک اعتراف ضمنی از سوی عباسیان به شمار می‌رفت دایر بر این مطلب که علویان نیز در حکومت سهم شایسته‌ای داشتند.

از دلایل دیگر قبول ولی عهدی از سوی امام علیه السلام آن بود که مردم اهل بیت علیهم السلام را در صحنه سیاست حاضر ببیند و به دست فراموشیشان نسپارند و نیز گمان نکنند که آنان همان‌گونه که شایع شده بود، فقط علما و فقهای هستند که در عمل

هرگز به کار ملت نمی‌آیند.

گذشته از همه‌ی این‌ها، امام علیه السلام در ایام ولی‌عهدی خویش چهره‌ی واقعی مأمون را به همه شناساند و با افشا ساختن نیت و هدف‌های وی در کارهایی که انجام می‌داد، هرگونه شبهه و تردیدی را از نظر مردم برداشت.

آیا امام علیه السلام رغبتی به این کار داشت؟

این‌ها که گفتیم هرگز دلیلی بر میل باطنی امام علیه السلام برای پذیرفتن ولی‌عهدی نمی‌باشد. بلکه همان‌گونه که حوادث بعدی اثبات کرد، او می‌دانست که هرگز از دسیسه‌های مأمون و دار و دسته‌اش در امان نخواهد بود و گذشته از جانش، مقامش نیز تا مرگ مأمون پایدار نخواهد ماند.

برخی از دلایل ناخشنودی امام علیه السلام

متونی که در این‌باره به دست ما رسیده آن‌قدر زیاد است که به حد تواتر می‌رسد.

مأمون به امام علیه السلام گفت: «ای فرزند رسول خدا! این که از پدران خود داستان مسموم شدن خود را روایت می‌کنی، آیا می‌خواهی با این بهانه جان خود را از تن در دادن به این کار آسوده‌سازی و می‌خواهی که مردم تو را زاهد در دنیا بشناسند؟» امام رضا علیه السلام پاسخ داد: «به خدا سوگند، از روزی که او مرا آفریده است هرگز دروغ نگفته‌ام و نه به خاطر دنیا زهد در دنیا را پیشه کرده‌ام، در ضمن می‌دانم که منظور تو چیست و تو به راستی چه از من می‌خواهی».

- چه می‌خواهم؟

- آیا اگر راست بگویم در امانم؟

- بلی! در امان هستی.

- تو می‌خواهی که مردم بگویند: «علی بن موسی از دنیا روگردان نیست، اما این دنیاست که بر او اقبال نکرده. آیا نمی‌بینید که چگونه به طمع خلافت، ولی‌عهدی را پذیرفته است؟!»

در این‌جا مأمون برآشفتم و به امام علیه السلام گفتم: «به خدا سوگند، اگر ولی‌عهدی را قبول کنی که هیچ، وگرنه مجبورم خواهم کرد که آن را بپذیری! اگر باز همچنان امتناع بورزی، گردنت را خواهم زد!»^۱

۱. مناقب آل‌ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۶۳ و الأمالی الصدوق علیه السلام، ص ۴۳ و عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۴۰ و علل الشرائع.



۱۱۱

پی‌روز خجسته

امام رضا علیه السلام در پاسخ ریّان که علت نپذیرفتن ولی عهدی را پرسیده بود، فرمودند:

«... خدا می داند که چقدر از این کار بدم می آید. ولی چون مرا مجبور کردند که از میان کشته شدن یا پذیرفتن ولی عهدی یکی را برگزینم، من ترجیح دادم که آن را بپذیرم...»

امام علیه السلام حتی در پشت‌نویس پیمان ولی عهدی این نارضایتی خود و به سامان نرسیدن ولی عهدی خویش را برملا کرده بود.^۱

فصل سوم: اهداف مأمون از بیعت برای ولی عهدی

قصد مأمون از گرفتن بیعت برای ولی عهدی امام رضا علیه السلام تأمین هدف‌هایی بود که به اجمال بیان می‌گردد:

۱. کنترل امام علیه السلام

احساس ایمنی از خطری که همواره آن را از سوی امام رضا علیه السلام احساس می‌کرد. شخصیتی نادر که نوشته‌های علمیش در شرق و غرب نفوذ فراوان داشت. برای این منظور مأمون دخترش را به تزویج حضرت علیه السلام درآورد و از سوی دیگر هشام بن ابراهیم راشدی را که از نزدیکان امام به شمار می‌رفته، مراقب بر امام علیه السلام گذاشت تا ضمن مراقبت، دوستان امام کمتر به ایشان دسترسی داشته باشند.

۲. جدا کردن امام علیه السلام از مردم و شیعیان

مأمون می‌خواست امام علیه السلام چنان به او نزدیکی پیدا کند که به راحتی بتواند او را از زندگی اجتماعی محروم ساخته، مردم را از امام علیه السلام دور بگرداند. تا آنان تحت تأثیر شخصیت امام علیه السلام، علم، حکمت و درایت ایشان قرار نگیرند. از این مهم‌تر آن‌که مأمون می‌خواست امام علیه السلام را از شیعیان و دوستانش نیز جدا سازد تا با قطع رابطه‌شان به پراکندگی افتند و دیگر نتوانند دستورهای امام علیه السلام را دریافت کنند.

ج ۱، ص ۲۳۸ و منیر الاحزان، صص ۲۶۱ و ۲۶۲ و روضة الواعظین، ج ۱، ص ۲۶۸ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۲۹ و سایر کتاب‌ها.
۱. در موضوع اجبار امام رضا علیه السلام به امضای سند ولی عهدی به این منابع رجوع کنید: منابع المودة، ص ۳۸۴ و منیر الاحزان، صص ۲۶۱ تا ۲۶۳ و کشف الغمّه، ج ۳، ص ۶۵ و الأمالی الصدوق علیه السلام، صص ۶۸ و ۷۲ و بحار الانوار، ج ۴۹، صص ۲۶۱ تا ۲۶۳ و علل الشرایع، ج ۱، صص ۲۲۷ و ۲۳۸ و الإرشاد مفید علیه السلام، ص ۱۹۱.



۱۱۲

بیت

۳. کسب پایگاه مردمی

مأمون می‌خواست خود را در پناه وجود امام علیه السلام از خشم و انتقام مردم علیه بنی‌عباس مصون بدارد، همچنین می‌خواست از احساسات مردم نسبت به اهل‌بیت علیهم السلام - که پس از برافروختن شعله‌ی جنگ بین او و برادرش پیوسته رو به تزیاید بود- به نفع خویشتن و در راه مصالح حکومت عباسی، بهره برداری کند. به دیگر سخن، مأمون از این بازی می‌خواست پایگاهی نیرومند و گسترده و ملی برای خود به‌دست‌آورد. او چنین می‌پنداشت که به‌همان اندازه که شخصیت امام علیه السلام از تأیید و نفوذ و نیرومندی برخوردار است، حکومت وی نیز می‌توانست با اتصال به او، در میان مردم جا بازکند.

۴. نیاز به پشتوانه‌ی محکم علمی و شخصیتی

نظام حکومتی در آن ایام، نیاز به شخصیتی داشت که عموم مردم را با خشنودی به سوی خود جلب کند.

بنابراین، حکومت در آن ایام به دانشمندان لایق و آزاداندیش نیاز داشت نه به یک مشت آدم چاپلوس و خشک و تهی مغز. لذا می‌بینیم که مأمون اصحاب حدیث متحجر را از خود می‌راند و بر عکس، معتزلیانی چون «بشر مریسی» و «ابوالهذیل علاف» را به خویشتن جذب می‌کرد. با این همه، تنها شخصیت علمی که در برتری علمیش توأم با تقوا و فضیلت، کسی تردید نداشت امام رضا علیه السلام بود. این را خود مأمون نیز اعتراف کرده بود. بنابراین، حکومت به امام علیه السلام بیش از هر شخصیت دیگری احساس نیاز می‌کرد.

۵. اثبات خیرخواهی و رعایت مصالح عمومی مسلمانان

برای مأمون طبیعی بود که مدعی شود، هدف از تمام کارها و اقداماتش چیزی غیر از خیر امت و مصالح مسلمانان نبوده است. حتی در کشتن برادرش نمی‌خواست فقط به ریاست و حکومت دست یابد، بلکه بیشتر هدفش تأمین مصالح عمومی مسلمانان بوده است. دلیل بر این ادعا آن است که چون خیر ملت را در جدا ساختن خلافت از عباسیان و تسلیم آن به بزرگترین دشمن این خاندان یافت، هرگز درنگ نکرد و با طیب خاطر، به گفته‌ی خویش، این عمل را انجام داد.

در نتیجه، مأمون با این شگرد توانسته بود برای هر اقدامی حمایت مردم را جلب کند هر چند که آن اقدام نامأنوس و یا نامعقول جلوه نماید.



۱۱۳

پیردژدختی

به هر حال، از آن چه که گفتیم دو نتیجه گرفته می‌شود:
نخست: پس از این اقدامات از سوی مأمون، دیگر منطقی نبود که اعراب به دلیل رفتار پدر یا برادر و یا سایر پیشینیانش باز هم از دست او عصبانی باشند. زیرا هر کس در گرو عملی است که خود انجام می‌دهد نه دیگری.
از این رو، دیگر جای شگفتی نبود اگر اعراب بیعت با امام رضا علیه السلام را با روحی سرشار از خشنودی پذیرفتند.

دوم: مأمون با این عمل یاری ایرانیان - به‌ویژه اهالی خراسان و کسانی که شیعه‌ی علویان بودند - را تضمین کرد. زیرا او بزرگ‌ترین آرزوی آن‌ها را عملی ساخته و ثابت کرده بود؛ نسبت به شخصی که محبوب‌ترین انسان‌ها نزد ایشان است، مهر می‌ورزد و نیزاین که در نظر او فرقی میان عرب و عجم یا عباسی و غیرعباسی وجود ندارد. او فقط به مصالح امت می‌اندیشد و بس!

۶. فرونشاندن شورش‌های علویان

مأمون می‌خواست با انتخاب امام رضا علیه السلام به ولی‌عهدی خویش، شعله‌ی شورش‌های پی‌درپی علویان را که تمام ایالات و شهرها را فراگرفته بود، فرو نشاند. به‌راستی همین‌گونه هم شد، چون پس از انجام بیعت، تقریباً دیگر هیچ قیامی صورت نگرفت، مگر قیام عبدالرحمن بن احمد در یمن، و البته انگیزه‌ی آن، ظلم والیان آن منطقه بود که به مجرد دادن قول رسیدگی به خواسته‌هایش، او نیز بر سر جای خود نشست.

در این جا چند نکته را هم باید افزود:

الف: موفقیت مأمون تنها در فرونشاندن این شورش‌ها نبود، بلکه اعتمادبسیاری از رهبران و هواخواهان‌شان را نیز به سوی خود جلب کرد.

به‌علاوه، بسیاری از رهبران و پیروانشان با مأمون بیعت هم کردند.

ب: بیشتر قیام‌هایی که علیه مأمون صورت می‌گرفت، از سوی اولاد حسن علیه السلام بود، به‌ویژه آنانی که آیین زیدیه را پذیرفته بودند. لذا او می‌خواست که در برابر ایشان ایستادگی کند و برای همیشه خود و آیینشان را به نابودی کشاند.

مورخان این مطلب را به صراحت نوشته‌اند که اصحاب حدیث همگی همراه با ابراهیم بن عبدالله بن حسن قیام کرده و یا فتوا به همیاریش در این قیام داده بودند.^۱



۱۱۴

۱۱۴

۱. مقاتل الطالیین، ص ۳۷۷ و صفحات دیگر آن و نیز سایر کتاب‌ها. برخی از محققان بر آنند که فقط اهل حدیث کوفه، در این قیام شرکت کردند؛ ولی ظاهراً مراد، همه‌ی اهل حدیث به‌طور اطلاق باشد. این را مقاتل الطالیین هم تأیید می‌کند.

۷. اثبات مشروعیت

پذیرفتن ولی عهدی از سوی امام رضا علیه السلام، پیروزی دیگری هم برای مأمون به ارمغان آورد. این که بدین وسیله توانست از سوی علویان اعتراف بگیرد که حکومت عباسیان از مشروعیت برخوردار است. این موضوع را مأمون نیز خود به صراحت گفته بود: «ما او را ولی عهد خود قرار دادیم تا ملک و خلافت را برای ما اعتراف کند...».

جنبه‌ی خفی این اعتراف آن بود که امام رضا علیه السلام با پذیرفتن این مقام اقرار می‌کرد که خلافت هرگز به تنهایی برای او و علویان نیست. بنابراین، مأمون دیگر خوب می‌دانست چگونه با همان سلاحی که علویان در دست داشتند، با آنها مبارزه کند. از آن پس دیگر دشوار بود که کسی دعوت به یک شورش را علیه حکومتی که این گونه به مشروعیتش اعتراف شده بود، اجابت کند.

علاوه بر این، مأمون می‌خواست از این اعتراف منحصر بودن حکومت برای عباسیان را نتیجه بگیرد و این که علویان هرگز بهره‌ای از خلافت ندارند و ولی عهدی امام رضا علیه السلام فقط جنبه‌ی لطف و گشاده‌دستی داشته و به انگیزه‌ی ایجاد پیوند میان خاندان عباسی و علوی صورت گرفته است تا زنگار کدورت‌ها از دل مردم به خاطر آن چه که از سوی هارون الرشید و اسلافش بر سر ایشان آمده بود، زدوده شود.

۸. تأیید گرفتن بر عملکرد و اقدامات حکومت

مأمون، به گمان خود، از امام رضا علیه السلام قانونی بودن اقدامات خود را در مدت ولایت عهدی، به طور ضمنی گرفت و همان تصویری را که خود می‌خواست از حکومت و حاکم در برابر دیدگان مردم قرار داد.

۹. شکستن موقعیت اجتماعی امام علیه السلام

بخش دوم برنامه‌ی جهنمی مأمون، نابودی شخصیت و قداست اجتماعی امام علیه السلام بود. او باید این کار را انجام می‌داد تا برای همیشه از منشأ خطر و تهدید علیه حکومتش، رهایی یابد.

مأمون تصمیم گرفت که نظر مردم را از علویان برگرداند و حس اعتماد و مهرشان را از آنان بزداید، البته به گونه‌ای که احساساتشان را هم جریحه‌دار نکند. مأمون گمان می‌کرد که اگر امام رضا علیه السلام را ولی عهد خویش گرداند، همین



۱۱۵

رویداد به تنهایی کافی خواهد بود تا موقعیت اجتماعی امام علیه السلام در هم بشکند و ارجش پیش مردم فرو بیفتد.

فصل چهارم: موضع گیری امام علیه السلام در برابر توطئه‌ی ولایت‌عهدی

حقیقت آن است که امام علیه السلام توانست با تدبیر و برنامه‌ی خردمندانه‌ی خویش، راه هرگونه فرصت طلبی را بر مأمون ببندد. مأمون نیز چنان با یأس و سرافکندگی روبرو شد که به ناچار به کشتن امام روی آورد.

برنامه‌های امام علیه السلام

امام رضا علیه السلام به صُور گوناگونی برای روبرو شدن با توطئه‌های مأمون اتخاذ موضع کرد که مأمون آن‌ها را به حساب نیاورده بود.

الف. افشاکری نسبت به تحمیلی بودن ولایت‌عهدی

۱. خودداری از پذیرش پیشنهاد مأمون در مدینه

امام علیه السلام تا وقتی که در مدینه بود از پذیرفتن پیشنهاد مأمون خودداری کرد و آن‌قدر سرسختی نشان داد تا بر همگان معلوم بدارد که مأمون به هیچ قیمتی از او دست بر نمی‌دارد.

اتخاذ چنین موضع سرسختانه‌ای برای آن بود که مأمون بداند، که امام علیه السلام دست‌خوش نیرنگ وی قرار نمی‌گیرد و به‌خوبی از توطئه‌ها و هدف‌های پنهانیش آگاهی دارد. تازه با این شیوه امام علیه السلام توانسته بود شک مردم را نیز پیرامون آن رویداد برانگیزد.

۲. نیاوردن خانواده به مرو

مأمون از امام علیه السلام خواسته بود که از خانواده اش هر که را می‌خواهد همراه خویش به مرو بیاورد، ولی امام علیه السلام با خود هیچ‌کس حتی فرزندش امام جواد علیه السلام را هم نیاورد. درحالی‌که آن یک سفر کوتاه نبود، سفر مأموریتی بس بزرگ و طولانی بود که باید امام طبق گفته‌ی مأمون رهبری امت اسلامی را به دست بگیرد. امام علیه السلام حتی می‌دانست که از آن سفر برایش بازگشتی وجود ندارد.



۱۱۶

تذکره

۳. اعلام همبستگی ولایت با توحید

در نیشابور، امام علیه السلام با نمایاندن چهره‌ی محبوبش برای صدها هزار تن از مردم استقبال کننده، روایت زیر را خواند:

«کلمه توحید (لااله الا الله) دژ من (پرووردگار) است، پس هر کس به دژ من وارد شود از کیفرم مصون می‌ماند»

امام علیه السلام در آن شرایط مسایل فرعی دین و زندگی مردم را عنوان نکرد. بلکه توجه همگان را به مسأله‌ای معطوف نمود که مهم‌ترین مسایل زندگی حال و آینده‌شان به شمار می‌رفت.

آری! امام علیه السلام در آن شرایط حساس فقط بحث «توحید» را مطرح کرد. زیرا توحید پایه‌ی هر زندگی با فضیلتی است که ملت‌ها به کمک آن از هر نگون‌بختی و رنجی، رهایی می‌یابند.

رابطه‌ی مسأله‌ی ولایت با توحید

پس از خواندن حدیث توحید، ناچه‌ی امام علیه السلام به راه افتاد، ولی هنوز دیدگان هزاران انسان شیفته به سوی او بود. ناگهان ناچه ایستاد و امام علیه السلام سر از عماری بیرون آورد و کلمات جاویدان دیگری به زبان آورد، با صدای رسا فرمود:

«کلمه‌ی توحید شرطی هم دارد؛ و آن شرط من هستم».

در این جا امام علیه السلام یک مسأله‌ی بنیادی دیگری را عنوان کرد، یعنی مسأله‌ی «ولایت» که همبستگی زیادی با توحید دارد؛ رهبری امام از سوی خدا تعیین شده بود نه از سوی مأمون!

امام علیه السلام در نیشابور از فرصت برای بیان این حقیقت سود جست و در برابر صدها هزار تن، خویشان را به حکم خدا، امام مسلمانان معرفی کرد.

نکته‌ی مهم

امامان ما در هر مسأله‌ای ممکن بود «تقیّه» را روا بدانند ولی آنان در این مسأله که، خود شایسته‌ی رهبری امت و جانشینی پیامبرند، هرگز تقیه نمی‌کردند. هر چند این مورد از همه بیشتر خطر و زیان برایشان دربرداشت.

۴. رد پیشنهاد ولایت‌عهدی در مرو

بعد از رسیدن امام علیه السلام به مرو و گذشت ماه‌ها، همچنان از موضع منفی با مأمون سخن می‌گفت. نه پیشنهاد خلافت و نه پیشنهاد ولی‌عهدی هیچ‌کدام را نمی‌پذیرفت، تا این که مأمون با تهدیدهای مکرری قصد جاننش را کرد.



۱۱۷

پی‌روز خلیفه

امام علیه السلام با این گونه موضع گیری، زمینه را طوری چید که مأمون را رویاروی حقیقت قرار دهد.

۵. تأکید نسبت به تحمیل ولایت عهدی

امام رضا علیه السلام به این موارد بسنده نکرد. بلکه در هر فرصتی تأکید می کرد که مأمون او را به اجبار و با تهدید به قتل، به ولی عهدی رسانده است. امام علیه السلام به صراحت می گفت که به دست کسی جز مأمون کشته نخواهد شد و کسی جز مأمون او را مسموم نخواهد کرد. این موضوع را حتی در پیش روی مأمون هم گفته بود.

۶. اعلام این که خلافت حق مسلم او است.

اولین مورد را در شیوهی گرفتن بیعت می بینیم که امام علیه السلام، جهل مأمون را نسبت به شیوهی رسول خدا صلی الله علیه و آله که مأمون مدعی جانشینیش بود، برملا ساخت. امام علیه السلام خود در نیشابور امامت خویش را شرط کلمه‌ی توحید و راه ورود به دژ محکم الهی معرفی کرده بود. وی همچنین امامان قانونی را در بسیاری از موارد از جمله، در رساله‌ای که برای مأمون نوشته بود شماره کرده و خود نیز در شمار آنان بود. به این نکته در پشت‌نویس سند ولی عهدی نیز اشاره فرمود. دیگر از نکات شایان توجه آن‌که در مجلس بیعت، امام علیه السلام به جای ایراد سخنرانی طولانی، عبارات کوتاه زیر را بر زبان جاری ساخت:

«ما به خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر شما حقی داریم و شما نیز به خاطر او بر ما حقی دارید؛ یعنی هرگاه شما حق ما را ادا کنید بر ما واجب می شود که حق شما را منظور بداریم.»

این جملات میان اهل تاریخ و سیره‌نویسان معروف است و غیر از آن نیز چیزی از امام علیه السلام در آن مجلس نقل نکرده‌اند.

امام علیه السلام حتی از این که کوچک‌ترین سپاس‌گزاری از مأمون کند خودداری کرد و این خود موضع سرسختانه و قاطعی بود که می‌خواست ماهیت بیعت را در ذهن مردم خوب جای دهد و در ضمن موقعیت خویش را نسبت به زمامداری در همان مجلس حساس به آن‌ها بفهماند.



۱۱۸

بیت‌الهدی

اعتراف مأمون به اولویت خاندان علی

روزی مأمون در مقام آن برآمد که از امام علیه السلام اعتراف بگیرد به این که علویان و عباسیان در درجه‌ی خویشاوندی با پیغمبر صلی الله علیه و آله با هم یکسانند. داستان از این قرار بود که روزی مأمون و امام رضا علیه السلام با هم گردش می‌کردند. مأمون رو به امام علیه السلام کرده و گفت: «ای ابوالحسن! من پیش خود اندیشه‌ای دارم که سرانجام به درست بودن آن پی‌برده‌ام و آن؛ این که ما و شما در خویشاوندی با پیغمبر یکسان هستیم و بنابراین، اختلاف شیعیان ما، همه ناشی از تعصب و سبک‌اندیشی است...»

امام علیه السلام فرمود:

«این سخن تو پاسخی دارد که اگر بخواهی می‌گویم و گرنه سکوت برمی‌گزینم». مأمون اصرار کرد که: «نه؛ حتماً نظر خود را بگو تا ببینم که تو در این باره چگونه می‌اندیشی؟!»

امام علیه السلام از او پرسید:

«بگو ببینم اگر هم‌اکنون خداوند پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله را بر ما ظاهر گرداند و او به خواستگاری دختر تو بیاید، آیا موافقت می‌کنی؟»

مأمون پاسخ داد:

«سبحان الله! چرا موافقت نکنم؟! مگر کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روی برمی‌گرداند؟! آنگاه بی‌درنگ امام علیه السلام افزود:

«بسیار خوب! حالا بگو ببینم آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌تواند از دختر من هم خواستگاری کند؟»

مأمون در دریایی از سکوت فرو رفت و سپس بی‌اختیار چنین اعتراف کرد: «آری؛ به خدا سوگند که شما در خویشاوندی به مراتب به او نزدیک‌ترید.»^۱

ب. سند ولایت عهدی، بیانگر برنامه‌ی امام علیه السلام برای مقابله با توطئه‌ی مأمون

آنچه امام علیه السلام در سند ولی‌عهدی نوشت، نسبت به موضع‌گیری‌های دیگرش از همه مؤثرتر و مفیدتر بود.

در آن نوشته می‌بینیم که در هر سطری و بلکه در هر کلمه‌ای که امام علیه السلام با

۱. کنزالفوائد، کراچی، ص ۱۶۶ و الفصول المختارة من العیون و المحاسن، صص ۱۵ و ۱۶ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۸ و مسند الامام الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۰۰.



خط خود نوشته، معنایی عمیق نهفته است و به وضوح بیانگر برنامه‌ای برای مواجه شدن با توطئه‌های مأمون می‌باشد.

امام علیه السلام با توجه به این نکته که سند ولی عهدی در سراسر قلمرو اسلامی منتشر می‌شود، آن را وسیله‌ی ابلاغ حقایقی مهم به امت اسلامی قرار داد. از مقاصد و اهداف باطنی مأمون، پرده برداشت و بر حقوق علویان پافشرد و توطئه‌ای را که برای نابودی آنان انجام می‌شد، آشکار کرد.

امام علیه السلام در این سند نوشته‌ی خود را با جمله‌هایی آغاز کرده که معمولاً تناسبی با موارد مشابه ندارد: «ستایش برای خداوندی است که هر چه بخواهد همان کند. هرگز چیزی بر فرمانش نتوان افزود و از تنفیذ مقدراتش نتوان سرباز زد...»

«او از خیانت چشم‌ها و از آنچه که در سینه‌ها پنهان است آگاهی دارد» خواننده‌ی عزیز، آیا شما هم مانند من این حقیقت را می‌پذیرید که امام علیه السلام با انتخاب این جملات می‌خواست ذهن مردم را به خیانت‌ها و نقشه‌های پنهانی توجه دهد؟ آیا با این کلمات به مأمون کنایه می‌زند تا مردم را متوجه هدف‌های ناآشکارش بنماید؟

به هر حال، امام علیه السلام مطلب خود را چنین ادامه می‌دهد:
«و درود خدا بر پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم، خاتم پیامبران، و بر خاندان پاک و مطهرش...»

در آن دوره هرگز مرسوم نبود که در اسناد رسمی از پی، درود بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، کلمه‌ی «خاندان پاک و مطهرش» را نیز بیفزایند. اما امام علیه السلام می‌خواست با آوردن این کلمات به پاکی اصل و دودمان خویش اشاره کند.
بعد در ادامه نوشته است:

«... امیرالمؤمنین حقوقی از ما می‌شناخت که دیگران بدان آگاه نبودند». خوب، این چه حق و حقوقی بود که مردم حتی عباسیان به جز مأمون آن را درباره‌ی امام علیه السلام نمی‌شناختند؟

مگر ممکن بود که امت اسلامی منکر آن باشد که وی فرزند دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود؟! بنابراین، آیا گفته‌ی امام اعلانی به همه‌ی امت اسلامی نبود که مأمون چیزی را در اختیارش قرار داده که حق خود او بود؟ حقی که پس از غضب، دوباره داشت به دست اهلس بر می‌گشت.

امام علیه السلام نوشته‌ی خود را چنین ادامه می‌دهد:
«هر کس گره‌ای را که خدا بستنش را امر کرده بگشاید و ریسمانی را که هم او



۱۲۰

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

تحکیمش را پسندیده، قطع کند به حریم خداوند تجاوز کرده است زیرا او با این عمل، امام را تحقیر نموده و حرمت اسلام را دریده است...»

امام علیه السلام با این جملات اشاره به حق خود می‌کند که مأمون و پدرانش غصب کرده بودند. پس منظور وی از گره و ریسمانی که نباید هرگز گسسته شود، خلافت و رهبری است که نباید پیوندش را از خاندانی که خدا مأمور این مهم کرده است گسست. سپس امام علیه السلام چنین ادامه می‌دهد:

«... در گذشته کسی این چنین کرد ولی برای جلوگیری از پراکندگی در دین و جدایی مسلمانان اعتراضی به تصمیم‌ها نشد و امور تحمیلی به‌عنوان راه‌گریز تحمل گردید...»^۱

در این جا گویا امام به مأمون کنایه می‌زند و به او می‌فهماند که باید به اطاعت وی درآید و بر ترمرد و توطئه علیه وی و علویان و شیعیانش اصرار نوزد. امام علیه السلام با اشاره به گذشته، دورنمای زندگی علی علیه السلام و خلفای معاصرش را ارائه می‌دهد که چگونه او را به ناحق از صحنه‌ی سیاست راندند و او نیز برای جلوگیری از تشتت مسلمانان، بر تصمیم‌هایشان گردن می‌نهاد و تحمیل‌هایشان را نیز تحمل می‌کرد.

سپس چنین می‌افزاید:

«... خدا را گواه بر خویشتن می‌گیرم که اگر رهبری مسلمانان را به دستم دهد با همه، به‌ویژه با بنی‌عباس به مقتضای اطاعت از خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله عمل کنم، هرگز خونی را به ناحق نریزم و ناموس و ثروتی را از چنگ دارنده‌اش به در نمی‌آورم مگر در آن‌جا که حدود الهی مرا دستور داده است...»
این مطالب همگی کنایه و اشاره‌ای است به جنایات بنی‌عباس.

امام علیه السلام همچنین این جمله را می‌افزاید: «... اگر چیزی از پیش خود آوردم، یا در حکم خدا تغییر و دگرگونی درانداختم، شایسته‌ی این مقام نبوده، خود را مستحق کیفر نموده‌ام و من به خدا پناه می‌برم از خشم او...»

بیان این جمله برای مبارزه با عقیده‌ی رایج در میان مردم بود. این عقیده که خلیفه یا هر حکمرانی مصون از هرگونه کیفر و بازخواستی است، زیرا او در مقامی برتر از قانون قرار گرفته است.

آن‌گاه برای اعلام عدم رضایت خویش به قبول ولی‌عهدی و نافرجام بودن آن به‌صراحت چنین بیان می‌دارد: «... جفر» و «جامعه» خلاف آن را حکایت

۱. بسیار محتمل است که امام به جمله‌ی عمر (یعنی بیعت با ابوبکر گریزگاهی بود) اشاره کرده‌اند؛ ولی آن را چنان تعمیم داده‌اند که شامل بیعت‌های دیگر نیز بشود؛ چراکه بیعت با خود عمر و عثمان و معاویه و دیگران نیز، همه راه‌گریزی بودند.



می‌کنند...» یعنی برخلاف ظاهر امر که حاکی از دستیابی من به حق امامت و خلافت می‌باشد، من هرگز آن را دریافت نخواهم کرد.

افزون بر این، امام علیه السلام می‌خواهد که با ذکر این حقیقت به رکن دوم از ارکان امامت امامان راستین اهل بیت علیهم السلام نیز اشاره کند؛ آگاهی به امور غیبی و علوم ذاتی که خداوند تنها ایشان را بدین جهت بر دیگران امتیاز بخشیده است.

جعفر و جامعه دو جلد از کتاب‌هایی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر امیرالمؤمنین علیه السلام املا فرموده و او نیز آن‌ها را به خط خود نوشته است. امامان علیهم السلام برخی از این کتاب‌ها را به برخی از شیعیان پراچ خویش نشان داده و در موارد متعددی در احکام بدان‌ها استناد جسته‌اند.^۱

امام علیه السلام پس از اعلام کراهت و اجبار خویش در قبول ولی‌عهدی با صراحت کامل می‌نویسد: «... ولی من دستور امیرالمؤمنین (یعنی مأمون) را پذیرفتم و خشنودیش را بدین وسیله جلب کردم...». معنای این عبارت آن است که اگر امام ولی‌عهدی را نمی‌پذیرفت به خشم مأمون گرفتار می‌آمد. بالاخره امام علیه السلام در پایان دست‌خط خویش بر پشت سند ولی‌عهدی تنها خدای را بر خویشتن شاهد می‌گیرد و هرگز مأمون یا افراد دیگر حاضر در آن مجلس را به عنوان شهود بر نمی‌گزیند.

آری، کسانی که در آن ایام و در چنان شرایطی می‌زیستند به خوبی مقاصد امام علیه السلام را از جملاتی که بر پشت سند ولی‌عهدی نوشته بود درک می‌کردند.



۱۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

ج. شروط پذیرش ولایت‌عهدی، نقشه‌های مأمون را برهم زد!

امام علیه السلام برای پذیرفتن مقام ولی‌عهدی، شروطی قایل شد که طی آن‌ها، از مأمون چنین خواسته بود؛

امام علیه السلام هرگز کسی را بر مقامی نگمارد و نه کسی را عزل و نه رسم و سنتی را نقض کند و نه چیزی از وضع موجود را دگرگون سازد و از دور مشاور در امر حکومت باشد.^۲

۱. در مکاتب الرسول، ج ۱، صص ۵۹ تا ۹۸، درباره‌ی این کتاب‌ها به‌طور مشروح به بحث پرداخته و موارد استشهاد ائمه علیهم السلام به آن‌ها را بیان داشته است.

۲. الفصول المهمة، ابن صباغ مالکی، ص ۲۴۱؛ نور الابصار، از ص ۴۳ به بعد؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۰ و ج ۲، ص ۱۸۳؛ مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۳۶۳؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۳۸؛ اعلام الوری، ص ۳۲۰؛ بحار الانوار، ج ۴۹، صص ۲۴ و ۳۵ و صفحات دیگر؛ کشف الغمّه، ج ۳، ص ۶۹؛ الإرشاد مفید، ص ۳۱۰؛ الأملی صدوق قدس سره، ص ۴۳؛ الکافی،

مأمون نیز به تمام این شروط پاسخ مثبت داده بود. بنابراین، می‌بینیم که امام (ع) هدف‌ها و آرزوهای مأمون را نقش بر آب می‌کند زیرا اتخاذ چنین موضع منفی‌ای دلیل‌گویایی بود بر امور زیر:

- متهم ساختن مأمون به برانگیختن شبهه‌ها و ابهام‌های بسیاری در ذهن مردم.
- اعتراف نکردن به قانونی بودن سیستم حکومتی وی.
- سیستم موجود هرگز نظر امام (ع) را به عنوان یک نظام حکومتی تأمین نمی‌کرد.

- مأمون برخلاف نقشه‌هایی که در سر پرورانده بود، دیگر با قبول این شروط نمی‌توانست کارهایی را به دست امام (ع) انجام دهد.

- امام (ع) هرگز حاضر نبود تصمیم‌های قدرت حاکمه را اجرا کند.
- و در نهایت با ذکر این شروط، پارسایی و زهد امام (ع) بر همگان آشکار شد. آنان که امام (ع) را به خاطر پذیرفتن ولی‌عهدی به دنیاپرستی متهم می‌کردند با توجه به این شروط متقاعد گردیدند که بالاتر از این حد، درجه‌ای از زهد قابل تصور نیست.

د. نماز عید و تفکیک صفوف

امام (ع) به مناسبت برگزاری دو نماز عید، موضعی اتخاذ کرد که جالب توجه است. در یکی از آن‌ها ماجرا چنین بود:

مأمون از امام (ع) درخواست نمود که با مردم نماز عید بگذارد تا با ایراد سخنرانی وی، آرامشی به قلبشان فروآید و با پی‌بردن به فضایل امام (ع) اطمینان عمیقی نسبت به حکومت بیابند.

امام (ع) به مجرد دریافت این پیام، شخصی را نزد مأمون روانه ساخت تا به او بگوید مگر یکی از شروط ما آن نبود که من دخالتی در امر حکومت نداشته باشم. در پی اصرار وی امام رضا (ع) دوباره از مأمون خواست تا او را از آن نماز معاف بدارد و در صورت اصرار شرط کرد که من به نماز آن‌چنان خواهم رفت که رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع) با مردم به نماز می‌رفت.

مأمون پاسخ داد که هرگونه می‌خواهی برو.

چنان‌که قبل از این ذکر شد، در آن روز وضع مردم بسیار آشفته شد و صفوفشان در نماز، دیگر به نظم نپیوست.



۱۳۳

پی‌روز حقیقی

ه. معاشرت اجتماعی امام علیه السلام، برهم زننده‌ی نقشه‌های مأمون

طرز رفتار و آداب معاشرت عمومی امام علیه السلام، چه پیش از ولی عهدی یا پس از آن، به گونه ای بود که پیوسته نقشه‌های مأمون را برهم می‌زد. هرگز مردم ندیدند که امام علیه السلام تحت تأثیر زرق و برق شئون حکومتی قرار بگیرد یا در نحوه‌ی سلوکش با مردم اندکی تغییر رویه دهد.

برنامه‌ی امام علیه السلام برای شکست مأمون چنان کاری و موفق بود که مأمون تصمیم گرفت آن امام بزرگوار را به شهادت برساند تا مگر به این وسیله، خود را از چنگال ناملایماتی که پیوسته برایش پیش می‌آمد، برهاند.



برهان قاطع

مناظرات امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام
با علما و دانشمندان سایر ادیان
یعقوب علی برجی

پیش گفتار

از دیر باز انسان‌ها ارتباط با یکدیگر را از طریق گفت‌وگو سامان داده‌اند و بدین‌گونه عقاید خود را با هم در میان نهاده‌اند. این خصیصه عمومی و فطری در ادیان توحیدی، مورد توجه قرار گرفته است و پیامبران بزرگ الهی، چه در مقام تبلیغ و چه در موقعیت‌های متعدد علمی، آن را پاس داشته و حرمت گذارده‌اند. حضرت نوح علیه السلام با کافران قوم خویش احتجاج می‌کند و به آنان اجازه سخن گفتن می‌دهد. هود و صالح علیهم السلام نیز با قوم خویش به گفت‌وگو می‌نشینند و استدلال‌های روشن خود را بیان می‌کنند^۱ و ابراهیم خلیل علیه السلام با خویشان^۲ و نیز گمراهان طبیعت پرست^۳ و حتی سرکرده‌ی نمرودیان بت پرست به بحث می‌نشینند و با استدلال، مبهوتشان می‌کند.^۴ مناظره‌های لوط و شعیب علیهم السلام با اقوام خود^۵ و موسی علیه السلام با فرعون^۶ و عیسی علیه السلام با متعصبان یهود نیز از نمونه‌های بارز گفتگوی دینی است؛ احتجاجات پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله نیز با مشرکان عربستان، مسیحیان نجران، یهودیان و ماده پرستان و منکران معاد، در بسیاری از کتاب‌های حدیث، انعکاس یافته است^۷ و به تعبیر امام هادی علیه السلام بارها و بارها صورت گرفته است.^۸

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام نیز این سیره را تداوم بخشیدند و با اقتدا به سنت نیکوی پیامبران، گام در جای پای آنان نهادند. روایات و گزارش‌های مفصل این مناظره‌ها، هم غنی‌کننده‌ی مباحث عقاید و کلام شیعه است و هم نشان‌دهنده‌ی ادب گفت‌وگو و تحمل و شکیبایی ائمه معصوم علیهم السلام در برابر خصم و ناراستی‌ها و درشتی‌های آنان است. در میان ائمه علیهم السلام، مناظرات نغز و ژرف امام رضا علیه السلام مثال‌زدنی است. ایشان در جبهه‌ی برون‌دینی و درون‌دینی، از طریق مناظرات به مقابله با مخالفان پرداخته و سوالات و شبهه‌های زندقیان و اشکالات دیگراندیشان به حوزه عقاید شیعه را پاسخ گفته‌اند.^۹



۱۳۶

ره‌نوشه

۱. هود، ۵۰ تا ۵۷ و ۶۱ تا ۶۳.
۲. شعرا، ۶۹ تا ۸۱ و مریم، ۴۱ تا ۴۷.
۳. انعام، ۷۵ تا ۷۹.
۴. بقره، ۲۵۸.
۵. شعرا، ۱۶۰ تا ۱۸۸.
۶. طه، ۴۲ تا ۶۲.
۷. الاحتجاج طبرسی، ج ۱، صص ۲۷ تا ۶۴ و صص ۴۷ تا ۶۴ و فرقان، ۷ و ۸ و زخرف، ۳۱ و اسراء، ۹۰ تا ۹۳.
۸. بحار الانوار، ج ۹، ص ۶۹، ح ۲.
۹. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۱۳۱، ح ۲۸.

در این اثر، ابتدا گزارشی از مناظرات عالم آل محمد علیه السلام ارائه شده و در ادامه، هدف مأمون از تشکیل این جلسات و نیز برکات مناظرات امام هشتم علیه السلام مورد توجه واقع شده است. در ادامه درباره‌ی ویژگی‌های مناظرات امام رضا علیه السلام، محتوای مناظرات و درس‌هایی که می‌توان از مناظرات این امام بزرگوار علیه السلام گرفت، مباحثی تقدیم ارادتمندان و دلباختگان به آن حضرت شده است. امیدواریم که این هدیه‌ی ناچیز مورد قبول امام رئوف علیه السلام قرار گیرد!

مناظرات امام رضا علیه السلام

از عالم آل محمد علیه السلام مناظرات فراوانی نقل شده است که در این قسمت، گزارشی از این مناظرات را تقدیم می‌کنیم.

از حسن بن محمد نوفلی هاشمی نقل شده است که می‌گوید: مأمون علمای ادیان و بزرگان دین و مذاهب مختلف را جمع کرد و پس از خوش‌آمدگویی به آنان چنین گفت: «شما را برای امر خیری فراخواندم. مایلیم با پسرعمویم که از مدینه به این‌جا آمده است، مناظره کنید! فردا اوّل وقت بیایید و کسی از این دستور سرپیچی نکند!» آنان اطاعت کردند و گفتند: «ان‌شاءالله اوّل وقت در این‌جا حاضر خواهیم شد!»^۱

فردا صبح مأمون، یاسر را به دنبال حضرت فرستاد. یاسر به امام گفت: «مأمون می‌گوید که می‌خواهم شما در این جلسه شرکت کنید!» حسن بن محمد نوفلی ظاهراً از این مسأله ترسی داشت. امام رضا علیه السلام به او رو کردند و فرمودند: «نوفلی! تو عراقی هستی و عراقی‌ها طبع ظریف و نکته‌سنجی دارند؛ نظرت درباره‌ی برگزاری این گردهمایی علمای ادیان و اهل شرک توسط مأمون چیست؟» نوفلی گفت: «می‌خواهد شما را بیازماید و کار نامطمئن و خطرناکی کرده است». حضرت فرمودند: «چه‌طور؟» گفت: «متکلمان و اهل بدعت، مثل علما نیستند؛ چون عالم، مطالب درست و صحیح را انکار نمی‌کند ولی آن‌ها همه اهل انکار و مغالطه‌اند. اگر با در نظر گرفتن وحدانیت خدا با آنان بحث کنید، خواهند گفت: «وحدانیتش را ثابت کن!» و اگر بگویید محمد صلی الله علیه و آله و سلم رسول خداست، می‌گویند: «رسالتش را ثابت کن!» بعد مغالطه می‌کنند و باعث می‌شوند خود شخص دلیل خود را باطل



۱۳۷

بزم‌ان‌تاطع



کند و دست از حرف خویش بردارد». سپس گفت: «قربانت گردم! از آنان برحذر باشید و مواظب خودتان باشید!» حضرت تبسمی کردند و فرمودند: «ای نوفلی! آیا می‌ترسی آنان ادله‌ی مرا باطل و من را مجاب کنند؟» نوفلی گفت: «به خدا درباره‌ی شما ترسی ندارم و امید دارم خداوند شما را بر آنان پیروز کند!»

سپس حضرت فرمودند: «ای نوفلی! می‌خواهی بدانی چه زمانی مأمون پشیمان خواهد شد؟» گفت: «بله». حضرت فرمودند: «زمانی که با اهل تورات با توراتشان، با اهل انجیل با انجیلشان، با اهل زبور با زبورشان، با صابئین به زبان عبری، با زرتشتیان به فارسی، با رومیان به رومی و با هر فرقه‌ای از علما به زبان خودشان صحبت کنم؛ آن‌گاه که همه را مجاب سازم و در بحث بر همگی پیروز شوم و همه‌ی آنان سخنان مرا بپذیرند، مأمون خواهد دانست آنچه در صددش می‌باشد شایسته او نیست. در این موقع است که مأمون پشیمان خواهد شد و لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ»^۱.

امام پس از این که وضو ساختند و مقداری سوویق (نوشیدنی یا آش یا حلیم) میل فرمودند، به جایگاه مناظره رفتند. مأمون آن حضرت را به جاثلیق (کاتولیک) بزرگ مسیحیان معرفی کرد و خواست که با امام رضا علیه السلام بحث و انصاف را رعایت کند.

۱. مناظره با جاثلیق (بزرگ مسیحیان)

جاثلیق به مأمون گفت: «ای امیرالمؤمنین! چگونه با کسی بحث کنم که به کتابی استدلال می‌کند که من آن را قبول ندارم و به گفتار پیامبری احتجاج می‌کند که من به او ایمان ندارم؟» حضرت فرمودند: «ای مرد مسیحی! اگر از انجیل برایت دلیل بیاورم آیا می‌پذیری؟» جاثلیق گفت: «آیا می‌توانم آنچه را انجیل فرموده است، رد کنم؟ به خدا سوگند؛ برخلاف میل باطنی‌ام خواهم پذیرفت!» حضرت فرمودند: «سل عما بدا لک و افهم الجواب؛ حال هر چه می‌خواهی بپرس و جوابت را دریافت کن!»

ابتدا جاثلیق نظر امام علیه السلام را درباره‌ی حضرت عیسی علیه السلام جویا شد؛ به این منظور که اگر آن حضرت فرمودند که او را قبول ندارم، او هم در مقام انکار بگوید من پیامبر و کتاب شما را قبول ندارم. اما امام رضا علیه السلام هوشیارانه پاسخ

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۱۵.

دادند: «من به نبوت عیسی علیه السلام و کتابش و به آنچه امت خود را به آن بشارت داده است و حواریون نیز آن را پذیرفته‌اند، ایمان دارم و به عیسانی که به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و کتابش ایمان نداشته باشد و امت خود را به او بشارت نداده است، کافر».

جائلیق از حضرت رضا علیه السلام تقاضای دو شاهد عادل از هم‌کیشان خود (مسیحی) و دو شاهد از غیر هم‌کیشان خود نمود. حضرت علیه السلام فرمودند: «حال سخن به انصاف گفتم».

حضرت رضا علیه السلام یکی از شاهدان را یوحنا دیلمی که محبوب‌ترین شخص نزد مسیح بود، معرفی کردند و فرمودند: «تو را قسم می‌دهم؛ آیا در انجیل چنین نیامده است که یوحنا گفت: مسیح مرا به دین محمد عربی آگاه کرد و مژده داد که بعد از او خواهد آمد و من نیز به حواریون مژده دادم و آن‌ها به او ایمان آوردند؟!» جائلیق گفت: «بله آمده است».

جائلیق خواست که مصداق را نامعین جلوه دهد و گفت: «زمان آمدن آن پیامبر نامشخص است». اما حضرت رضا علیه السلام باز درباره‌ی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیتش علیهم السلام از انجیل دلیل آوردند و صفر (الاصحاح) ثالث انجیل را قرائت کردند. وقتی به مطلب مربوط به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسیدند توقف کردند و از نسطاس رومی - که صفر (الاصحاح) ثالث را به تمام و کمال حفظ بود - خواستند که شهادت دهد. او شهادت داد و آن‌گاه حضرت علیه السلام فرمودند: «این عین گفتار حضرت مسیح علیه السلام است؛ اگر مطلب انجیل را تکذیب کنی، موسی و عیسی علیهما السلام را تکذیب کرده‌ای و اگر این مطلب را منکر شوی، قتلت واجب است؛ زیرا به خدا و پیامبر و کتابت کافر شده‌ای». جائلیق گفت: «مطلبی را که از انجیل برایم روشن شود انکار نمی‌کنم و بدان اذعان دارم». امام رضا علیه السلام فرمودند: «شاهد بر اقرار او باشید!» وقتی جائلیق بر احاطه‌ی آن حضرت علیه السلام بر انجیل و دین مسیحیت آگاه شد، درباره‌ی تعداد حواریون سوال کرد که امام علیه السلام جواب او را دادند و فرمودند: «از شخص آگاهی سوال کردی؛ حواریون دوازده نفر بودند و اعلم و افضل آن‌ها «لوقا» بود. اما علمای بزرگ نصاری سه نفر بودند یوحنا اکبر در سرزمین باخ، یوحنا دیگری در قرقیسا و یوحنا دیلمی در رجاز، و نام پیامبر و اهل بیت و امتش نزد او بود، و او بود که به امت عیسی و بنی اسرائیل بشارت داد».

سپس حضرت علیه السلام فرمودند: «ای مسیحی! به خدا سوگند؛ ما به عیسی علیه السلام که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان داشت، ایمان داریم. به عیسی علیه السلام ایرادی نداریم جز ضعف





۱۳۰

ره‌نوشه

و ناتوانی و کمی نماز و روزه‌اش!» جاثلیق در حالی که منظور امام علیه السلام را متوجه نشده بود، گفت: «به خدا قسم؛ علم خود را فاسد و خود را تضعیف کردی! گمان می‌کردم عالم‌ترین فرد بین مسلمانان هستی». حضرت فرمودند: «مگر چه شده است؟» گفت: «می‌گویی عیسی ضعیف بود و کم روزه می‌گرفت و کم نماز می‌خواند؛ حال آن‌که او حتی یک روز را هم بدون روزه نگذراند و حتی یک شب هم نخوابید؛ همیشه روزه‌ها، روزه بود و شب‌ها، شب‌زنده‌دار». حضرت رضا علیه السلام فرمودند: «برای تقرب به چه کسی روزه می‌گرفت و نماز می‌خواند؟» جاثلیق از کلام افتاد و ساکت شد.^۱ چون منظور امام رضا علیه السلام آن بود که شما که ادعا می‌کنید عیسی علیه السلام خداست، پس برای چه کسی نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت؟

سپس حضرت رضا علیه السلام از جاثلیق پرسیدند: «چرا منکر هستی که عیسی علیه السلام با اجازه‌ی خدا مرده‌ها را زنده می‌کرد؟» جاثلیق گفت: «زیرا کسی که مرده‌ها را زنده کند و نابینا و شخص مبتلا به پستی را شفا دهد، خداست و شایسته‌ی پرستش».^۲ امام رضا علیه السلام با ذکر نمونه‌هایی از تاریخ که پیامبران پیشین مانند: یسع علیه السلام، موسی علیه السلام، عزیر علیه السلام، ابراهیم علیه السلام و... بعضی از این کارها را انجام می‌دادند، فرمودند: «همگی مضمون آیاتی از تورات و انجیل و زبور و قرآن است. درباره‌ی این‌ها چه می‌گویی؟ آیا آن‌ها هم باید ادعای خدایی کنند؟» جاثلیق جواب داد: «بله؛ حرف، حرف شماسست و معبودی نیست جز الله».^۳

سپس حضرت علیه السلام رو به رأس الجالوت؛ بزرگ یهودیان نمودند و فرمودند: «تو را به ده آیه‌ای که بر موسی بن عمران نازل شده است، قسم می‌دهم که آیا خبر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و امتش در تورات موجود نیست؟!» آن‌گاه فرازهایی از تورات را که درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امتش است، قرائت فرمودند. رأس الجالوت گفت: «آری ما نیز آن را همین‌گونه در تورات یافته‌ایم».

پس از آن، حضرت به جاثلیق گفتند: «با کتاب اشعیا تا چه حد آشنا هستی؟» گفت: «آن را حرف به حرف می‌دانم». سپس به آن دو فرمودند: «آیا قبول دارید این مطلب که «ای مردم! من تصویر آن شخص سوار بر درازگوش را دیدم در حالی که لباس‌هایی از نور بر تن داشت و آن شتر سوار را دیدم که نورش همچون نور ماه بود»، از گفته‌های اوست؟» آن دو پاسخ دادند: «بله، اشعیا چنین گفته

۱. همان، ص ۴۲۲.

۲. همان، ص ۳۲۲.

۳. همان، ص ۳۲۷.

است». حضرت فرمودند: «آیا با این گفته‌ی عیسی علیه السلام که در انجیل می‌فرماید: «من به سوی خدای شما و خدای خود خواهم رفت و فارقلیطا^۱ خواهد آمد»، آشنا هستی؟!»

جائلیق پاسخ داد و امام علیه السلام برای وی واقعیت را درباره‌ی وضعیت انجیل بیان فرمودند. سپس جائلیق اعتراف کرد که من این مطلب را تاکنون نمی‌دانستم. امام رضا علیه السلام با توجه به هوشیاری زیادی که داشتند، ابتدا از جائلیق درباره‌ی شهادت علمای انجیل پرسیدند و او گفت: «هر آنچه تأیید کنند و بدان گواهی دهند، حق است». حضرت علیه السلام، مأمون و اهل بیتش و دیگر حاضرین را گواه بر این شهادت گرفتند. بعد درباره‌ی اصل و نسب حضرت عیسی علیه السلام از قول علمای بزرگ انجیل مانند: متی، مرقابوس، و الوقا و حتی خود حضرت عیسی علیه السلام جملاتی بیان کردند، سپس فرمودند: «نظرت درباره‌ی شهادت و گواهی متی، مرقابوس و الوقا درباره‌ی عیسی علیه السلام و اصل و نسب او چیست؟» جائلیق گفت: «به عیسی افترا زده‌اند». حضرت به حضار فرمودند: «آیا (همین الان) پاکی و صداقت آنان را تأیید نکرد و نگفت آنان علمای انجیل هستند و گفتارشان حق است و حقیقت؟» جائلیق گفت: «ای دانشمند مسلمین! دوست دارم مرا در مورد این چهار نفر معاف داری». حضرت فرمودند: «قبول است؛ تو را معاف کردیم! حال هرچه می‌خواهی سوال کن!»^۲

او که توانایی امام علیه السلام را در پاسخگویی به کلیه‌ی سوالات، فوق‌العاده یافت، عرض کرد: «بهتر است دیگری سوال کند؛ به حق مسیح قسم، گمان نداشتم در بین علمای مسلمین کسی مثل شما وجود داشته باشد!»^۳

۲. مناظره با رأس الجالوت (بزرگ یهودیان)

وقتی «جائلیق» از مناظره با امام رضا علیه السلام کناره‌گیری کرد و خواست که از شخص دیگری سوال شود، امام رضا علیه السلام رو به «رأس الجالوت» کردند و فرمودند: «تسألنی أو أسئلك؟؛ من از تو سوال کنم یا تو سوال می‌کنی؟»^۴ رأس الجالوت گفت: «من سوال می‌کنم و فقط جوابی را می‌پذیرم که از تورات باشد یا از انجیل

۱. فارقلیطا معرب کلمه‌ی پرکلیتوس (به کسر پ و را) معنی احمد یعنی ستوده‌تر می‌دهد. پرکلیتوس (به فتح پ و را) به معنی تسلی‌دهنده است که البته با توجه به آیه‌ی ۶ سوره‌ی مبارکه‌ی صف، ترجمه‌ی اول؛ به معنی احمد صحیح‌تر است.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۳۲۷.

۳. همان، ص ۴۲۷.

۴. همان.





۱۳۲

ره توشه

یا از زبور داوود و یا صحف ابراهیم و موسی». حضرت علیه السلام فرمودند: «جوابی را از من نپذیر مگر این که از تورات موسی علیه السلام یا انجیل عیسی علیه السلام یا زبور داوود علیه السلام باشد!»^۱

رأس الجالوت پرسید: «چگونه نبوت محمد صلی الله علیه و آله را ثابت می کنی؟» امام رضا علیه السلام فرمودند: «موسی بن عمران، عیسی بن مریم، داوود خلیفه ی خدا در زمین به نبوت او گواهی داده اند». حضرت رضا علیه السلام گواهی موسی بن عمران علیه السلام را این چنین اثبات کردند؟

«آیا قبول داری که موسی به بنی اسرائیل سفارش کرد و گفت پیامبری از فرزندان برادران شما خواهد آمد؛ او را تصدیق کنید و از او اطاعت کنید؟! حال اگر خویشاوندی میان اسرائیل و اسماعیل و رابطه ی بین آن دو را از طرف ابراهیم می دانی، آیا قبول داری که بنی اسرائیل برادرانی غیر از فرزندان اسماعیل نداشتند؟» رأس الجالوت گفت: «بله، این گفته ی موسی است و آن را رد نمی کنیم». حضرت علیه السلام پرسیدند: «آیا از برادران بنی اسرائیل پیامبری غیر از محمد صلی الله علیه و آله آمده است؟» گفت: «نه».^۲

وقتی رأس الجالوت از امام رضا علیه السلام خواست که صحت این مطلب را از تورات برایش آشکار کنند، حضرت علیه السلام فرمودند: «آیا منکر این مطلب هستی که تورات به شما می گوید: «جاء النور من جبل طور سیناء و اضائ لنا من جبل ساعیر و استعلن علینا من جبل فاران؛ نور از کوه طور سینا آمد و از کوه ساعیر بر ما درخشید و از کوه فاران بر ما آشکار شد».^۳ رأس الجالوت گفت: «با این کلمات آشنا هستم اما تفسیرش را نمی دانم». حضرت فرمودند: «اما نوری که از طرف سینا آمد، واضح است همان وحی است که بر موسی بن عمران علیه السلام در طور سینا نازل شد، و اما روشن شدن کوه ساعیر اشاره به همان کوهی است که در آنجا بر عیسی بن مریم علیه السلام وحی شد و منظور از کوه فاران، کوهی است در اطراف مکه که با شهر مکه یک روز فاصله دارد».

سپس امام علیه السلام به جمله هایی از کتاب اشعیای نبی علیه السلام و حقیوق نبی علیه السلام استدلال کردند و فرمودند: «داوود علیه السلام نیز در زبورش، می گوید: خداوندا! کسی را مبعوث کن که سنت را بعد از فترت احیا کند! آیا کسی را سراغ داری جز محمد صلی الله علیه و آله که

۱. همان، ص ۳۳۳.

۲. همان، ص ۳۴۳.

۳. هاشمی، مصطفی خالقداد، توضیح الملل، ج ۱، ص ۲۰۰.

این کار را انجام داده باشد؟»

رأس الجالوت گفت: «چه مانعی دارد که این شخص عیسی بوده باشد؟»
حضرت فرمودند: «آیا تو نمی دانی که عیسی علیه السلام هرگز با سنت تورات مخالف نبود و همواره آیین او را تأیید می کرد و در انجیل نیز آمده است که بارقلیبا بعد از او (مسیح) می آید و همه چیز را برای شما تفسیر می کند؟»
رأس الجالوت گفت: «آری، می دانم».

امام رضا علیه السلام فرمودند: «از همه ی این ها گذشته من از تو سوالی دارم؛ بگو ببینم پیامبرت موسی بن عمران علیه السلام به چه دلیل فرستاده ی خداست؟»
رأس الجالوت گفت: «او کارهای خارق العاده ای انجام داده است که هیچ یک از انبیای پیشین انجام نداده اند».

امام علیه السلام فرمودند: مثلاً چه کاری؟

رأس الجالوت گفت: «شکافتن دریا، تبدیل عصا به مار عظیم، زدن بر سنگ و جاری شدن چشمه ها از آن و ید بیضا و امثال آن!»

امام علیه السلام فرمودند: «راست می گویی؛ این ها دلیل خوبی بر نبوت اوست، آیا هر کس که دست به خارق عادتی زند که دیگران از انجام آن ناتوان باشند و دعوی نبوت کند، نباید پذیرفت؟»

رأس الجالوت گفت: «نه، چرا که موسی نظیر و مانند نداشت و اگر کسی همان معجزاتی را بیاورد که موسی آورده است باید پذیرفت؛ وگرنه لازم نیست».

امام علیه السلام فرمودند: «پس چگونه پیامبران پیشین را که قبل از موسی علیه السلام آمدند، پذیرفته اید؛ در حالی که نه دریا را شکافتند و نه دوازده چشمه آب از سنگ بیرون آوردند، مانند موسی علیه السلام ید بیضا یا تبدیل عصا به ماری عظیم هم نداشتند؟!»

رأس الجالوت (سخن خود را تغییر داد و) گفت: «من گفتم هرگاه کسی خارق عادتی انجام دهد که مردم از انجام مثل آن عاجز باشند باید پذیرفت؛ هر چند مثل معجزه ی موسی نباشد».

امام علیه السلام فرمودند: «پس چرا اقرار به نبوت حضرت مسیح علیه السلام نمی کنید که مردگان را زنده می کرد و نابینا و بیماران صعب العلاج را شفا می داد و...؟»

رأس الجالوت گفت: «می گویند چنین کارهایی کرده است، ولی ما هرگز ندیده ایم!»

امام علیه السلام فرمودند: «آیا معجزات موسی علیه السلام را با چشم خود دیده ای؟ آیا غیر این است که افراد موثق از یاران موسی علیه السلام خبر داده اند و این خبر به طور متواتر به



۱۳۳

برهان قاطع

دست ما رسیده است؟»

رأس الجالوت گفت: «آری [همین طور است].»

امام علیه السلام فرمودند: «بنابراین اگر همین اخبار متواتر از معجزات مسیح علیه السلام خبر دهد، چگونه ممکن است نبوت او را تصدیق نکنید؟»

سپس امام رضا علیه السلام ادامه دادند: «کار محمد صلی الله علیه و آله نیز چنین است؛ او یتیم و فقیر و درس نخوانده بود؛ اما قرآنی آورد که اسرار تاریخ انبیای پیشین دقیقاً در آن تبیین شده و از حوادث گذشته و آینده خبر داده است و نیز از آنچه مردم در خانه‌های خود می‌گفتند یا انجام می‌دادند، پیامبر از آن پرده بر می‌داشت و معجزات بسیار دیگر.»

در این جا رأس الجالوت از سخن بازماند!

۳. مناظره با هرید (بزرگ زرتشتیان)

نوبت به «هرید» که بزرگ زرتشتیان بود، رسید. حضرت رضا علیه السلام از او درباره‌ی علت پیامبری زرتشت سوال کردند. او گفت: «چیزهایی آورده است که دیگران نیاورده‌اند؛ البته ما خود ندیده‌ایم، اخباری از گذشتگان ما در دست است.» حضرت علیه السلام فرمودند: «دیگر امت‌ها هم دلیل پذیرش را همان اخباری می‌دانند که از گذشتگان به آنان رسیده است. پس عذر شما در عدم ایمان نیاوردن به آنها چیست؟» «هرید» خشکش زد و نتوانست جوابی دهد.^۱



۱۳۴

ره‌نوشه

۴. مناظره با عمران صابی

هنگامی که بزرگ زرتشتیان از ادامه‌ی بحث بازماند، امام علیه السلام رو به حاضران کردند و فرمودند: «آیا در میان شما کسی هست که با اسلام مخالف باشد؟ اگر مایل است؛ بدون اضطراب و نگرانی سوالاتش را مطرح کند!» در این هنگام «عمران صابی» که یکی از متکلمان معروف بود، برخاست و نزد حضرت رضا علیه السلام آمد و گفت:

«ای دانشمند بزرگ! اگر خودت دعوت به سوال نمی‌کردی، من سوالی مطرح نمی‌کردم؛ چراکه من به کوفه و بصره و شام و الجزیره رفته‌ام و با علمای علم عقاید روبه‌رو شده‌ام، ولی احدی را نیافته‌ام که برای من ثابت کند که خداوند یگانه است و قائم به وحدانیت خویش است؛ آیا اجازه می‌دهی همین مسأله را

با تو مطرح کنم؟»

امام علیه السلام که تا آن روز با عمران صابی روبه رو نشده بودند، فرمودند: «اگر در میان این جماعت عمران صابی باشد؛ تویی!» گفت: «آری؛ منم!»

امام علیه السلام فرمودند: «سوال کن اما عدالت را در بحث از دست مده و از کلمات ناموزون و انحراف از اصول انصاف بپرهیز!»

عمران صابی گفت: «به خدا سوگند؛ من چیزی جز این نمی خواهم که واقعیت را برای من ثابت کنی تا به دامنش چنگ بزنم و از آن صرف نظر نخواهم کرد!»

امام علیه السلام فرمودند: «هر چه می خواهی بپرس!»

در این هنگام، حاضران به یکدیگر نزدیک شدند. سپس سکوتی مطلق بر مجلس حکمفرما شد تا ببینند سرانجام این مناظره‌ی حساس به کجا می رسد.

عمران صابی گفت: «از نخستین وجود و مخلوقاتش با من سخن بگوی!»

(از قراین مشخص می شود که منظور عمران پاسخ به دو سوال مهم در مسأله‌ی خداشناسی بوده است؛ نخست این که خداوند چه هدفی از آفرینش داشت و چه

کمبودی با آفرینش برطرف می شد؟ دیگر این که آیا آفرینش از عدم صورت گرفته و هیچ ماده‌ای قبل از آن نبوده و چگونه این امر متصور است؟)

امام علیه السلام فرمودند: «اکنون که سوال کردی، با دقت گوش کن! خداوند همیشه یگانه و واحد بوده و چیزی با او نبوده است، سپس مخلوقات مختلف را ابداع

فرمود، نه در چیزی آن را بر پا داشت و نه در چیزی محدود کرد و نه طرح و نقشه‌ای از قبل در جهان بود تا مثل آن بیافریند. سپس مخلوقات را به گروه‌های

مختلف تقسیم کرد؛ برگزیده و غیر برگزیده، مؤخر و مقدم، رنگ و طعم (و غیر آن). نه نیازی به آن‌ها داشت و نه به وسیله‌ی آن‌ها ارتقای مقام می یافت (چراکه او

وجودی است بی نهایت و نامحدود از هر نظر و چنین وجودی منبع تمام کمالات است و کمبودی ندارد تا با آفرینش موجودات برطرف شود). آیا می فهمی چه

می گویم؟»

عمران گفت: «بله؛ مولای من!»

امام علیه السلام ادامه دادند: «بدان ای عمران! اگر خداوند برای نیازی جهان را آفریده بود، باید با قدرتی که داشت اضعاف این‌ها را بیافریند چرا که هر قدر اعوان و

یاوران بیشتر باشند، بهتر است؛ لذا می گویم آفرینش او برای رفع نیازی نبود (بلکه او فیاض است و ذات پاکش مبدأ انواع فیوضات؛ و آفرینش فیض وجود اوست).»

سپس عمران سوالاتی درباره‌ی علم خداوند به ذات پاکش در ازل و قبل از آفرینش



۱۳۵

بزم‌انقاض

موجودات کرد و چگونگی علم خداوند را به آن‌ها بعد از وجودشان جويا شد که اگر علم او از طریق ضمير (و علم اکتسابی) باشد، ذاتش معرض حوادث می‌شود. و این‌گونه پاسخ شنید که: «علم او، علم حضوری است و موجودات نزد ذات پاکش حاضرند، وگرنه تسلسل لازم می‌آید؛ چرا که باید به آن علم نیز علمی داشته باشد». عمران از انواع مخلوقات سوال کرد.

امام علیه السلام آن‌ها را به شش گروه تقسیم کردند؛ از محسوسات گرفته تا ماورای حس و از جواهر گرفته تا اعراض و از ذوات گرفته تا اعمال و حرکات. سپس عمران پرسید: «آیا آفرینش در ذات او تغییری ایجاد نکرده است؟» (گویا عمران گرفتار مسأله‌ی قیاس در فهم صفات خداوند بود؛ چون می‌دید انسان هرکاری را که انجام می‌دهد نوعی دگرگونی و تغییر در خودش به وجود می‌آید و خدا را با انسان قیاس می‌کرد).

اما جواب شنید که: «برای یک وجود قدیم و ازلی که عین هستی مطلق است، دگرگونی در او معنی ندارد...». بعد، از ذات خدا سوال کرد.

امام رضا علیه السلام فرمودند: «او نور است (اما نه نور ظاهری و حسی بلکه)؛ نور به معنی هدایت‌کننده‌ی همه‌ی مخلوقات و تمام اهل آسمان‌ها و زمین».

عمران باز سوالات مهم دیگری در زمینه‌ی این‌که خدا کجاست و مانند آن مطرح کرد و جواب‌های مؤثر شنید تا این‌که وقت نماز فرا رسید.

امام رضا علیه السلام رو به مأمون کردند و فرمودند: «وقت نماز رسیده است (و باید به ادای فریضه بپردازم)».

عمران که از باده‌ی روحانی این سخن مست شده بود و باقی قدح را در دست داشت، عرض کرد: «مولای من! جواب مرا قطع مکن، که قلبم نرم و آماده‌ی پذیرش شده است!»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «عجله مکن؛ نماز می‌خوانیم و باز می‌گردیم!» امام علیه السلام (به دلایلی) وارد اندرون شدند و نماز را به جا آوردند، اما مردم در بیرون پشت سر محمد بن جعفر (عموی امام علیه السلام) نماز خواندند.

وقتی امام علیه السلام به مجلس بازگشتند، عمران را صدا زدند و فرمودند: «سوالات را ادامه بده!»

عمران عرض کرد: «آیا ممکن است به این سوالم پاسخ فرمایی که آیا خداوند به ذاتش وجود دارد یا به اوصافش؟»



۱۳۶

ره‌نوشه

امام علیه السلام ضمن توضیحی او را متوجه به این حقیقت ساخت که بسیاری از این اوصاف که می‌بیند، اوصافی است که بعد از آفرینش موجودات از ذات پاکش انتزاع می‌شود (مثلاً تا مخلوقی آفریده نشود، خالق و رازق و رؤف و رحیم و معبود و... مفهومی ندارد؛ هر چند علم و قدرت او بی‌پایان است) بنابراین ذات مقدس او حتی قبل از اوصاف وجود داشته است.

سپس به تشریح مفاهیم ابداع، مثبت و اراده که یک حقیقت است با سه عنوان، پرداختند و از نخستین ابداع در عالم هستی سخن گفتند؛ و جالب این‌که نخستین ابداع را مسأله‌ی حروف الفبا برشمردند که کلمات همگی از آن تشکیل می‌شود و به طور جداگانه مفهومی ندارند.

عمران پیوسته توضیحات بیشتری از امام رضا علیه السلام می‌خواست و حضرت علیه السلام؛ این سرچشمه‌ی فیاض علم، او را بهره‌مندتر می‌ساختند تا این‌که فرمودند: «آیا مطالب را خوب درک کردی؟»

عمران عرض کرد: «آری؛ به خوبی فهمیدم و شهادت می‌دهم خداوند همان‌گونه است که شما توصیف کردید و وحدانیت او را ثابت نمودید، و نیز گواهی می‌دهم که محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنده‌ی اوست که به هدایت و دین حق فرستاده شده است!» سپس رو به قبله به سجده افتاد و مسلمان شد. [این‌جا بود که تعجب و شگفتی حضار به اوج خود رسید!]

نوفلی می‌گوید: «هنگامی که علمای کلام مشاهده کردند که عمران صابی که در استدلال بسیار نیرومند بود تا آنجا که هرگز کسی بر او غلبه نکرده بود، در برابر حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام تسلیم شد، دیگر کسی از آنان نزدیک نیامد و از حضرت سوالی نکرد.»^۱

از آن به بعد عمران، مدافع سرسخت اسلام شد؛ به‌طوری که علمای مذاهب مختلف نزد او می‌آمدند و دلایل آن‌ها را ابطال می‌کرد، به حدی که ناچار از او فاصله گرفتند.

۵. مناظره با سلیمان مروزی (متکلم معروف خراسان)^۲

حسن بن محمد نوفلی چنین نقل می‌کند که: سلیمان مروزی متکلم خراسان بر مأمون وارد شد. مأمون به او احترام گذاشت، هدایایی به او داد و گفت:

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، صص ۱۵۴ تا ۱۷۸ و بحار الانوار، ج ۴۹، صص ۱۷۳ تا ۱۷۷.
۲. وی نماینده معتزله از میان گروه‌های کلامی بود. (نهضت کلامی در عصر امام رضا علیه السلام، ص ۷۱).





۱۳۸

ره‌نوشته

«علی بن موسی الرضا از حجاز نزد ما آمده است و علم کلام و متکلمان را دوست دارد. اگر مانعی ندارد روز ترویبه (هشتم ذی الحجّه) برای مناظره با او نزد ما بیا!» سلیمان گفت: «یا امیرالمؤمنین! دوست ندارم در مجلس شما و در حضور بنی هاشم از کسی سوالاتی کنم؛ چراکه در مقابل دیگران در بحث با من شکست می‌خورد».^۱

مأمون هم که هدفش از ترتیب دادن چنین مجلسی، مغلوب شدن امام رضا علیه السلام در مناظره بود، به سلیمان مروزی گفت: «من فقط به این دلیل که قدرت تو را در بحث و مناظره می‌دانستم به دنبال فرستادم و تنها خواسته‌ی من این است که او را فقط در یک مورد مجاب کنی و ادله او را رد نمایی!»^۲

سلیمان گفت: «بسیار خوب؛ من و او را با هم روبه‌رو نما و ما را به هم واگذار کن و خود، شاهد باش!»

وقتی به امام رضا علیه السلام پیشنهاد مناظره با سلیمان مروزی داده شد؛ قبول کردند، وضو گرفتند و برای مناظره آماده شدند.

اولین بحث مناظره درباره‌ی مسأله‌ی «بداء»^۳ مطرح شد و حضرت رضا علیه السلام با استناد به آیات و روایات پاسخ‌های قانع‌کننده‌ای به سلیمان دادند و حتی با استناد به قرآن^۴ به او فرمودند: «گمان می‌کنم در این موضوع همانند یهودیان فکر می‌کنی!» سلیمان گفت: «به خدا پناه می‌برم از چنین چیزی!» حضرت به آیه‌ای که یهودیان می‌گویند: «یدالله مغلوله؛ دست خدا بسته است!» اشاره کردند که منظور یهود این است که خداوند از کار خود فارغ شده و دست کشیده است و دیگر چیزی ایجاد نمی‌کند و خداوند متعال هم در جواب می‌فرماید: «غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا؛ دست آنان بسته باد و به‌خاطر گفته‌هایشان لعنت شدند!»^۵

سلیمان پس از آگاه‌شدن در مورد مسأله‌ی «بداء» به مأمون گفت: «یا امیرالمؤمنین! از امروز به بعد به خواست خدا «بداء» را انکار نخواهم کرد و آن را دروغ نخواهم پنداشت».

مأمون که دید سلیمان عقب‌نشینی کرده است، برای این‌که جلسه بدون تحقق

۱. همان، ص ۳۶۱.

۲. التوحید، ص ۴۲۲.

۳. به معنی از عزم برگشتن و یا پشیمان شدن از کاری است که فردی قصد انجام آن را داشته است و نسبت‌دادن آن بر خداوند روا نیست؛ اما در مورد خداوند به این معنی است. «و یحوا الله ما یشاء و ینبت و عنده أم الكتاب؛ خداوند هر آنچه بخواهد محو می‌کند و هر چه بخواهد نابت می‌نماید.» (رعد، ۳۹).

۴. التوحید، ص ۴۲۴.

۵. مانده، ۶۴.

یافتن اهداف وی پایان نیابد، به سلیمان گفت: «هر چه می خواهی از ابوالحسن سوال کن؛ ولی به این شرط که خوب گوش کنی و انصاف را رعایت نمایی!» امام رضا علیه السلام هم فرمودند: «سل عمّا بدا لک؛ هر چه می خواهی بپرس!» سلیمان سوالی درباره‌ی اراده‌ی خداوند کرد و امام علیه السلام سلیمان را چنان در تنگنا قرار داد تا مجبور شد پاسخ‌هایی بدهد که موجب خنده‌ی حضار شد و مأمون جهت دلداری سلیمان گفت: «ای سلیمان! او عالم‌ترین هاشمی است!»

۶. مناظره با علی بن محمد بن الجهم، درباره‌ی عصمت انبیا علیهم السلام

علی بن محمد بن جهم رو به امام رضا علیه السلام کرد و گفت: «عقیده‌ی شما درباره‌ی عصمت انبیا علیهم السلام چیست؟ آیا شما همه را معصوم می دانید؟» امام علیه السلام فرمودند: «آری».

ابن جهم پرسید: «پس این آیات را که ظاهرش مبنی بر صدور گناه از آنان است، چگونه تفسیر می کنید؟ قرآن درباره‌ی آدم می فرماید: ﴿لَوْ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى﴾؛ آدم به پروردگارش عصیان کرد و از پاداش او محروم ماند.

و درباره‌ی یونس می گوید: ﴿وَذَا النُّونِ إِذْ ذُهِبَ مَغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾؛ یونس، خشمگین از میان قوم خودش رفت و گمان کرد بر او تنگ نخواهیم گرفت! و درباره‌ی یوسف می گوید: ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا﴾؛ زلیخا قصد یوسف کرد و یوسف قصد او را،^۱ و در مورد داوود آمده است: ﴿وَوَظَّنُّوا أَنَّهُمْ فَتَنَاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ﴾؛ داوود گمان کرد ما او را امتحان کردیم و از کار خود توبه کرد! و درباره‌ی پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: ﴿وَتَخَفَى فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ﴾؛ تو در دل چیزی درباره‌ی (همسر زید) پنهان می داشتی که خدا آن را آشکار ساخت».^۲

امام رضا علیه السلام فرمود: «وای بر تو! گناهان زشت را به پیامبران الهی نسبت مده و کتاب خدا را به رأی خود تفسیر منما که خداوند فرموده است: «تأویل (و تفسیر) آن را جز خدا و راسخان در علم نمی دانند». (اکنون جواب‌های سوالات را بشنو!) اما درباره‌ی آدم علیه السلام: خداوند او را حجّت در زمین و نماینده‌ی خود در بلادش قرار داده بود؛ آدم برای بهشت آفریده نشده بود (و سکونتش در بهشت موقتی بود)، عصیان آدم در بهشت واقع شد نه در زمین و عصمت باید در زمین باشد و

۱. یوسف، ۲۴.

۲. ص، ۲۴.

۳. احزاب، ۳۷.



۱۳۹

بزم‌انقاض

مقادیر امر الهی تکمیل شود (و آدم الگو و اسوه و رهبری برای مردم جهان باشد)؛ لذا هنگامی که به زمین گام نهاد، او را حَبَّت و خلیفه‌ی معصوم قرار داد، چنان‌که در حق او می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾؛ خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید.^۱ این گزینش، خود دلیل بر معصوم بودن این رهبران است؛ زیرا گزینش برای رهبری بدون عصمت موجب نقض غرض است.

و اما در مورد یونس علیه السلام منظور از ﴿لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾ این نیست که او گمان کرد خداوند قادر بر (مجازات) او نیست، بلکه به معنی این است که او گمان کرد خداوند بر او تنگ نمی‌گیرد! (و ترک اولی نکرده است.) همان‌گونه که در آیه‌ی دیگری از قرآن آمده است: ﴿وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ...﴾؛ اما هنگامی که خداوند انسان را مبتلا سازد و روزی را بر او تنگ بگیرد...^۲ چراکه اگر او گمان کرده بود، خداوند قادر بر (مجازات) او نیست، کافر می‌شد.

اما در مورد یوسف علیه السلام: منظور این است که زلیخا قصد (کام‌گیری از) یوسف علیه السلام را کرد و یوسف علیه السلام قصد (قتل این زن آلوده) را نمود، هرگاه او را زیاد تحت فشار برای عمل خلاف عفت قرار دهد؛ چراکه از این پیشنهاد بسیار ناراحت شده بود، اما [خداوند این لطف را در حق یوسف علیه السلام کرد که] نه آلوده به قتل شد و نه آلوده به عمل خلاف عفت: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ﴾^۳ اما در داستان داوود علیه السلام شما چه می‌گویید؟»

در این‌جا علی‌بن‌محمد بن‌جهم، افسانه‌ای مجعول و ساختگی شبیه آنچه در تورات کنونی آمده است ذکر کرد که خلاصه‌اش چنین است:

داوود در محراب خود مشغول نماز بود که شیطان به صورت پرنده‌ی زیبایی در برابر او نمایان شد؛ نمازش را شکست و به دنبال آن پرنده به پشت‌بام رفت. از آن‌جا چشمش به درون خانه‌ی همسایه، بر اندام زن زیبایی که در حال غسل کردن بود، افتاد و دل‌بسته‌ی او شد و برای از میان برداشتن مانع، دستور داد همسرش را (که یکی از افسران ارشد لشکر داوود بود) و اوریا نام داشت، پیشاپیش صفوف به میدان نبرد بفرستند تا هنگامی که او کشته شد، داوود همسرش را به ازدواج خود درآورد.^۴



۱۴۰

ره‌نوشه

۱. آل عمران، ۳۳.

۲. فجر، ۱۶.

۳. یوسف، ۲۴.

۴. این افسانه خرافی و بسیار رسوا با مختصر تفاوتی و با شرح و بسط بیشتری در تورات کنونی، در کتاب دوم اسمودیل،

هنگامی که سخن به این جا رسید، امام رضا علیه السلام دست بر پیشانی زدند و فرمودند: «اَنَا اللهُ وَاَنَا إِلِيهِ رَاجِعُونَ؛ شما پیامبر بزرگی را به سستی در نماز و سپس ارتکاب عمل خلاف عفت (قبل از ازدواج رسمی با او) و سپس قتل انسان بی گناهی متهم می کنید؟»

علی بن محمد بن جهم عرض کرد: «پس گناه داوود که خداوند در آیه مذکور به آن اشاره کرده است، چه بود؟»

امام علیه السلام فرمودند: «وای بر تو! گناهی نداشت؛ او گمان کرد خداوند از وی داناتر نیافریده است. خداوند دو فرشته را مأمور کرد تا از محراب او بالا روند و بگویند: «ما دو نفر با هم نزاع داریم، یکی بر دیگری ستم کرده است، میان ما به حق داوری کن و ستم روا مدار و ما را به راه راست هدایت کن! این یکی برادر من است که ۹۹ میش دارد و من یکی دارم، ولی او اصرار می کند که این یکی را نیز به او واگذارم و او در سخن بر من غلبه کرده و از من گویاتر است.»^۱

در این جا داوود علیه السلام در قضاوت عجله کرد و بدون آن که از مدعی تقاضای دلیل و بیّنه کند، رو به او کرد و گفت: «این برادرت به تو ستم کرده که همان یک میش تو را هم مطالبه کرده است.» و حتی توضیح و دفاع لازم را از مدعی علیه او نخواست (اگرچه حکم نهایی را نداده بود، اما همین عجله در این گفتار ترک اولایی بود که از داوود علیه السلام سر زد. سپس متوجه شد و در مقام جبران برآمد و استغفار کرد و خداوند این ترک اولی را بر او بخشید) این بود خطای داوود علیه السلام؛ نه آنچه شما می گوئید.

سپس امام رضا علیه السلام افزودند: «مگر نمی بینی خداوند بعد از ماجرا می گوید: یا داود اَنَا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ؛ ای داود! ما تو را خلیفه و نماینده‌ی خود در زمین قرار دادیم، در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی منما!^۲ (اگر داوود علیه السلام العیاذ بالله مرتکب آن جنایات عظیم و گناهان بزرگ شده بود، چگونه خداوند چنین مقام و منصبی را به او می بخشید و چگونه او را مورد عفو و بخشش قرار می داد؛ پس بدان که همه‌ی آن‌ها خرافات است.»)

او پرسید: «پس داستان ازدواج داوود با همسر اوریا چه بوده است؟»



۱۴۱

بزم‌تأطع

فصل ۱۱ آمده است.

۱. ص، ۲۱ و ۲۲.

۲. ص، ۲۶.



۱۴۲

ره‌نوشه

امام علیه السلام پاسخ دادند: «جریان چنین بود که در آن زمان هرگاه زنی، شوهرش از دنیا می‌رفت یا کشته می‌شد، هرگز ازدواج نمی‌کرد. خداوند به داوود علیه السلام اجازه داد که با همسر اوریا که در یک حادثه کشته شده بود، ازدواج کند (تا این رسم نادرست برآفتد). داوود علیه السلام صبر کرد هنگامی که همسر اوریا از عده [ی وفات] درآمد، با او ازدواج کرد (بدون این که مسأله‌ی دیگری در کار باشد) و لکن چون این امر در میان مردم آن زمان سابقه نداشت، بر آن‌ها گران آمد (و داستان‌هایی در خصوص آن به هم بافتند).

اما در مورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و همسر پسر خوانده‌اش زید که قرآن می‌گوید: «تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار ساخت»؛ ماجرا از این قرار بود که خداوند پیش‌تر نام همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این جهان را به ایشان فرموده بود و در میان آن‌ها نام زینب دختر جحش بود که آن روز در قید زوجیت پسرخوانده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این نام را در دل خود مخفی می‌داشتند تا مبادا بهانه‌ای به دست منافقان بیافتند و بگویند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به زن شوهرداری چشمداشت دارد! (اما حوادث آینده و جدایی آن زن از همسرش با این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اصرار داشت جدا نشود، نشان داد که چنین امری از قبل مقدر بوده است).

این را نیز بدان که خداوند در میان تمام خلق خود تنها عهده‌دار اجرای عقد سه زن شد:

حواء علیها السلام را برای آدم علیه السلام، زینب را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه علیها السلام را برای علی علیه السلام.

این‌جا بود که علی بن محمد بن جهم گریه کرد و عرض نمود: «ای فرزند رسول خدا! من توبه می‌کنم و تعهد می‌نمایم از امروز به بعد درباره‌ی پیامبران خدا جز آنچه شما فرمودید، نگویم!»^۱

۷. مناظره با پیروان مکاتب مختلف در بصره

طبق روایت مشروحی که «قطب راوندی» در کتاب «الخراج» آورده است، هنگامی که آتش فتنه در بصره بالا گرفت و فرقه‌های مختلف و مکتب‌های گوناگون آنجا را پایگاه فعالیت خود قرار دادند، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برای خاموش کردن آتش فتنه با استفاده از یک فرصت کوتاه به «بصره» آمدند و با

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، صص ۱۵۳ تا ۱۵۵.

اقوام و گروه‌های مختلف به بحث و گفت‌وگو نشستند و از همه‌ی آن‌ها دعوت فرمودند که در مجلس حضور یابند؛ از علمای بزرگ مسیحی گرفته تا علمای یهودی و افراد دیگر؛ سپس فصول مختلف انجیل و بشاراتی را که از پیامبر اسلام ﷺ در آن آمده است، تا بشارت‌های اسفار مختلف تورات و زبور، همه را برشمردند و بشارت‌های عهدین را برای آن‌ها دقیقاً بازگو کردند و با زبان خودشان با آن‌ها تکلم فرمودند؛ آنچنان که حجّت بر آن‌ها تمام شد. سپس رو به توده‌ی مردم مسلمان که در آن مجلس حضور داشتند، کردند و در بخشی از سخنان خود چنین گفتند: «ای مردم، آیا کسی که با مخالفانش به آیین و کتاب و شریعت خود آن‌ها احتجاج و استدلال کند از همه با انصاف‌تر نیست؟»

عرض کردند: «آری (این‌گونه است)». فرمودند: بدانید امام بعد از محمد ﷺ تنها کسی است که برنامه‌های او را تداوم می‌بخشد و مقام امامت، تنها برای کسی زینده است که با تمام امت‌ها و پیروان مذاهب مختلف، با کتاب‌های خود آن‌ها گفت‌وگو کند؛ مسیحیان را با انجیل، یهودیان را با تورات و مسلمانان را با قرآن قانع سازد و عالم به جمیع لغات باشد و با هر قومی با زبان خودشان سخن گوید و علاوه بر همه‌ی این‌ها، با تقوی و پاک از هر عیب و نقص باشد؛ عدالت پیشه، با انصاف، حکیم، مهربان، باگذشت، پرمحبت، راستگو، مشفق، نیکوکار، امین، درستکار و مدبّر باشد.^۱ و به این ترتیب حجّت را بر اهل بصره تمام کردند و رسالت خود را در پاسداری از حریم اسلام به انجام رساندند.



۱۴۳

بهران‌نظیف

تأملی در محتوای مناظرات

در عصر امام رضا علیه السلام علاوه بر حضور ادیان مختلف برون‌دینی در عرصه‌ی فرهنگی جامعه‌ی اسلامی، فرقه‌های مختلف درون‌دینی نیز در جامعه‌ی اسلامی پدید آمدند و همین امر باعث هجوم شبهات و چالش‌های فکری در حوزه‌های مختلف فرهنگی به‌ویژه مسائل اعتقادی گردید. عوامل گوناگونی در پیدایش این چالش‌های فکری سهیم بودند که در این قسمت به چند عامل مهم اشاره می‌کنیم:

الف. نهضت ترجمه

دلیل مهم وجود چالش‌ها را شاید بتوان در نهضت ترجمه‌ای دانست که در

۱. الخرائج والجرائح، صص ۲۰۴ تا ۲۰۶.

عصر هارون و مأمون عباسی به اوج خود رسیده بود. ترجمه‌ی کتب علمی و فلسفی غیرمسلمانان غیرعرب که از یونان و هند و ایران و روم در حوزه‌ی کشور اسلامی وارد شد، بر تفکر اسلامی مسلمانان تأثیر گذاشت. برخی افراد که از طرف هارون و مأمون بر این کار گماشته شده بودند تا کتب غیرعربی را به زبان عربی ترجمه کنند، تعهد کامل به اسلام نداشتند؛ لذا هنگام ترجمه، شبهاتی که سابقاً در تورات و انجیل بود را می‌گرفتند، چیزی بر آن می‌افزودند و خوراک فکری مسلمانان می‌شد.^۱

ب. ورود مکاتب فکری

از تبعات نهضت ترجمه‌ی کتب بیگانه، آشنایی مسلمانان با مکاتب و افکار گوناگون بود. در زمان مأمون فرهنگ‌های هندی و یونانی به خاطر رفت و آمدهای فراوان به شهرهای مختلف اسلامی گسترش یافت. البته آن‌ها هم بی‌تأثیر از تفکر اسلامی نبودند اما اندیشه‌های اسلامی به لحاظ شکلی (یعنی راه‌یابی منطق یونانی به اندیشه‌های اسلامی و باز شدن راه جدل و تحقیق و برهان) و موضوعی از فرهنگ یونانی متأثر شد. چون منطقه‌ی خراسان اساساً خاستگاه ادیان گوناگون و آمیزش با مذاهب گوناگون بوده است؛ این منطقه در اوایل قرن سوم هجری (هم‌زمان با ورود امام رضا علیه السلام به این منطقه) مهم‌ترین کانون‌های نگاهبانی از باورهای کهن ایرانی از جمله آیین زرتشت بود. علاوه بر این، حکومت، امنیت خوبی برای قوم یهود در سراسر شرق کشور فراهم کرده بود و این امر باعث حضور پراکنده‌ی یهودیان در آن منطقه بود و حتی مانویان در دربار مأمون رفت و آمد داشتند.^۲

ج. عدم توانایی پاسخگویی دانشمندان

از دیگر دلایل وجود چالش‌های فکری این بود که جهت پاسخگویی به شک و شبهه‌هایی که در دین وارد می‌کردند، دانشمندانی لایق وجود نداشتند. علما و دانشمندان به عنوان پاسداران و محافظان هر مذهب و علم هستند؛ اگر توانایی مقابله‌ی عقلانی با آرا و افکار را نداشته باشند، هیچ‌گونه پیشرفت و تحول سازنده‌ای در آن‌ها پدید نخواهد آمد. در چنین شرایطی مناظرات امام رضا علیه السلام، احیای مجدد تعالیم راستین اسلامی



۱۴۴

ره‌نوشه

۱. القرشی، باقر شریف، حیات الامام الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۳.
۲. علوی، سهراب، امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان، صص ۵۴ تا ۶۲.

بود. عالم آل محمد ﷺ در مناظره با نمایندگان فکری جریان‌های مختلف عصر خود تلاش می‌کردند با استفاده از شیوه‌ی بسیار جذاب مناظره، چالش‌های فکری و شبهاتی که در جامعه‌ی اسلامی در جریان است را با منطق قوی پاسخ دهند و در حقیقت، دشمنان اسلام را خلع سلاح نمایند. اینک با توجه به این مقدمه، بعضی مسائل مهم مطرح شده در مناظرات حضرت را تقدیم می‌داریم.

توحید

متکلمان عصر امام رضا ﷺ در مبحث توحید، چند مسأله‌ی پیچیده را وسیله‌ی برای ترویج شبهات قرار داده بودند که حضرت ﷺ در مناظرات خود روی آن‌ها تکیه کرده‌اند.

الف. اثبات کائن اول

«عمران صابی» درباره‌ی اثبات «واحدی» که غیر از او کسی نباشد، به شهرها و کشورها سرزده بود و با متکلمان آن دیار صحبت‌ها داشته و قانع نشده بود. امام ﷺ در پاسخ سوال او از کائن اول فرمود:

«واحد؛ همیشه واحد بوده است، همیشه موجود بوده است بدون این‌که چیزی به همراهش باشد، بدون هیچ‌گونه حدود و اعراضی و همیشه نیز این‌گونه خواهد بود. سپس بدون هیچ‌گونه سابقه‌ی قبلی مخلوقی را با گونه‌ای دیگر آفرید با اعراض و حدودی مختلف، نه آن را در چیزی قرار داد و نه در چیزی محدود نمود و...».

ب. خلقت عالم

حضرت در رابطه با این‌که آیا خداوند به خاطر نیاز، موجودات را خلق نمود؟ آن‌گونه که گذشت به عمران صابی جواب دادند.

ج. مسأله‌ی «بداء»

امام رضا ﷺ در مناظره با سلیمان مروزی که منکر «بداء» بود، آن‌چنان شفاف و مستند مسأله‌ی «بداء» را مطرح ساخت که آن متکلم پرادعا و مغرور را به زانو در آورد.

امام رضا ﷺ با اشاره به این‌که چندین آیه از قرآن مانند:



۱۴۵

بزم‌تأطع

«و ما يعمر من معمر ولا ينقص من عمره إلا في كتاب؛ هیچ کس پیر و سالخورده نمی شود و نیز عمر هیچ کس کم نمی گردد؛ مگر این که در کتابی ثبت و ضبط است»،^۱ بر مسأله‌ی «بداء» تأکید دارد؛ آن‌ها را نقل کردند و فرمودند: «با وجود این همه آیات، تو چگونه آن را باور نداری؟»^۲

وقتی وی درخواست روایتی از اهل بیت علیهم السلام را نمود، آن حضرت فرمودند: امام صادق علیه السلام می فرماید: «همانا خداوند دو علم دارد: علمی است مخزون و مکنون که کسی جز خودش از آن اطلاعی ندارد و «بداء» هم از آن است و علمی که خداوند آن را به فرشتگان و رسولان و پیامبرانش یاد داده است و ما هم آن را می دانیم».^۳ حتی از مضمون برخی احادیث معصومین علیهم السلام بر می آید که آن‌ها فرموده اند: «اگر مسأله «بداء» وجود نداشت، تمام مسائل و اتفاقات را تا قیامت پیشگویی می کردیم».

سرچشمه‌ی عدم قبول مسأله‌ی «بداء»

امام رضا علیه السلام با اشاره به این که یهود می گوید: «یدالله مغلوله؛ دست خدا بسته است» و خدا هم در جواب آن‌ها فرمود: «غلت أیدیهم و لعنوا بما قالوا؛ دست خودشان بسته است و به خاطر گفته‌هایشان لعنت شدند»^۴ ثابت کردند که یهود این چنین اعتقادی دارد که خدا که جهان را آفرید دیگر توانایی تغییر آن را ندارد و با توضیحات بعدی که ذکر شد، سلیمان مروزی را مغلوب نمودند.



۱۴۶

هفتاد و نهمین مقاله

نبوت

الف. اثبات نبوت خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم

ادیان مختلفی که در جامعه‌ی اسلامی مشغول تبلیغات ضد اسلامی بودند، تلاش می کردند تا حقانیت نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را زیر سوال ببرند. عالم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای این که جامعه‌ی اسلامی را از رسوخ این شبهه‌ی خطرناک بیمه کنند، در مناظره با ادیان بزرگ با استفاده از کتاب‌های مورد قبول خودشان به اثبات حقانیت

۱. فاطر، ۱۱.

۲. علوی، سهراب، امام رضا علیه السلام در رزمگاه ادیان، ص ۳۶۴.

۳. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۳۸۷.

۴. مائده، ۶۴.

نبوت خاتم پیامبران ﷺ پرداختند؛ به گونه‌ای که بزرگ‌ترین دانشمندان هر یک از ادیان مجبور به اعتراف به آن شدند.

ب. معرفی درست حضرت عیسی

برخی از مسیحیان با دیدن برخی از معجزات حضرت عیسی به الوهیت حضرت عیسی معتقد شده‌اند. حضرت رضا در مناظره با «جائلیق» به معرفی صحیح حضرت عیسی پرداختند:

ج. اثبات تحریف انجیل

در مناظره با «جائلیق»، حضرت رضا اشاره‌ای به تاریخچه‌ی تدوین انجیل کردند؛ در صورتی که جائلیق از آن اطلاع و آگاهی نداشت و برای این که انجیل مورد خدشه‌ی تحریف قرار نگیرد، درباره‌ی گم شدن انجیل به حضرت عرض کرد: «فقط یک روز گم شد و سپس آن را نزد یوحنا و متی سالم یافتیم». امام رضا فرمودند: «اگر یک روز گم شده بود، چرا درباره‌ی انجیل آن چنان دچار اختلاف شده‌اید؟»

به اعتراف دانشمندان مسیحی، کتاب‌های انجیل، گزارشی از زندگی حضرت عیسی است؛ نه کلام مطلق خداوند^۱. البته آن قسمت‌هایی از انجیل که با قرآن که کلام الهی است مطابقت داشته باشد؛ مطمئناً از آن خدا و سخنان حضرت عیسی است.

د. اثبات سایر انبیا

اثبات پیامبری پیامبران خدا؛ مانند حضرت عیسی و موسی و دیگر پیامبران علیهم السلام در حقیقت سندی بر نبوت حضرت محمد ﷺ است. تأکید حضرت رضا بر این مطلب را می‌توان در مناظره با «رأس الجالوت»؛ بزرگ زرتشتیان مشاهده کرد.

ه. محوریت اثبات نبوت حضرت محمد

نکته‌ی جالبی که در مناظرات امام رضا با گروه‌های برون‌دینی به نظر می‌رسد، این است که نقش نبوت حضرت محمد را به عنوان نقش محوری در اثبات پیامبران دیگر قرار دادند. چون دین آخرین پیامبر خدا کامل‌ترین دین



۱۴۷

برهان‌تقاطع

۱. احمدی شاهرودی، احمد علی، اسلام و عقاید، ص ۱۵۸.

است و قرآن نیز تنها دین مورد پذیرش خداوند را اسلام معرفی کرده است.^۱ از این رو تلاش حضرت رضا علیه السلام در اثبات محوریت پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله در راستای خواست قرآن کریم است.

و. عصمت انبیا علیهم السلام

مناظرات حضرت رضا علیه السلام با افراد برون دین در قالب اثبات پیامبری پیامبران بیان می‌شد و در برخی مناظرات با افراد درون دین بیشتر در قالب عصمت، علم و... پیامبران مطرح بود. مناظره‌ای که حضرت رضا علیه السلام با علی بن محمد بن جهم داشتند که شخصی ناصبی و دشمن اهل بیت علیهم السلام بود، حول محور عصمت انبیا علیهم السلام بود. وی همانند گروه کرامیه و برخی گروه‌های دیگر به عصمت پیامبران اعتقادی نداشت و آیاتی نیز به عنوان شاهد مثال از قرآن نقل می‌کرد.

آن حضرت علیه السلام با اعتقاد به این که پیامبران علیهم السلام گناه نمی‌کنند و معصوم هستند، ابن جهم را از تفسیر و تأویل آیاتی که جزو متشابهات هستند و ظاهر آن‌ها به عدم عصمت انبیا علیهم السلام بر می‌گشت، آگاه کردند.

ظاهراً مأمون هم به عصمت انبیای الهی علیهم السلام شک داشت اما آن را علناً اظهار نمی‌کرد؛ چون وی نیز آیاتی از قرآن کریم بر عدم عصمت انبیا علیهم السلام بیان کرد و از امام خواست که تفسیرش را بیان کنند. پس از بیان حضرت رضا علیه السلام مأمون به اشتباه خود پی برد و گفت: «اشتباه مرا برطرف کردی».

ابن جهم نیز به خاطر این گونه اعتقاداتی که داشت پس از شنیدن تفسیر صحیح این آیات از عقیده خود برگشت و به خاطر کار و فکر خود، توبه کرد.^۲

امامت

امام رضا علیه السلام در رابطه با مسأله‌ی امامت، مناظرات و سخنانی دارند که قابل تأمل است.

آن حضرت علیه السلام درباره‌ی مقام امامت فرمودند: «مقام امامت والاتر و عمیق‌تر از آن است که مردم با عقول خود بتوانند آن را درک کنند یا با آرای خویش آن را بفهمند یا بتوانند با انتخاب خود امامی را برگزینند؛ چون حضرت ابراهیم علیه السلام پس



۱۴۸

ره‌نوشته

۱. آل عمران، ۱۹.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۱۶.

از مقام نبوت و خلّت (خلیل اللّهی) سپس به مقام امامت دست یافت و از خداوند پرسید: آیا فرزندان من راهم به امامت برگزیده‌ای؟ و خداوند فرمود: عهد من به ستمگران نمی‌رسد!^۱ این آیه، امامت هر ظالمی را تا قیامت باطل می‌کند و امامت را در خواص پاکان نسل حضرت ابراهیم علیه السلام قرار داده است. در باب بیستم از عیون اخبار الرضا علیه السلام درباره‌ی نشانه‌ها و علامت‌های امام جملاتی آمده است که بر هر کدام از آن‌ها می‌توان تفسیرها نوشت و صحبت‌ها نمود.

در مجلس مأمون عده‌ای از علمای کلام و فقها از هر فرقه و طایفه‌ای جمع شده بودند که یکی از علما از حضرت رضا علیه السلام پرسید: «به چه دلیل امامت ثابت می‌شود؟» حضرت فرمودند: «به نصّ و دلیل».

منظور از نصّ آیات قرآن کریم و روایاتی است که از اهل بیت علیهم السلام درباره‌ی امامت هر یک از ائمه علیهم السلام وارده شده و منظور از دلیل، علم و دانش و مستجاب شدن دعای امام است.

هدف مأمون از ترتیب دادن مناظرات

۱. تخریب شخصیت علمی امام رضا علیه السلام (پایین آوردن مقام علمی حضرت علیه السلام)
 مأمون گرچه زیرکانه تلاش کرد که هدف اصلی از راه‌اندازی مناظرات را پنهان سازد؛ اما افشای بعضی از سخنان پشت پرده‌ی مأمون و نیز سخنان افشاگرانه‌ی امام رئوف علیه السلام پرده از نیت ناپاک مأمون برداشت و نشان داد که او از تشکیل جلسات مناظره هدفی جز تخریب شخصیت علمی امام رضا علیه السلام را در سر نمی‌پروراند. لیکن جریان مناظرات به گونه‌ای پیش رفت که نه تنها مأمون به هدف پلید خود نرسید؛ بلکه این مناظرات باعث شد گوشه‌ای از مقام بلند علمی عالم آل محمد صلی الله علیه و آله نمایان گردد. شواهد زیادی برای اثبات ادعای فوق وجود دارد. شاهد اول این ادعا تشویق سلیمان مروزی به مناظره با امام بود که شرح آن پیش از این بیان شد.

شاهد دیگر، حدیثی است که از خود امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل شده است. ایشان به افرادی از یاران خود که مورد وثوق بودند، چنین فرمودند:
 «فرب سخنان او را نخورید! به خدا سوگند؛ هیچ‌کس جز او مرا به قتل



۱۴۹

بزم‌تأطع

نمی‌رساند، ولی چاره‌ای جز صبر ندارم تا دوران زندگی‌ام به سر آید!»^۱
 اباصلت پیشکار امام در این باره می‌گوید: «... چون امام رضا علیه السلام در میان مردم به
 علت فضایل و کمالات معنوی خود محبوبیت روزافزون می‌یافتند، مأمون بر آن شد که
 علمای کلام را از هر نقطه‌ی کشور فرا خواند تا در مباحثه، امام علیه السلام را به عجز اندازند
 و به این وسیله مقام حضرت علیه السلام از نظر دانشمندان پایین بیاید و عامه‌ی مردم نیز پی
 به کمبودهایشان ببرند؛ ولی امام رضا علیه السلام دشمنان خود - از یهودی، مسیحی، زرتشتی،
 برهمن، منکر خدا و... همه را در بحث محکوم نمودند...»^۲
 این مسأله نیز جالب و قابل دقت است که پس از شهادت امام رضا علیه السلام دیگر
 اثری از آن مجالس علمی و بحث‌های کلامی دیده نشد!

۲. اهداف دیگر

دیگر اهداف خلیفه‌ی مکار عباسی که قابل طرح هستند عبارتند از:

- الف. انحصار مقام والای امام رضا علیه السلام در بُعد علمی
 مأمون می‌خواست مقام والای امام رضا علیه السلام را در بُعد علمی منحصر کند تا بتواند
 به تدریج از مسائل سیاسی کنار بزند و صحنه‌ی سیاست را برای خود بی‌رقیب سازد.
 ب. سرگرم کردن مردم
 مأمون به دنبال آن بود که مسأله‌ی مناظره‌ی امام رضا علیه السلام با دانشمندان بزرگ،
 نقل محافل و مجالس شود و علاقه‌مندان به امام علیه السلام را سرگرم به این مسائل کند
 تا بتواند با خیال راحت، اهداف سیاسی خود را دنبال نماید.
 ج. معرفی به‌عنوان زمامدار عالم
 مأمون علاقه‌مند بود که به عنوان یک زمامدار عالم در جامعه‌ی اسلامی معرفی
 شود و همگان عشق و علاقه‌اش به علم و دانش را باور کنند تا از این طریق بتواند
 عده‌ای را متوجه خود سازد.



۱۵۰

ره‌نوشه

۱. عبون الاخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۴ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۸۹.
 ۲. عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۳۹ و مشیر الاحزان، ص ۲۶۳ و بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۹۰ و مسند الامام الرضا علیه السلام،
 ج ۱، ص ۱۲۸.

ویژگی‌های مناظرات امام رضا علیه السلام

۱. مناظره بر اساس مشترکات قابل قبول

امام رضا علیه السلام که آشنایی کاملی با فن مناظره داشتند؛ هنگام مناظره، تمامی جوانب امر از قبیل احترام به مشترکات قابل قبول طرف مناظره را رعایت می‌کردند. همچنین هنگام مناظره با دیگر افراد، امام علیه السلام بر اساس آن چیزهایی که طرف مقابل قبول داشت، مناظره می‌نمودند و البته فراست و هوشیاری ایشان در تمام این مناظرات اعجاب‌آور است، به طوری که با دانشمندان اسلامی نیز با آیات و روایات و عقل بحث می‌نمودند و چون حضرت علیه السلام احاطه‌ی کامل بر بحث داشتند؛ اگر مناظره‌کنندگان اشتباهی می‌کردند، اشتباه آن‌ها را گوشزد می‌نمودند.

۲. احترام برای مناظره‌کنندگان

با این که مرتبه‌ی علمی امام رضا علیه السلام قابل وصف نبود اما حضرت علیه السلام هنگامی که در مناظرات پیروز می‌شدند، طرف مقابل را خوار و کوچک نمی‌شمردند و دچار غرور و تکبر نمی‌شدند؛ هر چند که برخی بی‌دین نیز بودند.

۳. دعوت از مخالفان برای گفت‌وگو

اسلام، دینی است که از طرح پرسش‌های گوناگون استقبال می‌نماید و موردی گزارش نشده است که کسی از ائمه علیهم السلام سوالی پرسیده باشد و آن بزرگواران علیهم السلام از پاسخ به آن شانه خالی کرده باشند. امام رضا علیه السلام هم که مسئولیت امامت جامعه‌ی اسلامی را بر عهده داشتند، از آن‌جا که - به خاطر موقعیت و شرایط فرهنگی آن روزگار - سوالات متفاوتی در اذهان افراد شکل گرفته بود، خطاب به جمعی که مأمون آن‌ها را برای مناظره فراخوانده بود، فرمودند: «یا قوم ان کان فیکم احد یخالف الاسلام و اراد ان یسأل فیسأل غیر محتشم؛ ... اگر در میان شما کسی مخالف اسلام است و می‌خواهد سوال کند، بدون خجالت سوال نماید!»

از دیگر خصوصیات حضرت علیه السلام هنگام مناظره این بود که برای شروع مناظره سوال می‌کردند که: «تسألنی أو أسئلك؟؛ تو سوال می‌پرسی یا من از تو بپرسم؟» در جایی که افراد از سوال کردن وا می‌ماندند حضرت سوال مطرح می‌کردند، اشکال آن را بیان می‌نمودند و راه جواب را بر آن‌ها نمی‌بستند؛ این از جالب‌ترین فنون مناظره است.



۴. آشنایی کامل به علوم گوناگون

دریابی بی‌کران علم عالم آل محمد ﷺ آن‌چنان مواج بود که پس از مناظره با افراد گوناگون، همگی بر علم و آگاهی کامل آن حضرت ﷺ حتی به کتاب‌های یهودیان، مسیحیان و... اعتراف داشتند و این موجب سکوت برخی از آنان در برابر عظمت آگاهی امام رضا ﷺ می‌شد.^۱

برکات مناظرات امام رضا ﷺ

۱. نشان‌دادن روح آزادمنشی اسلام

امام رضا ﷺ در این جلسات، روح آزادمنشی اسلام و سماحت و وسعت‌نظر در بحث را به همگان نشان دادند و ثابت کردند که برخلاف گفته‌ی بدخواهان و دروغ‌پردازان، اسلام با زور سرنیزه و شمشیر به مردم جهان تحمیل نشده، و یک پیشوای بزرگ اسلامی به مخالفان خود اجازه می‌دهد که هرگونه ایراد و اشکالی دارند، بدون ترس و واهمه مطرح سازند؛ هر چند بر محور نفی اسلام و حتی نفی توحید و الوهیت دور بزنند.



۱۵۲

ره‌نوشه

۲. نشر علوم و معارف اهل بیت ﷺ

به خاطر جاذبه‌ی دربار خلافت (بیم و ترسی که مردم داشتند از یک سو و جوایز کلان مأمون از سوی دیگر) معروف‌ترین و فعال‌ترین دانشمندان اهل خلافت به آن‌جا راه یافتند و جلسات مناظره‌ای که با هیچ‌کدام از تشکیلات آن در خارج از دربار نبود، تشکیل یافت. این جلسات به امام رضا ﷺ مجال بسیار مناسبی برای ادای رسالت بزرگ خویش در نشر علوم اسلامی و بستن راه بر مخالفان در آن شرایط حساس تاریخ اسلام داد، که این از بزرگ‌ترین آثار غیرمنتظره‌ی ولایت‌عهدی تحمیلی مأمون بر امام رضا ﷺ بود.

۳. آشکار شدن مقام والای اهل بیت ﷺ

با این مناظرات، مقام والای اهل بیت ﷺ و سرّ وجود امامت و خلافت بر حق پیامبر ﷺ در این دودمان آشکار گشت. مخصوصاً ایرانیان که از دور مطالبی را شنیده و نادیده عاشق این خاندان شده بودند، از نزدیک دیدند و پیمان موّدت و ارادت خویش را سخت‌تر ساختند که این امر ضربات سنگین‌تری بر پایه‌های حکومت عباسیان وارد ساخت.

۱. التوحید، ص ۳۳۹.

۴. هدایت منحرفان

امام رضا علیه السلام در این جلسات از میان مخالفان سرسخت اسلام، دوستانی وفادار و علاقه‌مند ساخت تا از حریم مقدس اسلام در برابر هجوم افکار ضد اسلامی دفاع کنند. یک نمونه از این افراد، «عمران صابی» بود که داستان مسلمان شدنش به دست امام رضا علیه السلام، پیش‌تر ذکر شد.

۵. افشای خطوط انحرافی

امام رضا علیه السلام با استفاده از آن مجالس که در نوع خود بی‌نظیر بود و اخبارش در سراسر کشور اسلامی پخش می‌شد، رسالت بزرگ خویش را برای کور کردن خطوط انحرافی ضداسلام که همراه با نقل علوم و دانش‌های بیگانگان به محیط اسلام راه یافته بود، انجام دادند.

۶. درس‌هایی که از مناظرات امام باید گرفت

مناظرات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام یک مسأله‌ی تاریخی و متعلق به گذشته نیست؛ بلکه از نظر پاسداری از حریم اسلام و خط مکتبی، سرمشق پراهمیت و بسیار جامعی برای امروز و هر زمان دیگر است. بعید نیست یکی از دلایل متعدد پذیرش ولایت‌عهدی تحمیلی مأمون از سوی امام رضا علیه السلام انجام این رسالت بزرگ باشد. به هر حال، کیفیت برخورد آن حضرت با پیروان مکاتب مختلف از جهات متعددی برای ما الهام‌بخش است؛ از جمله:

الف. برخورد اسلام با پیروان مکتب‌های دیگر قبل از هر چیز باید برخوردی منطقی باشد و تا جنگ را بر ما تحمیل نکنند، دست به اسلحه نمی‌بریم و از منطق و استدلال چشم نمی‌پوشیم؛ اسلام در گذشته از طریق تبلیغ و منطق پیش رفته و در آینده نیز چنین خواهد بود؛ «لا اکراه فی الدین قد تبیین الرشد من الغی»^۱

ب. قدرت منطق اسلام به قدری است که از منطق مکتب‌های دیگر ابداً واهمه ندارد و به همین دلیل، در آغاز انقلاب به همه مجال کافی داده شد تا عقاید خود را نشر دهند و پاسخ خود را بشنوند.

ج. علمای اسلام در هر زمان باید از تمام مکاتب و مذاهب باخبر باشند و بتوانند



۱۵۳

بزم‌تائیف

با منطق خود آن‌ها، با آنان سخن بگویند، و برتری آیین اسلام را بر هر مکتب دیگر اثبات کنند؛ بنابراین بحث از تمام مکتب‌ها - بدون استثنا - باید در متن دروس حوزه‌های علمی باشد.

د. در میان علمای اسلام باید کسانی باشند که با زبان‌های زنده‌ی دنیا آشنایی داشته باشند و بتوانند به هنگام لزوم، بدون وساطت مترجمان که گاه بر اثر ناآگاهی و گاه برای اعمال غرض شخصی، مسائل را تحریف می‌کنند، با اهل زبان‌های دیگر سخن بگویند.

د. علمای اسلام باید از وسایل ارتباط جمعی موجود در جهان، حداکثر بهره‌گیری را بکنند و صدای اسلام و تعالیم قرآن را به گوش جهانیان برسانند.



۱۵۴

به‌هائ‌اطع

توکل

توصیه های اخلاقی امام رضا علیه السلام
به اصحاب و یاران
احمد مراد خانی

پیش‌گفتار

محدودیت‌های انسان در هر دو حوزه‌ی (علمی و عملی) حس نیاز به الگوی مناسب را در او ایجاد می‌کند. خداوند سبحان نیز با توجه به همین نیاز فطری، رسولان خویش را فرستاده است تا در سایه‌ی وجود آنان، نه تنها بشر از الگویی برخوردار گردد، بلکه از بهترین الگوها استفاده نماید؛ ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾؛ بی‌گمان فرستاده‌ی خداوند، نمونه‌ای (الگویی) نیکوست، «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ؛ وَبِیْ گمان ابراهیم و پیروان (و همراهان) او برای شما الگویی پسندیده می‌باشند»^۱.

شناخت کلام و سیره‌ی هریک از وجودات منور ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام می‌تواند سعادت‌مندی انسان و جامعه‌ی انسانی را تأمین نماید و ما در این مختصر در دو گفتار، تنها به دنبال آن بخش از بیانات گوهر بار امام هشتم علیه‌السلام، می‌باشیم که در جهت تبیین یک الگوی اجتماعی مناسب وارد شده است؛ یعنی بررسی توصیه‌هایی که در علم اخلاق به عنوان «اخلاق اجتماعی» مطرح گردیده است. گفتار اول به بیان رفتار اخلاقی و اجزا و عوامل تشکیل دهنده‌ی آن و گفتار دوم به بیان صفات و ویژگی‌های موثر در اخلاق اجتماعی، آن هم در بخش خاصی از اجتماع یعنی خانواده، پرداخته است.



۱۵۶

۳
دایمان
مهر

۱. گفتار اول: رفتار اخلاقی و اجزا و عوامل تشکیل دهنده آن

۱.۱. تعریف و ویژگی‌های فعل اخلاقی

فعل و رفتار اخلاقی عبارت است از عمل و یا ترک عمل اختیاری‌ای که دارای مطلوبیت و یا عدم مطلوبیت بوده و قابلیت ارزش‌گذاری مثبت و یا منفی را داشته باشد. تعریف مورد نظر یک تعریف عام است و در تکمیل این تعریف صفات و ویژگی‌هایی که یک فعل اخلاقی باید از آن برخوردار باشد لازم است ذکر گردد، وجود سه ویژگی در یک فعل اخلاقی ضروری به نظر می‌رسد؛

۱.۱.۱. اختیار

همان‌گونه که در تعریف بیان شد، فعلی، اخلاقی خواهد بود که همراه اختیار باشد. به بیان دیگر موضوع علم اخلاق، افعال اختیاری انسان است و در هیچ نظام اخلاقی، کارهایی را که انسان به صورت غیر اختیاری انجام می‌دهد، به عنوان یک فعل اخلاقی خوب و یا بد به حساب نمی‌آورند و ارزش‌گذاری نمی‌کنند. بحث از مسئولیت و مسئولیت‌پذیری نسبت به کارها، در سایه‌ی اختیار معنی پیدا می‌کند، توبیخ و مواخذه و یا تشویق و پاداش و عنوان‌هایی از این دست، زمانی مطرح می‌گردد که انسان کاری را از روی اختیار انجام دهد.

اختیار از مفاهیمی است که هر شخص با مراجعه به وجدان خویش، آن را در درون خود می‌یابد. قدرت بر انجام و یا ترک فعل که هر فرد، هنگام انجام کارها در خود حس می‌کند، چیزی غیر از اختیار نیست. ولیکن در ارتباط با اختیار و یا جبر چند دیدگاه وجود دارد^۱ که از نظر شیعه، جبر و تفویض باطل بوده و در این ارتباط بریدین عمیربن معاویه شامی می‌گوید: «در مرو خدمت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیدم و خدمت ایشان عرض کردم: ای فرزند فرستاده‌ی خدا صلی الله علیه و آله! از امام صادق علیه السلام برای ما نقل شده که ایشان فرموده‌اند: (رفتارهای ما) نه بر اساس جبر است و نه بر اساس تفویض؛ بلکه امری بین آن دو می‌باشد. معنای این کلام

۱. به‌طور کلی در این زمینه سه دیدگاه مهم وجود دارد، برخی نظرشان بر آن است که تمام کارهای انسان جبری بوده و انسان بر اثر عوامل فیزی و بیرونی، بدون اختیار اعمال خویش را انجام می‌دهد. در مقابل عده‌ای نظرشان بر این است که خداوند پس از خلقت موجودات، آن‌ها را به حال خود رها نموده و در افعال آنان هیچ‌گونه نقشی ندارد که این گروه را اهل تفویض می‌نامند. در مقابل این دو نظریه و دو دیدگاه، نظر سومی وجود دارد که نه قابل به جبر و نه قابل به تفویض است، بلکه واقعیت امر را چیزی بین آن دو می‌داند که اعتقاد صحیح از جهت عقلی و بر اساس روایات وارده از مصومان علیهم السلام همین دیدگاه می‌باشد.



چیست؟» امام علیه السلام فرمودند: «هر کسی که می‌پندارد خداوند کارهای ما را انجام می‌دهد (و ما در آن هیچ نقشی نداریم) و به دنبال آن خداوند ما را به خاطر انجام چنین کارهایی عذاب می‌کند؛ بی‌گمان به جبر اعتقاد پیدا نموده است و هر کسی که می‌پندارد خداوند امر مخلوقات و روزی آنان را به‌طور مستقل و بدون دخالت اراده‌ی خداوند به حجت‌های خویش سپرده است؛ اعتقاد به تفویض دارد. معتقد به جبر، کافر و معتقد به تفویض، مشرک است. به امام علیه السلام عرض کردم: معنا و مفهوم این جمله که حقیقت مطلب، امری است بین جبر و تفویض چیست؟ امام علیه السلام فرمودند: اعتقاد به این‌که راهی برای انجام اوامر خداوند و ترک اموری که خداوند از آن نهی نموده است وجود دارد (یعنی انسان قدرت بر انجام واجبات و ترک محرّمات را دارد)»^۱.

۱. ۱. ۲. نقش تلاش انسان در فعل اخلاقی

از جمله مسائلی که در یک فعل اخلاقی بسیار مهم بوده و باید به‌عنوان پیش فرض لحاظ گردد، مؤثر بودن و نقش داشتن تلاش‌های انسان و کارهای او، در رسیدن به اهداف مورد نظر است. این پیش فرض به دنبال نظریه‌ی مختار بودن انسان مطرح می‌گردد. این باور که تمام حرکات و سکنات انسان در خوشبختی و یا بدبختی انسان نقش دارد، آثار و تبعاتی را به دنبال خواهد داشت. آثاری مانند:

- ۱ - ایجاد شوق و رغبت در انجام کارها به منظور رسیدن به اهداف مورد نظر
- ۲ - مدیریت کردن افعال و رفتار برای رسیدن زودتر و کم‌هزینه‌تر به مقصود
- ۳ - دقت در انتخاب نوع عمل با توجه به آثار هر عمل

آموزه‌های قرآنی نیز نه تنها مؤثر بودن اعمال را گوشزد می‌نماید، بلکه به‌طور صریح بیان می‌کند که در صورت انجام اعمال خیر، فایده‌ی آن بیش از همه به خود انسان می‌رسد؛ ﴿إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا﴾؛ اگر نیکی کنید به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید به خود [بد نموده‌اید].^۲

قرآن کریم در همین زمینه نکات دیگری را به شخص گوشزد یا بشارت می‌دهد؛ مانند:

۱ - دقیق بودن محاسبات اعمال و دیدن آثار آن؛

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾؛ پس هر که



۱۵۸

۳ دامیان
مهر

۱. عبون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۸۱.

۲. اسراء، ۷.

هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند؛ [نتیجه] آن را خواهد دید و هر که هم‌وزن ذره‌ای بدی کند؛ [نتیجه] آن را خواهد دید.^۱

۲. نقش انجام اعمال خیر در رستگاری؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾؛
ای کسانی که ایمان آورده‌اید رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را بپرستید و کار خوب انجام دهید؛ باشد که رستگار شوید!^۲

۳. برگشت منافع و ضررهای رفتاری افراد به خود شخص؛

﴿مَنْ عَمِلْ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ﴾؛ هر که کار شایسته کند، به سود خود اوست و هر که بدی کند، به زیان خود اوست و پروردگار تو به بندگان [خود] ستمکار نیست.^۳

۴. مسئولیت فردی هنگام پاسخ‌گویی در مقابل اعمال انجام شده و مسئول و پاسخ‌گو نبودن در مقابل اعمال دیگران؛

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِن تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلُ مِنْهُ شَيْءٌ﴾؛ و هیچ باربردارنده‌ای بار [گناه] دیگری را بر نمی‌دارد و اگر گرانباری [دیگری را به یاری] به سوی بارش فراخواند چیزی از آن برداشته نمی‌شود؛ هر چند خویشاوند باشد.^۴

۵. افزایش آثار و پاداش اعمال خیر؛

﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾؛ هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت و هر کس کار بدی بیاورد، جز مانند آن جزا نیابد و بر آنان ستم نرود.^۵

۶. راهنمایی و راه‌گشایی‌های نو، به دنبال اعمال خیر و رعایت تقوا؛

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از خدا پروا دارید برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد.^۶

۷. پاک شدن اعمال بد با انجام اعمال خیر به عنوان پاداشی دیگر؛

﴿وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾؛ و گناهانتان را از شما



۱۵۹

در دستان مهر

۱. زلزال، ۷ و ۸.

۲. حج، ۷۷.

۳. فصلت، ۴۶.

۴. فاطر، ۱۸.

۵. انعام، ۱۶۰.

۶. انفال، ۲۹.

می‌زداید و شما را می‌آمرزد و خدا دارای بخشش بزرگ است.^۱
۸. تأیید تلاش‌ها و زحمات شخص در رساندن وی به نتیجه‌ی نهایی، رستگاری،

بشارت به رضوان و نعمت‌های الهی؛
﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرًا عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ، يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾؛ کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا با مال و جانشان به جهاد پرداخته‌اند، نزد خدا مقامی هر چه والاتر دارند و اینان همان رستگارانند؛ پروردگارشان آنان را از جانب خود به رحمت و خشنودی و باغ‌هایی [در بهشت] مژده می‌دهد که در آن‌ها نعمت‌هایی پایدار دارند.^۲

۱.۱.۳. هدفمند بودن فعل اخلاقی

از ویژگی‌های دیگری که برای یک فعل اخلاقی انسان مختار، ضروری است، هدفمند بودن افعال می‌باشد. این صفت از صفاتی است که با توجه به ویژگی اختیاری بودن افعال، به دست می‌آید. زیرا از خصوصیات اختیار داشتن انسان این است که هنگام انجام هر عملی، فایده‌ای را برای آن عمل لحاظ می‌کند و برای تحصیل و به‌دست آوردن آن فایده، آن عمل را انجام می‌دهد و این غایت و فایده به عنوان هدف یا علت غایی آن عمل لحاظ می‌شود.

توجه به فعل اخلاقی، زمانی از حساسیت برخوردار می‌شود که در به دست آوردن سعادت، نقش اصلی را ایفا می‌کند. سعادت، مطلوبی فراگیر بوده و همه در پی آن می‌باشند. شاید هیچ انسانی را نیابیم که به دنبال یافتن آن نباشد.

بی‌شک، سعادت، یک موجود عینی خارجی و یا یک حالت روحی – روانی خاص نمی‌باشد که دستیابی به آن، به آسانی میسر باشد. بلکه سعادت یک مفهوم انتزاعی بوده که ذهن انسان، آن را از منشا انتزاع آن، یعنی لذت و شدت و دوام لذت، انتزاع می‌کند.^۳ لذا هرگاه انسان در حالتی باشد که از زندگی خود لذت می‌برد و این لذت از شدت و استمرار برخوردار گردد، خود به‌خود احساس مطلوبی به وی دست داده که از آن تعبیر به سعادت می‌کند و در چنین حالتی شخص خود را سعادتمند می‌یابد.



۱۶۰

۳ دامیان مهر

۱. انفال، ۲۹.

۲. توبه، ۲۰ و ۲۱.

۳. اخلاق در قرآن، ج ۱، ص ۹۸.

در همین ارتباط از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است: «تمام سعادت این است که شخص طول عمر داشته باشد و تمام آن را در اطاعت خداوند صرف کند».^۴ در روایت دیگری باز از ایشان آمده است: «چهار چیز از سعادت شخص محسوب می‌گردد؛ داشتن همسری درستکار، فرزندی نیکو، دوستانی درستکار و کسب رزق و معیشت در شهر خویش».^۵

علی‌ابن بابویه در کتاب فقه الرضا علیه السلام از آن بزرگوار نقل می‌کند: «چند چیز از سعادت‌مندی شخص است؛ خانه‌ی بزرگ داشتن، دوستان زیاد داشتن (افراد فراوانی که شخص را دوست داشته باشند) و نهایت خوشبختی و شادمانی، داشتن همسری است که با انسان هم‌عقیده و همراه باشد».^۶

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود موارد و مصادیق و نمونه‌هایی که برای سعادت بشر شمرده شده است، در دو دسته‌ی کلی قابل تقسیم است؛ اموری که مربوط به اعتقادات و اندیشه‌ی شخص است مانند: ایمان داشتن به خدا، تقوا پیشه‌نمودن، صرف‌کردن عمر در راه خداوند و در مقابل، امور دیگری که ربطی به اعتقادات شخص نداشته و تنها بهره‌مندی وی از برخی از نعمت‌های دنیوی را تذکر می‌دهد، مانند: خانه‌ی خوب، فرزندان نیکو و مانند آن.

از دیدگاه اسلام، انسان موجودی است که دارای دو مرحله‌ی زندگی می‌باشد؛ مرحله‌ی اول، زندگی او در دنیا و مرحله‌ی دیگر، که مهم‌تر است، آخرت می‌باشد. علت مهم‌تر بودن آخرت در ارتباط با سعادت، طولانی و ابدی بودن حضور در آن‌جا و پاره‌ای از ویژگی‌های آن می‌باشد؛ ﴿وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾؛ [جهان] آخرت، نیکوتر و پایدارتر است.^۷

هر مکتب اخلاقی بر اساس مبانی و اصول پذیرفته شده‌ی خویش برای سعادت و شقاوت، نشانه‌ها و علایمی را ذکر می‌نماید.

پیامبر اسلام ﷺ در همین راستا، در مقابل بیان صفات انسان سعادت‌مند و ویژگی‌ها و نشانه‌ی انسان‌های بدبخت را بیان می‌فرماید. ایشان نشانه‌های بدبختی و شقاوت را نیز چهارچیز می‌دانند:

- فراموش کردن گناهان گذشته در حالی که آن گناهان نزد خداوند محفوظ است (و از بین نرفته است).

۴. تاریخ بغداد، ج ۶، ص ۲۱۷.

۵. المواعظ العددیة، ص ۱۲۱.

۶. فقه الرضا علیه السلام، ص ۳۵۴.

۷. اعلی، ۱۷.



۱۶۱

- یادآوری اعمال نیکوی گذشته، در حالی که شخص نمی‌داند که آن اعمال، قبول یا رد شده است.

- نگاه کردن به کسی که در دنیا (امکانات و مسایل دنیوی اش) بالاتر از اوست.

- نگاه کردن به کسی که در دین (و دینداری) پایین‌تر از اوست.^۱

بی‌تردید ما انسان‌ها در طول حیات خویش دچار گناهایی می‌شویم که ما را از سعادت واقعی دور می‌نماید و آنچه از انجام گناه مهم‌تر است، فراموش نمودن اعمال و گناهان سابق است و این که بپندارد تمام آن اعمال بخشیده شده و هیچ نگرانی‌ای از این ناحیه ندارد. پیامبر اسلام ﷺ در روایتی [چنین مضمونی را] می‌فرماید که: «انسان بدبخت انسانی است که گذشته‌ی خویش و گناهایی که به واسطه‌ی جهل و یا هوای نفس مرتکب شده است فراموش کند؛ در حالی که نمی‌داند آن گناهان از بین رفته است یا خیر؟» (و یا به تعبیر روایت، هنوز در نزد خداوند ضبط و محفوظ است). لذا انسان در فرصت‌هایی که به دست می‌آورد، باید آن گناهان را به یاد آورده و دوباره برای آن از خداوند طلب مغفرت بنماید. این عمل باعث دور شدن از گناهان گشته و احساس شرم و پشیمانی را به دنبال دارد و حفظ چنین حالتی وی را از ارتکاب مجدد باز می‌دارد و به جای طلبکار بودن از خداوند خود را به خداوند بدهکار می‌بیند. در دومین نشانه، توجه به این نکته که انسان به واسطه‌ی توفیق الهی اگر کار خیری و حسنه‌ای انجام داده است، مادامی که نمی‌داند خداوند آن اعمال را پذیرفته است یا خیر، نمی‌تواند به آن عمل دل‌خوش کند، زیرا ممکن است آن عمل خالص نبوده و خداوند آن را نپذیرفته باشد. آنچه از انجام عمل خیر مهم‌تر است، حفظ عمل خیر است. زیرا انجام یک عمل خیر، ممکن است در یک لحظه تحقق یابد، ولیکن تا آخر عمر باید از آن نگه‌داری کند. مانند عملیاتی که در جبهه‌ی جنگ در یک روز انجام می‌شود و منطقه‌ای به دست می‌آید ولی آن پیروزی و آنچه به دست آمده است باید برای سال‌های طولانی حفظ گردد. از این رو پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: «بهترین راه برای حفظ اعمال خیر، به دست فراموشی سپردن آن عمل است». همان‌گونه که در شعر نیز آمده است:

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز
سپردن اعمال خیر به دست خداوند، یعنی آن عمل را برای خود انجام ندادن!

وقتی عملی با این نیت انجام شد، انسان چیزی جز لطفی که خداوند در حق او نموده است نمی‌بیند و این عامل دیگری است که موجب سعادت می‌گردد.

پیامبر اسلام ﷺ سومین نشانه‌ای که بیان می‌دارند، توجه به بالاتر از خود در امور دینی است؛ نگاه کردن به افرادی که در امور دینی موفق‌تر بوده و از جهت



۱۶۲

۳ دامادان مهر

کمی و کیفی اعمالشان بیشتر و بهتر است، دیدن چنین افرادی انسان را ترغیب و تشویق می‌کند که رفتارهای دینی خویش را بهتر و بیشتر انجام دهد و این فرآیند به معنای سیر نمودن سعادت تا به سر منزل مقصود رسیدن است.

در چهارمین نشانه از نشانه‌های خوشبختی و سعادت، پیامبر اسلام ﷺ به نکته‌ای مهم و راه‌گشا اشاره می‌نمایند و آن، توجه و ملاک قرار دادن زیردستان در امور دنیوی است. در عصر حاضر، چشم و هم‌چشمی در مسایل مادی، عامل حسادت و به دنبال آن ناکامی، به عامل حقارت تبدیل شده است. شخص برای رسیدن به خواسته‌های غیر واقعی خویش دست به هر کاری زده و تن به هر ذلتی می‌دهد. زیرا انسانی که در مسایل دنیوی خویش، همواره به بالاتر از خودش نگاه می‌کند، حالت نارضایتی در وی ایجاد شده و برای رسیدن به سطح زندگی دیگران، دست به هر کاری می‌زند. این به معنای راه شقاوت و بدبختی در پیش گرفتن است.

نکته‌ای که باید به آن توجه شود این است که بین خوشبختی و سعادت و خوشحالی و خوش بودن فرق است. زیرا ممکن است فردی در زندگی خویش، خوش و خوشحال باشد ولی سعادتمند و سعید نباشد و برعکس، کسی در دنیا مرتب دچار مشکلات و زحمات فراوان و حتی درگیر مصیبت‌ها باشد، ولی سعادتمند و سعید باشد. زیرا براساس ملاک‌ها و معیارهای دینی، سعادتمند کسی است که توانسته باشد با اعمال خویش در دنیا، رضایت خداوند را کسب نموده و آخرت خویش را به دست بیاورد. البته آنچه در در قرآن به عنوان مطلوب انسان آمده است، خیر و حسنه‌ی دنیا و آخرت است؛ ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾؛ پروردگارا در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا فرما و ما را از عذاب آتش [دور] نگه دار! اما باید دقت شود که خیر و خوب بودن امور دنیوی به معنای راحت بودن و موافق با طبع بودن نیست. زیرا ممکن است در پاره‌ای از موارد، بلا و مصیبتی هم، خیر و به صلاح شخص باشد و در مقابل چیزی در ظاهر، خوشایند شخص باشد ولی خیر و به صلاح وی نباشد. لذا در قرآن درخواست خیر و حسنه، در دنیا و آخرت آمده است و این درخواستی است که مورد توجه معصومان علیهم‌السلام بوده و به آن سفارش نموده‌اند.^۲



۱۶۳

در دستان مهر

۱. بقره، ۲۰۱.

۲. از جمله دعاهایی که در حال طواف از معصومان علیهم‌السلام نقل شده است؛ خواندن آیه‌ی «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» بین رکن یمانی و رکن اسود است.

۱. ۲. نیت و نقش آن در فعل اخلاقی

در مکتب اخلاقی اسلام می‌توان گفت که فعل اخلاقی در یک نگاه، از دو بخش یا دو امر تشکیل و وجود می‌یابد؛ یک: جسم و پیکر، دو: روح و جان، که روح فعل اخلاقی همان نیت و انگیزه‌ی افعال اخلاقی می‌باشد. در نظام اخلاقی اسلام، دستیابی به سعادت مورد نظر، جز از راه ضمیمه نمودن نیت با عمل به دست نمی‌آید و نه تنها هر فعل اخلاقی احتیاج به نیت و انگیزه دارد، بلکه بدون آن، عمل، عمل اخلاقی محسوب نشده و ارزش‌گذاری مثبت نمی‌شود. در حالی‌که در سایر مکاتب و نظام‌های اخلاقی، یا به‌طور کلی توجه‌ای به نیت و انگیزه نمی‌شود و یا این‌که انگیزه، چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد.^۱

نکته‌ای که دارای اهمیت است این است که در اسلام، نه تنها بر ضرورت نیت در فعل اخلاقی و ارزش‌گذاری آن تأکید می‌شود، بلکه خود نیت نیز مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و به‌طور مستقل می‌تواند عامل پاداش و ثواب و یا عامل عذاب و عقاب باشد. در آیات الهی بیان می‌شود: ﴿وَأِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يَخَاسِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ﴾؛ و اگر اظهار کنید آنچه را که در دل دارید، یا پنهانش نمایید؛ خداوند، شما را به آن مؤاخذه می‌کند.^۲ خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ﴾؛ خداوند شما را به قسم‌های بیهوده بازخواست نمی‌کند ولی شما را به آنچه دل‌هایتان به‌دست آورده است بازخواست می‌کند و خداوند بخشنده و بردبار است.^۳



۱۶۴

۳ دامادان مهر

۱. ۲. ۱. ملاک و معیار ارزش‌گذاری فعل اخلاقی در مکتب اخلاقی اسلام

با توجه به مباحث گذشته روشن شد که نیت، روح یک فعل اخلاقی بوده و خود نیت به تنهایی، قابل ارزیابی و ارزش‌گذاری می‌باشد. اما این‌که در اسلام نیت چیست؟ چگونه عامل ارزش‌آفرینی می‌شود و آیا به تنهایی کافی است یا خیر؟ پرسش‌هایی است که می‌توان با توجه به آموزه‌های دینی، اعم از قرآن و سنت و روایات به دست آمده، در پاسخ به آن گفت که نیت و انگیزه در افعال اخلاقی،

۱. البته در مکتب اخلاقی‌ای که کانت مطرح می‌نماید بر نیت و انگیزه‌ی عمل تأکید شده است ولی نیتی را که کانت مطرح می‌کند و آن را ملاک ارزش‌گذاری قرار می‌دهد، نیت اطاعت از حکم عقل و احترام به قانون است؛ لذا مکتب اخلاقی اسلام از جهت ضروری دانستن نیت و انگیزه در فعل اخلاقی و همچنین از جهت کیفیت نیت با سایر مکاتب‌های اخلاقی فرق دارد.

۲. بقره، ۲۸۴.

۳. بقره، ۲۲۵.

در نظام اخلاقی اسلام، تنها و تنها، کسب رضایت خداوند سبحان می باشد و فقط افرادی که دارای چنین نیتی باشند از هدایت خداوند بهره مند گشته و از امنیت آن برخوردار می شوند. محمدبن عرفه در روایتی می گوید: «امام رضا علیه السلام خطاب به من فرمودند: وای بر تو ای پسر عرفه! (پرهیز و مواظب باش!) اعمال خود را بدون ریا و دیگرستایی انجام دهید! پس به درستی که هر کسی کاری را برای غیر خداوند انجام دهد، خداوند او را به همان اعمال واگذار می کند. وای بر تو! (پرهیز!) هیچ شخصی عملی را انجام نداد؛ مگر این که خداوند آن عمل را رد نموده و پاسخ آن را می دهد؛ اگر عمل خیر باشد، به صورت خیر رد نموده و اگر شر باشد، به صورت شر رد می نماید»^۱. در واقع این روایت بیان سستی از سنن الهی است، که هر عملی، عکس العمل خاص خود را دارد. در روایت دیگری، امام هشتم علیه السلام روایتی را از جد بزرگوار خویش، امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمودند: «دنیا تماش جهل است الا قسمتی که در آن علم وجود دارد و علم هم تماش حجت است (و علیه عالم، به آن اقامه می شود؟)؛ مگر به مقداری که به آن عمل می گردد، و عمل هم تماش ریا محسوب می شود؛ مگر آن مقداری که از روی اخلاص (برای خداوند) انجام می شود، و اخلاص هم در معرض خطر است تا این که بندهی خدا به سرنوشت و عاقبتی که برای او رقم خورده است، نظر (توجه) کند»^۲.

با توجه به مضامین و مفاهیم آیات، ارزش فعل اخلاقی، در گرو نیت و نیت مطلوب هم تنها، انجام کار برای خداوند و کسب رضایت اوست و در مقابل ریا بزرگترین آفت برای اعمال اخلاقی است، اما چگونه می توان از ریا رهایی یافت؟ و آن را ترک نمود؛ مهم است. بی شک تنها عاملی که باعث ترک ریا می شود، ایمان همراه با آگاهی به خداوند سبحان می باشد؛ زیرا ایمان صحیح، اعتقاد به این امر است که منشأ تمام نعمت ها و پاداش ها خداوند است و غیر خداوند و هر آنچه بسته ی به اوست، باطل و فناپذیر خواهد بود. در قرآن آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْغُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانَ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! صدقه های خود را با منت و آزار، باطل نکنید؛ مانند کسی که مالش را



۱۶۵

در دستان مهر

۱. الکافی، ج ۲، صص ۲۹۴ تا ۲۹۷.

۲. مسند الإمام الرضا علیه السلام، ص ۱۵۱.

برای خودنمایی به مردم اتفاق می‌کند و به خدا و روز بازپسین ایمان ندارد. پس مثل او همچون مثل سنگ خاری است که بر روی آن، خاکی (نشسته) است و رگباری به آن رسیده و آن (سنگ) را سخت و صاف بر جای نهاده است. آنان (ریاکاران) نیز از آن‌چه به دست آورده‌اند، بهره‌ای نمی‌برند؛ و خداوند، گروه کافران را هدایت نمی‌کند.^۱

۱.۲.۲. حقیقت ایمان

شناخت حقیقت و واقعیت ایمان با توجه به فرمایشات معصومان علیهم‌السلام و ارتباط آن با عمل، در مکتب اخلاقی اسلام بسیار مهم است. بکرین صالح رازی از اباصلت هروی نقل می‌کند که: «از امام رضا علیه‌السلام در مورد ایمان سؤال کردم، امام علیه‌السلام فرمودند: ایمان پیوندی قلبی و کلامی به زبان (اظهار ظاهری) و عمل به اعضای بدن است و ایمان، ایمان نخواهد بود مگر به این صورتی که بیان شد».

امام رضا علیه‌السلام در روایت دیگری از اجداد خویش علیهم‌السلام از امیرالمؤمنین؛ علی علیه‌السلام نقل می‌کنند که ایشان از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل نمودند: «ایمان؛ معرفتی قلبی و اعتراف به زبان و عمل به اعضا و جوارح است».^۲ باز در روایت دیگری به نقل از شیخ طوسی قدس‌سبحانه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌وعلیهم‌السلام تا برسد به اباصلت هروی قدس‌سبحانه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌وعلیهم‌السلام آمده است که اباصلت قدس‌سبحانه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌وعلیهم‌السلام از امام رضا علیه‌السلام و ایشان از اجداد خویش علیهم‌السلام تا برسد به پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل نمودند که: «ایمان عبارت است از کلامی که گفته می‌شود و عملی که واقع می‌شود و معرفتی برای عقل حاصل می‌شود». اباصلت قدس‌سبحانه‌وآله‌وآلهم‌وسلم‌وعلیهم‌السلام می‌گوید: «این حدیث را در مجلسی که احمدبن حنبل حضور داشت بیان کردم. احمدبن حنبل به من گفت: ای اباصلت! اگر این کلام بر دیوانگان عرضه شود، آنان عاقل می‌گردند».^۳

با توجه به مفاد و مضامین روایات، نام‌گذاری ایمان، تنها به باور قلبی، بدون اظهار قولی و فعلی صحیح نیست. البته ممکن است این شبهه به ذهن بیاید که، اگر کسی باور قلبی داشته باشد ولی اظهار آن مقدور نشد و از دنیا رفت، آیا چنین شخصی مؤمن نخواهد بود؟ در پاسخ به این شبهه باید گفته شود که تمام اجزای تشکیل دهنده‌ی ایمان، در صورتی لازم است که شخص قدرت بر آن داشته باشد، لذا در هر مرحله که شخص، ناتوان از ایجاد آن جزء گردد، به همان مقدار مورد قبول است و شخص تکلیفی نخواهد داشت.



۱۶۶

۳ دامان مهر

۱. بقره، ۲۶۴.

۲. الخصال، ص ۱۷۹.

۳. الأملی الطوسی، ج ۱، ص ۳۴ و همان، ج ۲، ص ۶۳.

۱. ۲. ۳. ارکان ایمان

امام رضا علیه السلام در مقام بیان ارکان و پایه‌های ایمان می‌فرماید: «ایمان دارای چهار رکن است؛ ۱. توکل بر خداوند عزوجل ۲. رضایت به قضای الهی ۳. تسلیم بودن در برابر دستورات الهی ۴. کار خویش را به خداوند سپردن». سپس امام علیه السلام فرمودند: «هرگاه عبد صالح خداوند بگوید: اَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ؛ کار خویش را به خداوند سپردم؛ خداوند او را از بدی‌های مکاران حفظ می‌نماید»^۱.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در این روایت امام علیه السلام، پایه‌های ایمان را چهار امر اساسی بیان می‌نمایند؛ اولین رکن از ارکان ایمان توکل است و توکل به معنای خود را ندیدن و امکانات خویش را هیچ پنداشتن است. رکن دوم ایمان عبارت است از این‌که انسان بفهمد در سلسله‌ی علل و معلولات، کارهایی توسط او قابل پیش‌بینی است، لیکن رفتار خداوند و خواست خداوند و اموری را که خداوند برای رشد انسان لحاظ کرده است چیست؟ و هریک از حوادث در زندگی انسان به‌طور دقیق چه نقشی دارد؟ سومین و چهارمین از ارکان ایمان علاوه بر دل‌سپردگی به قضا و قدر الهی و توکل بر خداوند، سرسپردگی و تسلیم محض بودن در برابر اوامر و دستورات الهی است و تا آن دل‌سپردگی نباشد؛ این سرسپردگی ایجاد نمی‌گردد و در این هنگام است که شخص به مرحله‌ی تفویض و واگذاری امور به خداوند می‌رسد که نه تنها اعمال خویش را هیچ نمی‌بیند، بلکه تمام اثرگذاری‌ها را تنها و تنها در فعل خداوند می‌بیند. اگر این ارکان در شخصی جمع گردد، می‌توان گفت که او از ایمانی کامل برخوردار است و تمام اعمال و افکارش الهی خواهد بود.

۱. ۲. ۴. جایگاه ایمان

از مسایلی که دقت در آن ضروری است، آگاهی از مراتب ایمان و جایگاه آن است. در حدیثی بزنطی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند: «از امام علیه السلام شنیدم که فرمود: ایمان، یک درجه از اسلام بالاتر است و تقوا، یک درجه از ایمان بالاتر است و یقین نیز از تقوا یک درجه بالاتر است و در بین انسان‌ها هیچ چیزی کمتر از یقین تقسیم نشده است (افرادی که از یقین برخوردار هستند بسیار کم هستند)»^۲. در قرآن آمده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ



۱۶۷

در دستان مهر

۱. قرب الإسناد، ص ۲۰۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۵۲.



إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا؛^۱ اوست آن کس که در دل‌های مؤمنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیافزایند و سپاهیان آسمان‌ها و زمین از آن خداست و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است.^۱

امام رضا علیه السلام در حدیثی در وصف مسلمان و مؤمن می‌فرماید: «مؤمن کسی است که هنگامی که کار خیری انجام می‌دهد؛ خوشحال است و هنگامی که کار بدی را مرتکب می‌شود؛ از خداوند درخواست بخشش و مغفرت می‌نماید و مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان وی در آسایش‌اند و هر شخصی که همسایه‌ی او از آزار و بدی‌های او در امان نباشد؛ از ما نیست (خود را شیعه و پیرو اهل بیت علیهم السلام نداند).»^۲

در روایت دیگری از امام رضا علیه السلام آمده است: «مؤمن، مؤمن واقعی نخواهد بود مگر این‌که در وی سه صفت و ویژگی وجود داشته باشد؛ صفت و روشی از خدا و صفت و روشی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و صفت و روشی از ولی و حجت خداوند. اما سنتی را که باید از خداوند داشته باشد، رازداری و پوشاندن سر است (و این‌که اسرار خویش را به هر کسی نگوید). صفت دیگری که باید مؤمن از آن برخوردار باشد، سنتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و آن رفق و مدارا با مردم است؛ همان‌گونه که خداوند به پیامبر خویش صلی الله علیه و آله و سلم دستور مدارا و سازگاری با مردم را داده و فرموده است: گذشت پیشه کن و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب!^۳ و اما سنتی را که مؤمن باید از ولی و حجت خداوند داشته باشد، صبر و شکیبایی در سختی‌ها و مشکلات است.»^۴

قرآن کریم بهره‌بری از قرآن را مخصوص اهل ایمان و متقین می‌داند و می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ﴾؛ این است کتابی که در [حقانیت] آن هیچ تردیدی نیست [و] مایه‌ی هدایت تقوایندگان است.^۵ و در بیان وصف متقین و تقوایندگان پنج ویژگی و صفت را ذکر می‌کند که به‌طور کلی این پنج صفت در دو دسته قرار می‌گیرند؛ دسته‌ی اول، صفات و ویژگی‌هایی است که مربوط به عقاید و باورهای اهل تقواست و دسته‌ی دوم، صفات و ویژگی‌هایی است که مربوط به رفتار و اعمال اهل تقواست. چنان‌که در آیات سوم تا پنجم سوره‌ی

۱. فتح، ۴.

۲. عبود الأخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، صص ۲۴ و ۲۳.

۳. أعراف، ۱۹۹.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۵. بقره، ۲.

مبارک‌های بقره به این امر پرداخته و فرموده است: ﴿الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾؛ آنان که به غیب ایمان می‌آورند و نماز را بر پا می‌دارند و از آنچه به ایشان روزی داده‌ایم انفاق می‌کنند و آنان که به آنچه به سوی تو فرود آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان می‌آورند؛ و آنان‌اند که به آخرت یقین دارند.^۱

ایمان به غیب و ایمان به هر آنچه که انبیا و پیامبران علیهم‌السلام آورده‌اند و ایمان یقین به روز قیامت (از اوصاف دسته‌ی اول)، از صفات اهل تقوا است که مربوط به باورهای شخص و در مقام اندیشه و عقاید است و دو صفت دیگر که مربوط به رفتار اهل تقوا است؛ اقامه‌ی نماز و انفاق در راه خداست که یکی عبادت جانی و دیگری عبادت مالی است. در تفاسیر در مورد ایمان به غیب گفته شده است: «غیب؛ عبارت است از هر آنچه که در مقابل حضور و شهود می‌باشد». یعنی اموری که حواس پنج‌گانه انسان توان درک و حس آن‌ها را ندارد. مانند وجود خداوند و آیات الهی که برای حواس پنج‌گانه‌ی انسان قابل درک نیست و از آن جمله می‌توانیم وحی را نام ببریم. همان‌گونه که در آیات بعدی آن را، به ایمان به قرآن و هر آنچه بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده است و ایمان به هر آنچه که بر پیامبران قبل از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شده و ایمان به تعبیر کرده است ﴿وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾^۲ و همچنین ایمان و یقین به قیامت که با حواس ظاهری قابل درک و فهم نمی‌باشد. از این رو تمام موارد ذکر شده می‌تواند تحت عنوان ایمان به غیب ذکر گردد. علامه طباطبایی قدس سره در تفسیر گران‌قدر خود می‌فرماید: «از آن‌جا که ایمان به وحی و ایمان به قیامت در آیات بعدی آمده است، مقصود و مراد از ایمان به غیب، ایمان به خداوند سبحان است. زیرا ایمان به خدا در مقابل دو ایمان دیگر یعنی ایمان به وحی و ایمان به قیامت، تکمیل‌کننده‌ی اصول سه‌گانه‌ی دین می‌باشد. اصول سه‌گانه عبارتند از: توحید (ایمان به خداوند)، نبوت (ایمان به وحی و پیامبران) و معاد (ایمان و یقین به قیامت)».^۳

نکته‌ای که باید به آن توجه شود این است که تقوا به عنوان وصف طبقه‌ی

۱. بقره، ۳ و ۴.

۲. بقره، ۴.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۳.





۱۷۰

۳ دامادان مهر

خاصی از اهل ایمان نیست؛ بلکه صفتی است که با تمام مقامات ایمان قابل جمع است.^۱ هر چند بهره‌بری اهل تقوا از هدایت، دوگونه است؛ یکی بهره‌مندی‌ای که اهل ایمان را در سایه‌ی آن هدایت، اهل تقوا نموده است و دیگری بهره‌بری خاصی که پس از رسیدن به این حالت، برای اهل تقوا ممکن می‌شود و آن، استفاده‌ی خاص از قرآن است که در آیه‌ی بعد، چنین افرادی را هدایت یافته و رستگاران معرفی می‌کند؛ ﴿أَوْلِيكَ عَلَىٰ هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^۲ در قرآن درباره‌ی حالات و صفات اهل تقوا در دنیا و آخرت بسیار سخن گفته شده است. مانند:

۱. محبت خدا نسبت به اهل تقوا: ﴿بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ﴾؛ آری هر که به پیمان خود وفا کند و پرهیزگاری نماید، بی‌تردید خداوند پرهیزگاران را دوست دارد.^۳

۲. قبول اعمال از اهل تقوا: ﴿وَأَنْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنِي آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبْنَا قُرْبَانًا فَتَقَبَّلَ مِن أَلَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾؛ و داستان دو پسر آدم را به‌درستی بر ایشان بخوان هنگامی که [هر یک از آن دو] قربانی‌ای پیش داشتند. پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل] گفت: حتماً تو را خواهم کشت! [هابیل] گفت: خدا فقط از تقوایپیشگان می‌پذیرد.^۴

۳. همراهی خداوند با اهل تقوا در دنیا: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! با کافرانی که مجاور شما هستند کارزار کنید و آنان باید در شما خشونت بیابند و بدانند که خدا با تقوایپیشگان است!^۵

۴. عدم دشمنی بین اهل تقوا در دنیا و آخرت: ﴿الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ﴾؛ در آن روز یاران، جز پرهیزگاران بعضی‌شان دشمن بعضی دیگرند.^۶ زیرا اهل تقوا هم از جهت اعتقاد و اندیشه و هم از جهت رفتار، شبیه یکدیگر بوده و کمال محبت را نسبت به هم دارند و چون هوای نفس را در

۱. همان، ص ۲۲.

۲. بقره، ۵.

۳. آل عمران، ۷۶.

۴. مانند، ۲۷.

۵. توبه، ۱۲۳.

۶. زخرف، ۶۷.

خویش از بین برده‌اند، دلیلی برای ستیزه‌جویی ندارند و از آن‌جا که با یکدیگر به نفاق و دورویی رفتار نکرده‌اند، دلیلی برای کینه‌توزی و دشمنی با هم ندارند. ۵. در آخرت نیز خداوند سبحان از جایگاه آنان به جنات عبور؛ ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾^۱، جنات نعیم؛ ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ﴾^۲، جنات و نهر؛ ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهَرٍ﴾^۳ و غیر آن یاد می‌کند و این چیزی نیست مگر آن‌چه در آیه‌ی پنجم سوره‌ی مبارکه‌ی بقره به آن وعده داده شده که اهل تقوا، اهل هدایت و رستگاران‌اند.

همان‌گونه که در اول بحث در روایت آمده است، طبق فرمایش امام رضا علیه السلام شخص مسلمان مؤمن از طریق تقوا و دقت در رفتار، تلاش می‌کند خویش را به مرحله‌ی یقین و اهل یقین برساند؛ مقام و مرحله‌ای که تنها از طریق عبادت به دست می‌آید؛ ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾؛ پروردگارت را پرستش کن تا این‌که یقین فرا رسد.^۴

۲. گفتار دوم: اخلاق اجتماعی

۲.۱. تعریف اخلاق اجتماعی

در یک تعریف ساده می‌توان گفت اخلاق اجتماعی عبارت است از: «همه‌ی رفتارهای اختیاری فرد در مقابل دیگران». به چنین رفتاری که قابلیت ارزش‌گذاری داشته باشد، رفتار اجتماعی گفته می‌شود و در مقابل رفتارهای فردی قرار می‌گیرد. هر رفتاری، از یک سری اصول و قواعد پیروی می‌کند. این مهم است که اصول و مبانی رفتاری مورد پذیرش چیست و در هر یک از نظام‌های اخلاقی، چه اصولی شناخته شده است؟ برای مثال در نظام اخلاقی اسلام، اصولی مانند اصل عدل و احسان مهم است چنان‌که در قرآن آمده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾؛ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد؛ به شما اندرز می‌دهد باشد که پند گیرید!^۵

۱. ذاریات، ۱۵.

۲. طور، ۱۷.

۳. قمر، ۵۴.

۴. الحجر، ۹۹.

۵. نحل، ۹۰.



یا اصل نفی سلطه‌ی کافران بر مؤمنان در روابط اجتماعی، مانند آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿... وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا...﴾؛ و خداوند هرگز بر [زیان] مؤمنان برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است.^۱

اصل دیگری که بر رفتارهای اجتماعی انسان در نظام اخلاقی اسلام حاکم است، اصل رعایت تقواست که در واقع ملاک اصلی برای با ارزش بودن رفتارهای اخلاقی است، چنان‌که در قرآن آمده است: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾؛ ای مردم! ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید؛ در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید خداوند دانای آگاه است.^۲ این اصل از جمله اصولی است که در نظام فکری و اخلاقی اسلام مورد پذیرش و تأکید قرار گرفته است و شخص موظف است رفتارهای خویش را بر اساس آن، بنا نماید.

۲.۲. عوامل گرایش به زندگی اجتماعی

همان‌گونه که بیان شد رفتارهای اخلاقی هر انسانی در یک تقسیم بندی کلی به دو دسته قابل تقسیم است:

۱. رفتارهای فردی شخص

۲. رفتارهای اجتماعی شخص

رفتارهای اجتماعی شخص از گستردگی خاصی برخوردار می‌باشد و علت این گستردگی رفتاری، نیازهای مختلفی است که انسان در حیات اجتماعی خود احساس می‌کند. همین نیازها به عنوان عواملی تأثیرگذار در زندگی اجتماعی انسان رخ می‌نماید. عواملی که انسان را به زندگی اجتماعی می‌کشاند، می‌توان به سه بخش تقسیم نمود:^۳

۱. عوامل غریزی؛ عاملی است که به صورت طبیعی و غریزی در نهاد وجودی انسان قرار داده شده است و هر فرد به واسطه‌ی طبیعت خویش آن را در وجود

۱. نساء، ۱۴۱.

۲. حجرات، ۱۳.

۳. درباره‌ی اساس و علت رویکرد انسان در زندگی اجتماعی، نظریه‌های مختلفی توسط دانشمندان بیان شده است و تقسیم‌بندی‌های مختلفی صورت گرفته است؛ مثل تقسیم عوامل به عوامل درونی مانند: فطرت و غریزه و عوامل خارجی مانند: نیازهای مادی و... که جهت بررسی می‌توان به کتاب‌های جامعه‌شناسی و یا آیات و روایات مرتبط با این بحث مراجعه نمود.



خود می‌یابد؛ مانند: غریزه‌ی جنسی و علاقه و میل به جنس مخالف.

۲. عوامل عاطفی: عامل دیگری که موجب زندگی اجتماعی می‌گردد، نیاز عاطفی و مورد توجه و مهرورزی دیگران قرار گرفتن و مهرورزی نمودن به پدر و مادر، فرزندان، خویشان، همکاران و مانند آن می‌باشد. تأمین و ارضای این عامل تنها با حضور در اجتماع و ایجاد ارتباط با دیگران ممکن خواهد بود، بنابراین انسان را به زندگی اجتماعی سوق می‌دهد.

۳. عوامل عقلی: بررسی واقع‌بینانه به نیازمندی‌های گوناگون انسان و عدم توانایی شخص در این‌که بتواند آن نیازها را به‌تنهایی برآورده نماید، باعث گرایش انسان به زندگی اجتماعی می‌گردد. این نیازها، چه نیازهای مادی باشد مانند: تأمین غذا، پوشاک، مسکن و... و چه نیاز معنوی باشد؛ همه‌ی آن‌ها هنگامی قابل تأمین و پاسخگویی انسان است که آدمی به زندگی اجتماعی رو آورد و از این طریق از تجارب و علوم و توانایی‌های دیگران بهره‌مند گردد. تأمین همین نیازها و وجود چنین عواملی باعث می‌شود که فرد با افراد دیگر به ارتباط و تعامل بپردازد.

۲. ۱. صله‌ی رحم و امر به آن

در فقه اسلامی در تعریف رحم گفته شده است: «خویشان نسبی نزدیک» و این تعریف، تعریف مشهور است.^۱ لیکن این تعریف، تعریفی است که مورد توافق همه نیست و نمی‌تواند محدودیتی در ارتباط با خویشاوندان ایجاد نماید. به همین علت عدلهای از فقها تعیین رحم را به عرف سپرده‌اند. حتی در برخی از روایات به افرادی که حتی در جدّ چهارم، با هم مشترک باشند نیز رحم گفته شده است.^۲ نکته‌ی دیگر این‌که، در طرح مباحث اخلاقی، تعریف‌های فقهی ملاک عمل نمی‌باشد، زیرا دامنه‌ی مباحث اخلاقی در زمینه‌ی تعاملات و رفتارهای اجتماعی، بسیار وسیع‌تر از مباحث فقهی است. از این‌رو ذکر صله‌ی رحم از باب ذکر حداقل خویشان است که قانون شرع، ارتباط با آن‌ها را واجب دانسته است. اما به این‌که ارتباط باید به چه صورت، با چه ابزاری و به چه مقدار انجام گیرد، در جای خود به آن پرداخته می‌شود.

امام رضا علیه السلام با توجه به آموزه‌های قرآنی، در روایات متعددی، نه تنها ارتباط با خویشاوندان را مطلوب دانسته بلکه دستور به ایجاد ارتباط با خویشان را مطرح

۱. در کتاب‌های فقهی در ابواب مختلف بحث از وجوب صله‌ی رحم آمده است؛ مانند: معاشرت و قطع معاشرت با خویشان از باب امر به معروف و نهی از منکر و این‌که تحقق صله‌ی رحم به چه امری صورت می‌گیرد.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۴ و الخصال، ص ۵۴۰.



می‌نمایند.

در حدیثی احمد بن محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام و ایشان هم از جدشان امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که: «با رحم خویش ارتباط داشته باش ولو به مقدار دادن یک لیوان آب به او باشد و بهترین و با فضیلت‌ترین چیزی که به وسیله آن می‌توان صله‌ی رحم نمود، خودداری از اذیت نمودن خویشان است.» امام علیه السلام در ادامه می‌فرمایند: «و صله‌ی رحم وسیله‌ای است که مرگ به آن دور می‌شود و به تأخیر می‌افتد و باعث کسب محبوبیت در اهل خویش می‌گردد»^۱.

امام رضا علیه السلام در روایت دیگری می‌فرمایند: «شخصی که از عمرش سه سال باقی مانده است، به واسطه‌ی صله‌ی رحمی که انجام می‌دهد، عمرش به سی سال افزایش می‌یابد و خداوند هر کاری که بخواهد انجام می‌دهد (یعنی این مقدار افزایش عمر، امر مهمی برای خداوند نیست)»^۲.

در راستای همین مطالب امام رضا علیه السلام در روایتی از امام حسین علیه السلام نقل می‌کنند: «هر کس دوست دارد که اجل و مرگش به تأخیر بیفتد و رزقش افزایش یابد، باید صله‌ی رحم به جا آورد»^۳. همچنین در روایت دیگری از جدشان؛ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می‌فرمایند که حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: «شخصی که یک امر را برای من ضامن باشد و ضمانت کند (یعنی خود را متعهد به انجام آن بداند) من چهار چیز را برای او ضمانت می‌نمایم. شخصی که با خویشان خود صله‌ی رحم نماید:

۱. خداوند او را دوست خواهد داشت.
۲. در رزق و روزی وی توسعه و گشایش خواهد داد.
۳. عمرش را افزایش می‌دهد.
۴. او را داخل بهشتی می‌نماید که وعده داده بود»^۴.

۲.۲.۲. خودداری از اذیت

در روایتی که از امام رضا علیه السلام نقل شد، ایشان در توضیح صله‌ی رحم و بیان مصداق آن، خودداری از اذیت و آزار خویشان را با فضیلت‌ترین وسیله برای صله‌ی رحم ذکر نمودند. چنان‌که در روایت دیگری با همین مضمون نیز، امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: «با خویشان خود وصل کن! (صله‌ی رحم به جا آور!) هر چند



۱۷۴

۳
دامادان
مهر

۱. نواب الاعمال، ص ۱۹۳.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۰.

۳. عبون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۴۴.

۴. همان، ص ۳۷.

به جرعه‌ای از آب و با فضیلت‌ترین چیزی که به وسیله‌ی آن صله‌ی رحم به جا می‌آورد، خودداری از اذیت و آزار خویشان است. همان‌گونه که در کتاب خدا (قرآن) آمده است: صدقات و بخشش‌های خویش را با منت‌گذاری و اذیت از بین نبرید.^۱

این آیه‌ی شریفه در واقع دو نکته را تذکر می‌دهد، یکی این‌که اگر با بخشش و اعطای صدقه دنبال کسب ثواب و پاداش هستید، اذیت و منت‌گذاری، آن را از بین می‌برد و احباط عمل را به دنبال دارد و دوم این‌که منت‌گذاری و اذیت، آثار طبیعی و اجتماعی اعمال خیر را از بین می‌برد؛ زیرا منت‌گذاری، تکبر طرف اعطاکننده و تحقیر شدن شخص محتاج را نشان می‌دهد و به‌طور یقین کسی که به دنبال رفع نیاز خود، تن به پذیرش کمک دیگران می‌دهد، از نوعی تحقیر برخوردار شده است و منت‌گذار هم با رفتار پر منیت خویش این تحقیر را کامل می‌کند و به کام شخص محتاج می‌نشانند و به دنبال آن نه تنها روحیه‌ی سپاس‌گزاری را در وی به وجود نمی‌آورد؛ بلکه در او موجب احساس حقارت می‌شود و به دنبال احساس حقارت در شخص، کینه جای تواضع و تشکر را گرفته و شخص تحقیر شده، کینه را به همراه خواهد داشت و خود این امر، باعث اذیت شدن است. یعنی در واقع، آیه در مقام بیان این لطیفه و نکته‌ی ظریف است که منت‌گذاری، تحقیر و حقارت و در نهایت اذیت دیگران را به دنبال دارد و این رفتار نه تنها باعث کسب محبت و جلب قلب‌ها نمی‌شود، بلکه حتی عمل خیر و صدقه‌ای که باید آثار مثبت به دنبال داشته باشد، حقارت و کینه را به دنبال می‌آورد.

از مجموع روایاتی که در رابطه‌ی با صله‌ی رحم بیان گردید فوایدی آشکار شد؛ مانند:

۱. طول عمر
۲. افزایش و توسعه در رزق
۳. محبوبیت یافتن نزد خویشان
۴. دست‌یابی به بهشت

در رابطه‌ی با صله‌ی رحم، توضیح این مطلب ضروری است که مراد از صله‌ی رحم، رابطه‌ی معقول و بدون اذیت و آزار و ارتباط همراه با لطف داشتن است هرچند در حد یک تماس ساده باشد؛ زیرا همان‌گونه که بیان شد وقتی خودداری از اذیت و آزار خویشاوندان به عنوان صله‌ی رحم محسوب می‌شود؛ ارتباط ساده

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۶.



با آنان نیز در صورتی که امکان ارتباط بیشتر نباشد و یا به علل دیگری ارتباط بیشتر به صلاح نباشد، صله‌ی رحم محسوب شده و همین ارتباط کوچک باعث آگاهی از وضع خویشاوندان شده، زمینه‌ی مساعدت و کمک به یکدیگر را فراهم می‌نماید، باعث محبوبیت فرد در نزد خویشان می‌شود و یا حداقل از ایجاد نفاق و کینه جلوگیری می‌کند. از این رو شخص با توجه به ارضای عواطف خود احساس می‌کند از طرف اقوام خود مورد حمایت قرار گرفته است و آرامش خاطر و ایجاد اطمینان به نفس پیدا می‌نماید؛ که در پناه آن، سلامت روحی برای افراد پیدا می‌شود که در زندگی اجتماعی بسیار مهم است. به تبع آن، اجتماع هم از سلامت برخوردار می‌گردد و به یک اجتماع پر از مهربانی و عاطفه تبدیل می‌گردد.

۳.۲. ارتباط و احسان به پدر و مادر در قرآن

قرآن کریم در مورد رعایت حقوق پدر و مادر و احسان و سپاس‌گزاری از آن‌ها مسایلی را به صورت‌های گوناگون بیان نموده است؛

۱. خداوند سبحان در دسته‌ای از آیات، پیامبران خویش را به صورت مستقیم مخاطب قرار داده و در پاره‌ای از موارد نیز به‌طور غیرمستقیم و به‌واسطه‌ی پیامبران مردم را مورد خطاب قرار داده است؛ مانند: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أَوْ لَاتْتَهَرَّهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾؛ و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید؛ اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخورده‌گی رسیدند به آن‌ها [حتی] اُف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آن‌ها شایسته سخن بگو!

و یا آیه‌ی: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾؛ بگو بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم؛ چیزی را با او شریک قرار ندهید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید!

در آیه‌ی دیگری نیز فرموده است: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ و اگر تو را وادارند تا درباره‌ی چیزی که تو را بدان دانشی نیست به من شرک ورزی؛ از آنان فرمان نبر و [لی] در دنیا



۱۷۶

۳
دوران
مهر

۱. اسراء، ۲۳.

۲. انعام، ۱۵۱.

با آنان به خوبی معاشرت کن و راه کسی را پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من باز می‌گردد و [سرانجام] بازگشت شما به سوی من است و شما را از [حقیقت] آنچه انجام می‌دادید با خبر خواهیم کرد!

۲. خداوند در برخی از آیات قرآن کریم، به شکل سفارش به انسان، به صورت کلی متعرض این امر شده است؛ از جمله آن‌جا که می‌فرماید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾؛ و انسان را [نسبت] به پدر و مادرش به احسان سفارش کردیم. مادرش با تحمل رنج، به او باردار شد و با تحمل رنج، او را به دنیا آورد و بار برداشتن و از شیر گرفتن او سی ماه است تا آن‌گاه که به رشد کامل خود برسد و به چهل سال برسد می‌گوید: پروردگارا! بر دلم بیفکن تا نعمتی را که به من و به پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای سپاس گویم و کار شایسته‌ای انجام دهم که آن را خوش داری و فرزندانم را برایم شایسته گردان؛ در حقیقت من به درگاه تو توبه آوردم و من از فرمان‌پذیرانم!^۱

و یا آیه‌ی شریف: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَيَّ وَهْنًا وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ﴾؛ و انسان را درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش به او باردار شد؛ سستی بر روی سستی و از شیر باز گرفتنش در دو سال است [آری به او سفارش کردیم] که شکرگزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است!^۲

۳. در برخی از آیات قرآن کریم نیز خداوند درباره‌ی این حقوق، به فرد یا گروه خاصی سفارش نموده است، مانند آیات شریفه‌ی: ﴿وَبَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَلَمْ يَكُنْ جَبْرًا عَصِيًّا﴾؛ و با پدر و مادر خود نیک‌رفتار بود و زورگویی نافرمان نبود.^۳
و یا ﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا...﴾؛ و یاد آورید از فرزندان اسرائیل پیمان محکم گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر احسان کنید...^۴ در مواردی نیز به نقل از پیامبران علیهم‌السلام سفارش‌هایی را که



۱۷۷

در دستان مهر

۱. لقمان، ۱۵.

۲. احقاف، ۱۵.

۳. لقمان، ۱۴.

۴. مریم، ۱۴.

۵. بقره، ۸۳.

خداوند به ایشان نموده است، متذکر می‌شود؛ مانند: ﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا. وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾؛ و هر جا که باشم مرا با برکت ساخته و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است. و مرا نسبت به مادرم نیکوکار کرده و زورگو و نافرمانم نگردانیده است.^۱ بررسی هر دسته از آیات همراه با روایات در ادامه خواهد آمد.

در آموزه‌های دینی و اسلامی بر اساس شناخت از پدر و مادر و فرزندان و وظایف مربوط به هر یک، به این امر فراوان سفارش شده است.

متأسفانه در این تعامل والدین و فرزندان، کوتاهی‌ها و سستی‌هایی که از ناحیه‌ی فرزندان نسبت به پدر و مادر صورت می‌گیرد بیشتر بوده و بر اساس همین شناخت، در آیات و روایات به این امر تأکید بیشتری شده است. این‌که چرا تأکیدهای قرآنی و روایی بر حفظ احترام والدین و رعایت حال آن‌ها بیشتر است و حتی در رابطه با علاقه به کودکان و فرزندان تأکید زیادی صورت نگرفته، مسئله‌ای است که در جای خود باید مورد بررسی قرار گیرد.

اما یکی از اسباب این فرق (که بیشتر به فرزندان دستور داده شده است تا رعایت حال والدین خویش را بکنند و نه برعکس)، گرایش و محبت فراوانی است که خداوند در وجود پدر و مادر نسبت به فرزندان قرار داده است که یک علت آن، نقش پدر و مادر در خلقت فرزندان است؛ برای هر خلقی نسبت به مخلوق، عشق و محبتی است و از آن‌جا که پدر و مادر نیز در خلق فرزندان، نقش داشته‌اند، از این محبت و عشق نیز برخوردار گردیده‌اند. در حالی‌که فرزندان نسبت به پدر و مادر چنین نقشی نداشته‌اند و به‌طور طبیعی از چنین محبتی هم برخوردار نمی‌باشند. بر اساس چنین شناختی، تأکید و تذکر بیشتر نسبت به فرزندان است که به والدین خویش محبت نمایند. یعنی همان‌گونه که فرزندان در وجود و نیازهای مادی و معنوی خویش در دوران کودکی، نیازمند والدین هستند و والدین با عشق و وظایف خود را انجام دادند، در دوره‌ای از زندگی نیز والدین در برآورده‌نمودن خواسته‌های مادی و معنوی خویش نیازمند فرزندان خود می‌باشند و آنان باید وظایف خود را با محبت انجام دهند.

۲. ۳. ۱. جایگاه پدر و مادر

اهمیت و نقش مادر در تربیت، با شرح وظایف قانونی ایفا نمی‌گردد. زحمات



۱۷۸

۳ دامادان
محمد

طاقت‌فرسایی که پدران انجام می‌دهند تا آسایش خانواده تأمین گردد نیز با شرح وظایف قانونی قابل تحلیل نیست؛ لذا خانواده، بنیان اجتماعی مهمی است که در آن، حتی نقش قاعده‌ی عدل و انصاف، به‌عنوان حداقل‌های زندگی لحاظ می‌گردد و آنچه به زندگی خانوادگی شیرینی و طراوت می‌بخشد، ایثار و گذشت هر یک از اعضای آن می‌باشد. لیکن در پاره‌ای از مواقع، گرد فراموشی بر این زحمات و خدمات و گذشت و ایثار والدین می‌نشیند و بر همین اساس قرآن و روایات با تعبیری شگفت‌انگیز آن را گوشزد می‌کنند. مانند این‌که احسان به پدر و مادر هم‌ردیف اعتقاد به وحدانیت خداوند ذکر شده است. در آیات متعددی نیکی به پدر و مادر در کنار وحدانیت خداوند آمده است؛ مانند: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا آفٌ وَلَا تُنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا﴾؛ و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را نپرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید؛ اگر یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند، به آن‌ها [حتی] آف هم نگو و به آنان پرخاش نکن و با آن‌ها شایسته سخن بگو!

در این آیه‌ی شریفه، خداوند ابتدا در دستوری که از جهت اعتقادی، باور آن، شرط ایمان است؛ می‌فرماید: «تنها باید خداوند سبحان پرستش شود». پس از آن در کنار این امر و دستور فرموده است: «[که از جهت رفتاری نیز] به پدر و مادر خویش احسان و نیکی نمایید!» انگار پذیرش وحدانیت خداوند که معیار صحت ایمان و کسب رضایت خداوند است و عاملی است که انسان در سایه‌ی آن به رستگاری می‌رسد، باید همراه با احسان به پدر و مادر باشد.

خداوند در آیه‌ی دیگر می‌فرماید: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّيَ عَلَيْنَا أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾؛ بگو بیایید تا آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده برای شما بخوانم؛ چیزی را با او شریک قرار ندهید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. در این آیه، خداوند به پیامبر خویش ﷺ دستور می‌دهد، اموری را که حفظ حرمت آن‌ها لازم است و تعدی به آن حرام است برای مردم بگویند و در همین راستا نهی از شرک و امر به نیکی و احسان به پدر و مادر را مطرح می‌کند.

امام رضا علیه السلام در روایتی که حارث‌بن دلهاث از ایشان نقل می‌کند، می‌فرماید: «خداوند عزوجل به سه چیز امر فرمود که آن سه چیز، با سه چیز دیگر مقرون و



۱. اسراء، ۲۳.

۲. انعام، ۱۵۱.

همراه است؛ ۱. امر به نماز و زکات نمود؛ لذا هر کس نماز را به‌پا دارد ولی زکات مالش را پرداخت ننماید، نماز از او پذیرفته نمی‌شود. ۲. امر به سپاس‌گزاری و شکر خویش و پدر و مادر فرمود؛ پس هر کس از پدر و مادر خویش سپاس‌گزاری و قدردانی ننماید، شکر خداوند را به‌جا نیاورده است. ۳. امر به رعایت تقوای الهی و صله‌ی رحم نموده است؛ پس هر کس که صله‌ی رحم ننماید، تقوای خداوند سبحان را به‌جا نیاورده است.^۱

توضیح روایت: سه امری که مقارن هم در قرآن آمده است عبارتند از:

اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات

امام رضا علیه السلام می‌فرماید: به‌پاداشتن نماز و پرداخت زکات، قرین یکدیگرند و در آیات فراوانی با یکدیگر ذکر شده‌اند؛^۲ مانند:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾؛ آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد [فعلاً] دست [از جنگ] بدارید و نماز را برپا کنید و زکات بدهید؟^۳

﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ...﴾؛ مساجد خدا را تنها کسانی آباد می‌کنند که به خدا و روز بازپسین ایمان آورده و نماز را برپا دارند و زکات بدهند...^۴

﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا﴾؛ و من را هر جا که باشم، با برکت ساخته و تا زنده‌ام به نماز و زکات سفارش کرده است.^۵ در برخی از آیات نیز به هر دو امر شده است؛ مانند:

﴿فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ﴾؛ پس نماز را برپا دارید و زکات بدهید و به پناه خدا بروید؛ او مولای شماست؛ چه نیکو مولایی و چه نیکو یاوری!^۶

﴿وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾؛ و نماز را برپا کنید و زکات را بدهید و از پیامبر [خدا] صلی الله علیه و آله فرمان ببرید تا مورد رحمت قرار گیرید!^۷



۱۸۰

۳ دامیان مهر

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۲۶۸.

۲. در قرآن کریم، نزدیک به سی مورد، نماز با زکات آمده است.

۳. نساء، ۷۷.

۴. توبه، ۱۸.

۵. مریم، ۳۱.

۶. حج، ۷۸.

۷. نور، ۵۶.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود در تمام آیات ذکر شده دو عامل عبادی کنار یکدیگر آمده است؛ یکی نماز که به عنوان عمود دین از آن یاد شده و عبادتی جسمی است و دیگری پرداخت زکات که عبادتی مالی است. این دو عبادت در اعتدال جامعه بسیار مهم هستند. نماز عاملی مهم در جلوگیری افراد از ارتکاب فحشا و منکرات و عاملی است که سلامت فرد و در نهایت جامعه را تأمین می‌کند. پرداخت زکات نیز باعث تعدیل اقتصادی جامعه و برقراری عدل و قسط اجتماعی است. از این رو امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: «هر کس نماز را به‌پا دارد ولی زکات مالش را پرداخت ننماید، نمازش پذیرفته نمی‌شود (و انگار نماز او بی‌اثر است)».

۲.۳.۲. شکر از خداوند و پدر و مادر

در دسته‌ی دوم آیات قرآن کریم، تشکر و سپاس‌گزاری از خداوند همراه با تشکر و سپاس‌گزاری از والدین ذکر شده است و کلام امام رضا علیه السلام نیز اشاره دارد به آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾؛ و انسان را درباره‌ی پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش به او باردار شد، سستی بر روی سستی و از شیر بازگرفتن او در دو سال است. [آری به او سفارش کردیم] که شکر‌گزار من و پدر و مادرت باش که بازگشت [همه] به سوی من است! این آیه و آیه‌ی بعد- که می‌فرماید: ﴿وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ و اگر تو را وادارند تا درباره‌ی چیزی که تو را به آن دانشی نیست، به من شرک ورزی؛ از آنان فرمان نبر و [لی] در دنیا به خوبی با آنان معاشرت کن و راه کسی را پیروی کن که توبه‌کنان به سوی من بازمی‌گردد و [سرانجام] بازگشت شما به سوی من است و از [حقیقت] آنچه انجام می‌دادید شما را با خیر خواهیم کرد! جمله‌ی معترضه‌ای است که در لابه‌لای اندرزهای لقمان از سوی خداوند بیان شده است و ارتباط روشنی با سخنان لقمان دارد؛ زیرا در این دو آیه، بحث از نعمت وجود پدر و مادر و زحمات و خدمات و حقوق آن‌هاست؛ بنابراین شکر نعمت وجود پدر و مادر، در کنار شکر خداوند قرار گرفته است.



۱۸۱

در دستان مهر

۱. لقمان، ۱۴.

۲. لقمان، ۱۵.

علامه‌ی طباطبایی قدس سره نیز وجود این جمله‌ی معترضه را در وسط کلمات لقمان برای آن دانسته که شکر والدین، مانند شکر خداوند واجب است و حتی شکر والدین همان شکر خداست؛ زیرا در نهایت منتهی به سفارش و امر خداوند سبحان است؛ پس شکر پدر و مادر، شکر و عبادت خداوند است.^۱ لذا امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «هر کس از پدر و مادر خویش تشکر و شکرگزاری ننماید، در واقع خداوند را شکرگزاری و عبادت ننموده است».

۲.۳.۳. رعایت تقوا و صله‌ی رحم

امام رضا علیه السلام در قسمت انتهایی کلام خویش می‌فرماید: «در کلام خداوند، رعایت تقوا، قرین با صله‌ی رحم ذکر شده است». محمدبن فضیل صیرفی از امام رضا علیه السلام در رابطه‌ی با همین بحث، حدیثی را نقل می‌کند که امام علیه السلام فرمودند: «رحم آل محمد صلی الله علیه و آله - مراد از آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی ائمه‌ی اطهار علیهم السلام و مراد از رحم آل محمد صلی الله علیه و آله یعنی سادات مؤمن - در عرش مکتوب است و این مطلب را ندا می‌دهند که: خداوندا! هر کس با ما اهل بیت علیهم السلام در ارتباط است؛ تو با او باش و هر کس رابطه‌ی خویش را با ما قطع نمود؛ تو نیز ارتباط را با آنان قطع بنما!» این ارتباط و خواسته، اختصاص به ارحام آل محمد صلی الله علیه و آله نداشته و بین اهل ایمان نیز جریان دارد. سپس امام، آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾^۲ و از خدایی که به [نام] او از همدیگر درخواست می‌کنید پروا نماید و زنهار از خویشاوندان بترسید که خدا همواره بر شما نگهبان است!^۳ را تلاوت نمودند.^۳ خداوند، در ذیل این آیه، مردم را به پرهیزکاری و تقوا دعوت می‌کند و می‌فرماید: «از خدایی بپرهیزید که در نظر شما عظمت دارد و به هنگامی که می‌خواهید چیزی از دیگری طلب کنید نام او را می‌برید و از قطع پیوند از خویشاوندان خود بپرهیزید!» لذا معنای تقوای ارحام، پرهیز از قطع رابطه با خویشان است. اهمیت صله‌ی ارحام به مقداری است که خداوند در آیه، آن را هم‌ردیف تقوای مردم نسبت به خویش (خداوند)، قرار داده است و فرموده: «از خدا و از قطع ارحام بپرهیزید!» پس در این روایت و بسیاری دیگر از روایات، توجه به ارتباط با ارحام مورد تأکید قرار گرفته و این ارتباط باید بین همه‌ی اهل ایمان حفظ گردد.



۱۸۲

۳ دامیان مهر

۱. ترجمه‌ی تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۲.

۲. نساء، ۱.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۱۵۶.

خداوندا! این قلیل را از این حقیر بپذیر و ما را در دامان پُر مهر اهل بیت علیهم السلام
تربیت بنما!

والحمد لله رب العالمین



۱۸۳

در دامان مهر

